

گفتارها

در زمینه

دین، اجتماع، اخلاق، فلسفه، تربیت

کتابخانه آئین «طالقانی» زمزمه

سید محمود طالقانی



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

بخش اول

از گفتارهای

دینی، اجتماعی، اخلاقی، فلسفی، تربیتی

انتر قلمی

کتابخانه آنلاین «طاقانی و زمانه ما»

دانشمند محترم حضرت آقای سید محمود طاقانی

که بوسیله رادیو منتشر شده است

.....



کتابخانه مرکزی
Central Library
Tehran University

۲۱۲۱۰

BPI 65

T32

C.2

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ربنا : اننا سمعنا مناديا ينادي للإيمان أن آمنوا بربكم فآمنا ، ربنا :
فاغفر لنا ذنوبنا و كثر عنا سيئاتنا و توفنا مع الأبرار ،
ربنا و آتنا ما وعدتنا على رسالك و لاتخذنا يوم القيمة انك لاتخلف الميعاد
پروردگارا : تو را می ستایم که برای اتمام نعمت منادیان حق را بر انگیختی
تا با صدای رسا مرد مرا بایمان دعوت کنند و ندای آنها را بجهانیان رسانندی بطوری
که سخنانشان مانند هوا و نور در تمام شئون زندگانی نفوذ یافت و در دسترس همه
قرار گرفت .

پروردگارا : با نك دعوت آنها را شنیدیم و ایمان آوردیم ، با لطف خود ، ما را از
پلیدی گناهان نجات ده : و بآب رحمت دل های ما را پاك كردان و در عاقبت و پس از
مرگ ما را دگر زمره نیکان قرار بده

خداوندنا : وعده هائی که بوسیله انبیاء برای سعادت ابد داده ای بانجام
رسان : و بما نیروی معنوی عطا بفرما : تا از زبونی نجات یابیم و برای رستخیز بزرگ
قیام نمایم چه وعده های تو حتمی و تخلف ناپذیر است .

بار الها : درود بی پایانت بر روان پاك پیمبران خصوص خاتم گذشتگان و گشاینده
درهای خیر و سعادت بروی آیندگان محمد مصطفی (ص) و اهل بیت و اصحاب
گرامش باد

در بهمن ماه ۱۳۲۵ - مطابق ربیع الاول ۱۳۶۶

از طرف اداره تبلیغات اینجانب را دعوت کردند که مقالاتی بوسیله فرستنده تهران
منتشر نمایم این کار از دو جهت برایم دشوار بود اول بجهت اشکالی که بعضی از متدینین در
باره رادیو از نظر شرعی مینمودند دوم بجهت کارها و مشاغل شخصی که خود دارم ولی بواسطه
مذاکره با بعضی از علماء دینی و مراجعه بمدارك قهقی اشکالی در نظرم باقی نماند چون
این دستگاه اسرار آمیز گرچه برای لهُو هم مصرف می شود ولی اختراع آن برای
لهُو نبوده و آنچه آلت لهُو گفته می شود بواسطه اصل اختراع است نه استعمال !

بلکه باید بیشتر تقصیر را متوجه اهل علم و صلاح و تقوی دانست که با همه فضائل دینی و باکی اغلب در کارها و وظائف عمومی بطرف منفی متوجه اند و در اثر این سکوت و اهمال و اشکال تراشی هاتمام وسائل تبلیغ و تربیت را از دست داده اند و میدان و راه استفاده را برای نادانان بوالهوس باز گذارده اند. باینکه از روی موازین قرآن و دین این گناه مسلم تر از امور شبههناک است! چون جهاد بمعنای عام و نهی از منکر و امر ب معروف بسا استفاده از وسائل روز از امور مسلمة دین زنده اسلام است.

روی این زمینه با همه اشکالات شخصی که برای من داشت این وظیفه را بعهده گرفتم و تا بحال مدتی هفته ای دو مقاله و پس از آن يك مقاله برای اداره تبلیغات فرستادم و منتشر شده، و سعی کردم که این مطالب گرچه بصورت خطابه است ولی بر اساس منطق صحیح و اصول تعلیمات دینی باشد، و چون در مقالات اول متوجه شدم که آیات و احادیث غلط خوانده می شود بد کر مضمون آنها اکتفاء نمودم،

و برای آنکه اثری باقی باشد و درخواست برادران دینی خود را بر آورده باشم بیاری خداوند بطبع مستقل آنها اقدام شد و امید است که بخش بخش دردسترس خواننده گان قرار گیرد.

سید محمود طالقانی

بسم الله الرحمن الرحيم

حقیقت تربیت و تربیت قرآن

لغت تربیت در زبانها بسیار رائج است و مفهوم آن هدف عمومی میباشد ولی فهمیدن حقیقت تربیت و راه وصول باین مقصود قدری محتاج بتامل است .

مردمیکه متوجه اند که تربیت هدف عالی حیاتی است و همه سعادت ها درسایه آن تامین میشود، بحسب محیط فکری و اجتماعیشان هر کس معنای مخصوصی برای آن دارد و راهی برای وصول بآن تصور مینماید ، هزاران معابد دینی و مراکز تعلیمی در اطراف کره زمین برپا است و ملیونها کتابها و انتشارات از زمانهای بسیار قدیم و حال نوشته شده و میشود که همه برای تربیت بشر و رساندن بکمال مطلوب است. برای فهمیدن حقیقت تربیت و راه رسیدن بآن باید قدری بروح و مغز خود فشار بیاوریم و افکار و خیالات روزانه را از خود دور کنیم همان اوها و خیالاتیکه درون ما را پر از غوغا کرده و ما را از بررسی بحقیقت خودمان منصرف داشته که همه چیز غیر از خود را می بینیم و بهره صدائی جز صدای وجدان و درون خود متوجه هستیم و دائمابواسطه انگیزش چشم و گوش آمال و آرزوهای از اعناق طوفانی درون ما بالامی آید و در بیداری و خواب جلوی منظره عقل ما را گرفته که نه خود را می بینیم و نه راهی که در پیش داریم، بهر حال اگر توانستیم چند دقیقه متوجه خود شویم نفیست ظاهر خود را می بینیم که عبارت از اعضاء و جوارحی است که قسمت مهم آن در تحت فرمان اراده و افکار انسان میباشد - و چون بافکار و اندیشه های باطنی خود مینگریم می یابیم که همه آنها عکس و خیال آرزوها و آمال و یا راههای رسیدن بآنها است و آن اندیشه ها بر سه قسم تقسیم میشوند - اندیشه ها و آرزوهاییکه راجع بشهوات و لذات حیوانی و جسمانی است، و نقشه هایی که مربوط بجاه و مقام، نفوذ است، و افکاری که متوجه بمنویات و معارف و خیرات میباشد .

چون این سه قسم افکار و اندیشه ها همیشه بیشتر مردم را مشغول داشته و همه جنبش ها و حرکتها از آنها است زیرا که، آنها اعضاء و جوارح را بکار و خدمت و ا میدانند پس انسان را سه مبداء و اصل تشکیل داده، مبداء حب معرفت و خیر، مبداء حب شرف و قدرت، مبداء حب شهوات و لذات و هر کدام از اینها دارای شعبه ها و مستفید مینی هستند و در عموم مردم میان آنها کشمکش ها و جنک های مستمریست تا آنکه حکومت تام و سلطنت استقلالی کشور وجود انسان را کدام يك کامالات تحت نفوذ آورند، ملاحظه میفرمائید آن مبداء درونی که

این گفتار دقیق و علمی را برای آشنائی با حقیقت تربیت ناچار پیش آوردم ، چنانکه در مقدمه شرح نهج البلاغه هم این مطلب را با تعبیر دیگری تذکر داده ام .

بصرف درس و بحث و خواندن کتاب و فهم هر حقیقت مجهولی شما رامیکشاند، غیر از آنستکه انسان را در برابر تمدی و حفظ شرافت چون پلنگ بر میافروزد، و هر دوی آنها غیر از مبدئی است که انسان را بطرف لذات مادی میکشاند، و گاهی در باره یکموضوع که هر کدام از این مبداءها میخواهند اراده خود را اجراء کنند کشمکش روی میدهد که همان حالت تردید است در انسان، اگر موضوع مال و ناموس و شرافت کسی پیش آید مبداء لذات حیوانی انسان را با تمام قوا و وسائل خود باقدام و امیدارد ولی مبداء خیر و حق پرستی یا شرافت از آن باز میدارد تا کدام غالب شوند. مردمیکه اراده یکی از این سه مبداء و اصل در آنها غالب باشد بهمان نام نامیده میشوند، انسان علمی و حق پرست، انسان اشرافی و جاه طلب، انسان شهبانی و لذت خواه، البته آن دست قدرتی که این قوا و مبادی را در وجود انسان قرار داده برای خیر و سعادت انسان است و برای احراز نمودن بقاء میباشد که عبارت است از بقاء مزاج و بقاء نوع و بقاء شخصیت حقیقی انسان، ولی این نتیجهها آنوقت بدست می آید که اینها و ضائف خود را درست انجام دهند و از حدود خود تجاوز ننمایند و مزاجم کار یکدیگر باندازه مشروع و قانونی نشوند، و اگر بواسطه قوه و قدرت یکی از این مبادی و ضعف دیگران تعادل در روحيات انسان مختل گردید این چنین انسان از حقیقت انسانی معتدل و کامل دور شده و از همه بهره ها و لذات عقلی و مادی درست بهره مند نخواهد شد، مثلاً اگر مبداء حب مقام و جاه در انسان تقویت شد از لذات علم و معرفت و خدمت و عواطف پاک و همچنین از لذات مادی بی بهره میماند، کسانی که یکسره همه افکار و اعضاء خود را متوجه بر رسیدن مقامات مینمایند بواسطه این شبح خیالی از هزاران لذات معنوی و مادی دیگر محرومند، و همچنین کسانی که مبداء حب لذات جسمانی در آنها حکومت دارد همیشه در رنج و تب برای سیر کردن شهوات پست خود هستند و از لذات دیگر بی بهره اند، و علاوه بواسطه کوران هائیکه این شهوات دارند عقل همیشه در تساریکی است و عاقبت اندیشی و تشخیص صلاح و فساد را از دست میدهد، حقیقت تربیت نمو دادن آن مبادی و قوای روحی است که باید قوی شود و جلوگیری از سرکشی و طغیان بعضی دیگر است که باید محدود گردد، و ایجاد تعادل و هم آهنگی میان آنها است و این بزرگترین هدف انبیاء و علمای بزرگ است که افکار و سخنانشان در دست رس همه می باشد. اساس تربیت قرآن هم روی همین پایه است.

بزرگترین منابع ثروت هر کشوری افراد آنست در صورتیکه رشد و تربیت حقیقی داشته باشند یعنی قوا و غرائز شان درست و بموقع کار کند. اگر جامعه دارای چنین افرادی شد هر سعادت و خوشی را دارد چون همه اینها اثر انسان است، یعنی انسان معتدل انسان رشید انسان مشخص و اگر در جامعه چنین افراد کم و در اقلیت بودند آن جامعه از حقوق حقه و احراز منابع ثروت معنوی و مادی محروم می باشد چون اجمالاً معنای حقیقی تربیت و اثر آن معلوم شده

بهدا باید رسیدگی کنیم تا راهیکه برای رساندن بحقیقت تربیت و رشد عمومی است بدست آریوم نظر قرآن کریم را که بزرگترین کتاب تربیتی بشر است بدانیم و تاثیر آن تربیت را در افرادی که مدرسه قرآن برای جهان تربیت نمود بفهمیم .

(۲) بسم الله الرحمن الرحيم

شب یکشنبه ۲۰/۱۱/۲۵ - مطابق ۱۷/۱۴

واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا واذكروا نعمة الله عليكم اذ كنتم اعداء
فالف بين قلوبكم فاصبحتم بنعمته اخوانا وكنتم على شفا حفرة من النار فاقتدكم
منها كذا لك بين الله لكم اياته لعلكم تهتدون .

پیغمبر خاتم صلی الله علیه و اله وقتی قدم باین جهان گذارد که وضع عمومی ملل جهان از هر جهت مختل بود، ابرهای فتنه و جنگ جو عالم را یکسره تاریک نموده و عقاید و اوهام باطل افق عقل انسان را تیره کرده بود، در سراسر شرق و غرب زمین يك قطعه آرام مشاهده نمیشد و روزنه نجاتی بروی انسان باز نبود، سرزمین غرب و هشتتسا کترین دوره ها را می بینود در همین سرزمین علم و صنعت و برق، در آن زمانهای تاریک چیز برق شمشیر و نیزه بنظر نمی رسید قبائل آریائی در اسپانیا و فرانسه در ناخ و تاز بودند، از طرف دیگر میان خانواده های سلطنت طلب فرانسه شدیدترین خون ریزیها بر اه افتاده بود، انگلستان در دوره تاریکی بسر میبرد انگل ها در باره سرزمین اجتلالی سکسونیه ها بو حشی تریف خون ریزی سرگرم بودند . ایتالیا نام با عظمت روم بزرگ را از دست داده فقط بصورت مرکز دینی ساده در آمده و از اطراف رو بتلاشی بود . یونان همان مرکز علم و تمدن جهان فروغ علم و عظمتش رو بخاموشی میرفت و خاکستر جهل و خمودی روی آن را می پوشاند . شرق اروپا چون دریای طوفانی رو بهم می غلطید، اسکاندیناویها و نور و جیها و دانمارکیها و قبائل دیگر در مكدونیا و لومباردیا و ایتالیا پی در پی در جزر و مد بودند در همین هنگام قبائل اتراك از وسط آسیای صغیر ظهور کردند و از اطراف باروهای قسطنطنیه و یونان را محاصره نمودند .

در اروپای غربی از توحید و تعالیم انبیاء خبری نبود و اروپای شرقی بچنگهای سخت عقیده درباره حقیقت و شخصیت مسیح و چگونگی اقامت مشغول بودند . سراسر آسیا باختلافات عقیده و سیاسی دچار بودند، سرزمین تبت و هند همان مشعل دار علم و عرفان و چین همان سرزمین عجائب علم و صنعت رو بتجزیه عقیده و مرامی بود از شمال آسیا نامی در میان نبود . ایران در اثر جنگ های پی در پی با یونانیها و رومیها خسته و فرسوده بود و قدرت حاکمه اش چون با

بمناسبت وفات مرحوم آیه الله قمی قبل از شروع بسفر انی شمه از فضائل و اوصاف آن مرحوم ذکر شد .

دشمنان خارجی سرگرم بود حال توده رافراموش نموده و باندیشه تحکیم روابط اجتماعی نبود، از طرف دیگر تحمیلات سنگین عموم را بستوه آورده و بسخت ترین وضع طبقاتی بسر میبردند، این بود که جزعه کمی همه از حکومت ناراضی بودند و این ناراضی موجب بیدایش مذاهب و مسلکهای خطرناک شده بود، دین و عقاید محکمی در ایران حکومت نداشته مذهبشان فقط پرستش آتش و ستاره و صاحبان قدرت بود. سرزمین عربستان با آنکه بواسطه وضع جغرافیائی از ملل بزرگ دور بود ولی اوضاع عمومی جهان در آن تاثیر مهمی داشت، نصرانیت در جنوب و غرب از طرف دولت روم تقویت میشد یهودیت را در یمن و قسمت مر کزی امپراطوری ایران پشتیبانی میکرد، در قسمتهای مر کزی عقیده شرك و بت پرستی روز بروز راسخ تر میشد، خانه توحید ابراهیم محل صدها بت گردید اختلافات عقیده و نژادی و خوبی غارتگری امنیت را از عموم سلب نموده بوده، در چنین جوتاریک و وضع خوفناک که راه نجات بروی همه بسته شده بود و در تمام آفاق اختر هدیاتی نمی درخشید. در ۷ یا ۱۲ ربیع الاول بیستم یا بیست و هشتم نisan و ۱۷ دیماه و ۲۹ اکتبر و سال ۵۷۰ م و ۴۲ سلطنت نوشیروان و سال واقعه فیل دست رحمت پروردگار بسوی انسان تیره بخت دراز شد و در خاندان عبدالمطلب و هاشم محمد مصطفی صلی الله علیه و اله پابند نیا گذارد.

هنوز چنین بود که پدرش عبدالله در مدینه وفات کرد. اشراف مکه نوزاده گان خود را بدایه میدادند تا آنهارا در بیابانهای خوش آب و هوا پرورش دهند در سال دوم رتبه ز نهایی شیرده برای اینکار بمکه می آمدند.

حلیمه سیده به با شوهرش که در اثر فقر ناتوان بودند بمکه آمدند چون طفلی برای شیر دادن نیافت فرزند عبدالله را قبول کرد و از همان وقت که در آغوش خود او را جای داد و پیشانی روشن و چشمان سیاه و براق او را نگریست نور امیدش بدرخشید نشاط و خوشی در همه زنده گانیش روی داد مر کب سواری و امانده اش هم براه افتاد!! - غریزه عالی عدالت و حق پرستی از آغاز طفولیت در او مشاهده میشد، جز از پستان راست شیر ننوشید پستان دیگر را برای برادر رضاعی خود اختصاص داد اگر گرسنه هم میماند در آن تصرف نمیکرد، این عدالت فطری است که باید ترازوی عدل را بر با دارد و حقوق را مشخص نماید، رشد جسمانیش چون عقل نورانیش سریع بود چون بدو ماه رسید باشکم حرکت میکرد در سه ماهه بیامی ایستاد در چهار ماه بدیوار تکیه میداد، در پنج ماه مستقلا راه میرفت در هشت ماه سخن میگفت، اول سخنش الله اکبر کبیراً والحمد لله کثیراً سبحان الله بکرة و اصیلا بود، مورخین عموماً متفقند که در شب ولادت آنحضرت وقایعی در اطراف زمین روی داد که بر حوادث مهم و انقلابات شدید دلالت مینمود، در ناحیه شرق چهارده کنگره کاخ باشکوه تیسفون فروریخت، آتشگده فارس خاموش شد، دریاچه سازه فروکش نمود، مؤبد مؤبدان در خواب شتران سرکشی را دید که اسبان تازی را تعقیب کرده و از دجله عبور نمودند و در اطراف بلاد منتشر شدند

این پیش آمدها شاهنشاه ایران را بوحشت انداخت از مؤبدها تمبیر پرسید آنها عاجز شدند، عبدالمسیح کاهن غسانی را از حیره طلبید عبدالمسیح عرضه داشت باید از سبطیح کاهن عجیب الخلقه یمانی، که در مشارف شام بسر میبرد تعبیر حوادث را سؤال کنم؟ با سرعت خود را بشام رساند، نگاه بیابالین سبطیح رسید که در حال احتضار بود و ناله های عمیق میکشید عبدالمسیح شعرهایی گفت، سبطیح بهوش آمد و این کلمات مرزور را بیان کرد (عبدالمسیح علی چهل سیح جاء الی سبطیح وقد اوفی الضریح بملكك بنی ساسان لارتجاس الایوان و خمود النیران و رویا مؤبدان یا عبدالمسیح اذا كثرت التلاوه و ظهر صاحب الهراوه و فاضت بهیره ساوه و خدمت نارفارس فلیست بابل للفارس مقاما و لاشام لسبطیح شاما یملك منهم ملوك و ملكات علی عدد الشرفات و كل ما هو آت آت . گفت عبدالمسیح است که با شتر خود بیابانرا در نور دیده و بالای سر سبطیح معتضرو رسیده، شاهنشاه بنی ساسان تورا بر انگیخته برای پیش آمد فروریختن ایوان و خواب مؤبد مؤبدان و خاموشی آتشکده ها، عبدالمسیح؟ اجمالا بدان چون تلاوت زیاد شد و صاحب عصا ظاهر گشت و دریاچه ساوه فرو نشست و آتش فارس خاموش شد نه بابل برای فارسیمان محل اقامت است نه شامی برای سبطیح باقی مانده، از ساسانیان پادشاهان زن و مرد بدمد کنگره های فروریخته سلطنت کنند، آینده پرده از روی حقایق بردارد !!

این است که ساسان بدساتیر خبر داد	جاماس بروز سیم تیر خبر داد
بر پسا بك بر نسا پدر پیر خبر داد	بودا بصنم خسانه کشمیر خبر داد
مخدوم سرائیل بساعیر خبر داد	وان كودك ناشسته لب از شیر خبر داد
بر آیت میلاد نبی سید مختار	

فخر دوجهان خواجه فرخ رخ اسعد	مولای زمان مهتر صاحب دل امجد
آف سید مسعود خداوند مؤبد	پیغمبر محمود ابوالقاسم احمد
وصفش نتوان کرد به هفتاد مجلد	این بس که خدا گوید ما کان محمد
بر منزلت و قدرش یزدان کند اقرار	

خاك عرب از مشرق اقصی گذرانندیم	در ناحیه غرب با فریقیه راندیم
دریای شمالی را بر شرق نشانندیم	وز بهر جنوبی بفلک کرد نشانندیم
هند از کف هندوختن از ترك ستانندیم	مائیم که از خاك بافلاک رسانندیم
نام هنر و رسم کرم را بسزاوار	

در هندوختن ولوله از هیبت ما بود	در مصر و عدن غلغله از شوکت ما بود
غرناطه و اشبیله در طاعت ما بود	صقلیه نهان در کنف رایت ما بود
در اندلس روم عیان قدرت ما بود	فرمان همایون قضا رایت ما بود
جاری بزمین و فلک ثابت و سیار	

امروز گرفتار غم و محنت و رنجیم در دایره باخته اندر شش و پنجم
 باناله و افسوس در این دیر سنجیم چون زلف عروسان همه در چین و شکنجیم
 هم سوخته کاشانگو هم باخته گنجیم مائیم که در سوک و طرب قافیه سنجیم
 جفندیم بویرانه هزاریم بگلزار

ما این عید سعید را بهمه ملل اسلامی تبریک میگوئیم و امیدواریم از پرتو هدایت
 قرآن همه مسلمانان مجد و عظمت گذشته را تجدید کنند و شرق را کانون علم و معرفت و
 پرچم دار تمدن اسلامی قرار دهند چنانکه همیشه مهد هدایت و محل رستخیز پیمبران
 بوده و السلام علیکم ورحمةالله وبرکاته .

(این گفتار بمناسبت میلاد ایراد شده ، و پس از این مربوط بمطالب سابق است)

.....

شب یکشنبه ۲۰ ۱۱ ۲۰ - مطابق ۱۷ ۱۴

(۳)

از مطالب گذشته معلوم شد که در انسان مبادی و قوائیمت که باهم در وجود انسان
 پیوند یافته و حقیقت انسان را تشکیل داده اند، و دیگر قوای باطنی و ظاهری انسان و عواطف
 گوناگون آلتها و ابزارها برای اجرای مقاصد آن مبادی میباشند، و تربیت ایجاد وسائل
 رشد و تعادل میان آنهاست. اینک می خواهیم وسائلیکه برای تربیت این قواست که
 انسان عبارت از همانها می باشد بدانیم چیست: معلوم است که این مبادی و قوا در آغاز
 سرشت انسان نهفته است احتیاجات بتدریج انسان را با محیط خارج از وجود خود تماس میدهد
 و تماس با محیط عواطف و میلها را بیدار می کند، و عواطف آن مبادی را برمی انگیزد و فعالیت
 و امی دارد و متدرجا انسان بی رنگ را بر رنگ محیط درمی آورد، پس تربیت جز ایجاد محیط
 مساعد معنایی ندارد، حال اگر محیط مساعد برای انگیزش یکی از این مبادی باطنی شد
 همان قوی می شود، و مبادی دیگر انسان یا هیچ از خواب ابدی بیدار نمی شود و یا ضعیف و
 زبون در برابر قدرت و تاخت و تاز آن مبداء مستبد سرکش میشوند، مثلا در محیطی که همه
 مناظر و شنیدنیهای اطفال معصوم آن شهوات پست حیوانی را برمی انگیزد مبادی حب
 معرفت و شرف ناتوان و مقهور است، در چنین محیط مردمان دانشمند و غیور و مدافع از حقوق
 کمتر تربیت می شوند یعنی افراد رشید و مقتدر و مشخص در چنین محیط نادرالوجود خواهد
 شد و آن عده اندک هم مقهور عناصر پست هواپرست می شوند این است که بزرگترین جنایت
 بعیات يك ملت و جامعه ایجاد کردن محیط شهوانی است که از راه چشم و گوش مبداء و
 عواطف پست را بر انگیزد برای از میان بردن علم و ابتکار و ذوق بجمال حقیقی و قدرت
 مقاومت چنین محیطی یگانه وسیله است، مردمی که بخواهند جامعه را زبون و ناتوان کنند

وزنجیر بندگی و رقیت بگردن آنها گذارند اول بنده شهوات پستشان می کنند، چنین جامعه اگر هر قدرت و اسلحه در دست داشته باشد باز زبون است چون اسلحه را دست بکار میبرد و دست را دل پشتیبانی می کند و دل را اراده از اضطراب ننگه میدارد و اراده را ایمان و علم و تشخیص نیک و بد ایجاد میکند، کسانی که همه افکار و خیالاتشان دچار کسولاک هواهای پست است نمیتوانند مشخص باشند پس ایمان و اراده و ثبات هم نمیتوانند داشته باشند. و در محیطی که فرضاً مبدء مقاومت و اصل غیرت تقویت بشود مثل محیطی که فقط بتعلیمات نظامی و تحریک های حماسی محض اهمیت داده شود، هم قدرت فعالیت میلیهای پست ضعیف است و هم محبت و معرفت و علم، و در محیط های علم و عرفان خالص همان طور که شهوات قدرتی ندارند برای مبدء مقاومت و دفاع هم فعالیت نیست. پس محیط تربیتی صحیح و کامل محیطی است که هم محبت و معرفت و علم را در انسان برانگیزد تا باندازه ای که پروردگار در درون انسان قدرت قرارداده با سرار و رموز این جهان مرموز بی برد و باصول خلقت آشنا شود، خود و آفریدگار خود و آغاز و انجام کار جهان و انسان را بشناسد تا بداند برای چه خلق شده و چه باید بکند و سرانجام کارش کجاست؟ و از طرف دیگر محیط تربیتی باید مبدء مقاومت و اراده را در برابر مهاجمین بحقوق تقویت نماید تا بموقع چون سدهائین در مقابل متعددی بایستد و دست بدخواه را قطع کند ولی برای مبدء شهوانی ایجاد محیط لازم نیست چون احتیاجات و تقاضاهای طبیعی بطور خود کار شهوات را بکار و امیدارند تا بموقع بانجام وظیفه برای بقاء مزاج و نوع قیام نمایند، بلکه باید مجامع تعلیمات اخلاقی تأسیس نمود و قوانین سخت وضع کرد تا شهوات سرکشی نکنند و همه قوای انسانی عادلانه و وظائف خود را انجام دهند.

دستورات و تعلیمات قرآن کریم برای همین است که در خانواده و جامعه عالی ترین محیط های تربیتی بوجود آید تا همه قوای انسان باهم رشد کند و انسان از همه احساسات چشم و گوش و عواطف و شعور و وجدان درست بهره مند شود یعنی از لذات معنوی علم و معرفت و لذت قدرت و فداکاری و نسیم روح بخش عواطف پاک و لذات حسی کاملاً و معتدلاً کامیاب شود، باینجهت دیدن و شنیدن و اقدام بچیزهایی را حرام کرده که انسان را از کمالات معنوی باز میدارد و از اعتدال خارج میکند و آنچه برای درک مدارج کمال و رسیدن بتربیت کامل مؤثر است واجب نموده، واجب نمودن نماز جماعت و جمعه و امر بمعروف و نهی از منکر و جهاد تمام برآی بوجود آمدن یک محیط تربیتی کامل است و حرمت فسق و فجور بخصوص تظاهر بآنها و منع نمودن از نمه های شهوت انگیز و امر بچشم پوشی از نامحرم همه برای جلوگیری از ظهور محیط پست است.

یک محیط خانواده گی را در نظر مجسم نمائید که بانو و آقای آن خانه دارای ایمان باشند و خود را بمقررات دین مقید بدانند، و محیط خانواده دیگر را که نور ایمان

درفضای آن نتابیده و برنامه دین اجرا نمیشود، در محیط خانواده ایمانی صبح که اطفال معصوم چشم باز میکنند و در میان تاریکی و روشنی مادر و پدر خود را میجویند شرح مادر و پدر را می بینند که برخاسته و خود را پاکیزه و آماده نموده و با نسیم صبح و جنبش و نوای موجودات زنده در تسمیح پروردگار وجود دمسازند، مبدأ مقدس و توانائی را می ستایند که همه موجودات را از تاریکی موحش شب و عالم خیال خواب نجات داده و نسیم سحر و سحر انگشتان لطیف نور را بنوازش موجودات مأمور گردانده، همان پروردگار بنده نوازی که اعصاب فرسوده انسان را در اثر مسلط نمودن خواب نیروی جدید بخشیده و بانیروی جدید و چشم و گوش تازه از پرده شب نجاتش داده، و نور فروزات آفتاب را برای روشن کردن مسیر حیاتش از افق بیرون آورده، طفل معصوم می بیند : می بیند با همان چشمان پاک و نا آلوده اش که پدر و مادر همان قبله عظیم و ملجاء و پناهش در برابر يك مبدأ قدرت بی پایان و رحمت بی حساب گاه درر کو عغد و گاه در سجودند کلماتی میگویند و راز و نیازی دارند قدریکه هوا روشن شد سیمای باوقار و اطمینان بخش پدر و مادرا را بهتر می بیند، حرکات موزون آنها را دقت می کند نور مهتابی را که در اثر نماز در اطراف قیافه شان آشکار است مینگرد، چشمان لطیفی که از کار هنگام طلوع فجر رونق و برق تازه داده برای طفل جالب است، خانه آیرا می بیند که بامبدأ قدرتی ارتباط دارد و سر نوشت حیات خود را تسلیم اراده سراسر رحمت و خیر او نموده، خانه ای می بینند که افراد بزرگ و مؤسس آن خود را در برابر مراقبت آن حقیقت مرموز مسئول میدانند و حتی کوچکترین کلمه و سخنی که میگویند بامسئولیت است، گویا هزاران چشمان با آرزو آنها دیده بانی میکنند از چنین خانه ای باید منتظر تربیت چه افرادی بود؟ البته همین خاطرات صبح و شب است که کم کم در وجدان و دل پاک طفل سرچشمه هائی از علم و معرفت و حق پرستی باز میکند، کسانیکه در چنین محیط تربیت شدند همان بزرگان علم و ادب بودند که در هر گوشه جهان هزاران جمال و رموز میدیدند و آنها را برای ما با زبانهای شیرین خود ترجمه و تفسیر میکردند.

ولی در محیط خانوادگی که طفل معصوم آن صبحگاهان چشم میگشاید و فطرت پاک خود را با غوغای صبح و طبیعت دمساز می بیند بهر سو می نگرد تا پدر و مادرا را با حرکت و جدان خود همراه بیند، ولی افسوس تا پاسی از طلوع آفتاب جز صدای موحش خواب و ناله های سنگین زیاد روی درغنا و شراب چیزی نمی شنود، و پس از برخاستن از خواب قیافه های موحش و چشمان متورم و سیمانی که بخار الکل و فرسوده گی از شب نشینی رونق آنرا برده مشاهده میکنند که با صداهای خشن و کلمات ناهنجار زیر دستا ترا زجر میدهند و بجهت دیر شدن جای و صبحانه و فرو نشانیدن آتش جهنم معده بهر کسی که رو برو شود ناسزا میگوید بعد با صابون و اسباب توالت سرو گردن را قدری شست و شو کرده و ظاهر خود را آرایش

داده ، با دلی تاریک و خیالی فاسد پا بیدارن زندگی میگذاورد .
 ای دریده پوستین یوسفات کرک بر خیزی از این خواب گران
 خود قضاوت کنید چنین محیط خانواده گی چگونه مردانی بسرای کشور و جامعه
 خواهد پرورش داد !
 خداوند همه مارا از چنگال لهریمن هوا و شهوت پرستی نجات بخشد و بحقیقت
 سعادت آشنائی دهد .

.....

شب جمعه ۲۵/۱۱/۲۵ - مطابق ۳/۲۴

(۴)

شنوندگان گرامی: اگر درست توجه بر ایض سابق نموده باشید . معنای حقیقی تربیت و محیط تربیتی تا اندازه معلوم میشود، بطور خلاصه محیط تربیتی محیطی است که قوای معنوی نیک انسان را با هم رشد دهد بعدیکه هر کدام از آنها در موقع لازم وظیفه خود را بدون سستی انجام دهند و مزاحمت قوا و عواطف دیگر در آنها تأثیر ننماید اینک پس از مقدمات و مطالب گذشته میفرواهم عرض کنم اگر دستورات و مقررات قرآن بتجویی اجراء شود هر خانه و شهر و مملکتی کامل ترین محیط تربیتی خواهد گردید. این مطلب را هر انسان منصفی که با اصول و اساس تعلیمات قرآن آشنا باشد بدون تردید تصدیق مینماید. مایک آیه از قرآن را ترجمه مینمائیم و قدری در اطراف آن بحث میکنیم تا معلوم شود هدف تربیت قرآن چیست :

سوره بقره آیه ۱۷۷: لیس البران تولوا و جوهکم قبل المشرق والمغرب ولكن البر من آمن بالله والیوم الاخر والملئکة والکتاب والنیین وآتی المال علی حبه ذوی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل والسائلین وفی الرقاب واقام الصلوة و آتی الزکوة و الموفون بعهدهم اذا عاهدوا والصابرین فی البأساء والضراء وحین البأس اولئک الذین صدقوا واولئک هم المتقون .

یعنی همه خوبی آن نیست که رو بطرف مشرق یا مغرب آرید ، ولكن همه خوبی و نیکی در کسی است که بخداوند و روز واپسین و ملائکه و کتابهای آسمانی و پیمبران ایمان آورده ، و با محبتی که بمال دارد آنرا بخویشاوندان و یتیمها و درماندگان و او مانند گان بین راه و سائلها و درباره آزاد کردن گردنهای از طوق عبودیت مصرف نموده ، و نسا را بیاداشته و زکوة را داده و بعهدهایکه بسته و فانماید ، و در وقت هجوم و آشکار شدن قیافه موحش مصائب و ابتلاآت و گرم شدن تنور جنگ بردبار است ، اینها هستند مردم راست در گفتار و کردار ، و حقیقت تقوی را اینها دارند . این آیه درباره تقییر قبله نازل شد ، چون از

اول بعثت رسول اکرم (ص) تا هیجده ماه پس از هجرت بدینہ مسلمانان در وقت نماز بطرف بیت المقدس می ایستادند، پس از آن دستور آمد که روبکمبه آرند، مردمی درباره این تغییر دچار شک شدند، چون این تغییر خلاف میل یهودیان مدینه بود بمبارزه تبلیغاتی برخاستند و در عقاید نومسلمانها رخنه کردند، باینجهت آیاتی در علت رو آوردن بطرف مین نازل شد، و سرتغییر را واضح نمود.

این آیه که تلاوت شد در همین زمینه است، در این آیه بطور جامع هدف تعلیمات و دستورات انبیاء را بیان نموده که همه این احکام و دستورات ظاهری برای تربیت معنوی بشر است و کسانی که گمان میکنند مقصود فقط همین ظواهر است و آثار معنوی آن توجه ندارند سخت در اشتباهند بلکه همه مقصود، اول، تربیت مبداء شعور و تقویت محبت معرفت و علم است تا انسان بکمال عقلی برسد و بدرجه ایمان نائل گردد که درجه ایست برتر از علم و عقیده، یعنی ایمان پدید آورنده جهان و تدبیر کننده این عالم بزرگ و فروزنده مهر و ماه و بعرکت آورنده سلسله زندگان و پس از آن و ایمنات بماد که مراد پایان کار عالم و انسان است، و شناختن شخصیت انبیاء یعنی آشنائی بمقام عالی آنان، و ایمان بقوای مرموز و کارکنان جهان، و ایمان بکتابهای آسمانی یعنی تشخیص وظائف انسان و بدست آوردن نقشه حقیقی زندگی،

دوم، تربیت عواطف پاک که از همه بالاتر عاطفه خدمت بنوع و بریدن علاقه های تارک کننده مادیات است و آن بوسیله انفاق مال حاصل میشود، و در سایه انفاق مال سطح اخلاق انسان بالا میآید، و نور محبت نوع در قلب روشن میشود و کار اجتماع هم سر و سامان می یابد، و اختلاف زندگی کم میشود، و بدینی طبقات ریشه کن میگردد، و دستهای اجتماع کمک کار یکدیگر میشوند، چون روابط قلبی یکجامه محکم گردید، مانند ساختمان محکمی میشوند که همه مواد آن بشدت یکدیگر را نگاه میدارند و تفکیک آنها از هم دشوار یا مهال میشود که جز خستگی در بیکرو دست مغرب نتیجه دیگری بدستش نمی آید.

سوم، تربیت مبداء اراده و قدرت است، قدرت در تصمیم، قدرت در تبلیغ، قدرت در مصائب - قدرت در تبلیغ آن است که آنچه خیر و صلاح برای دیگران تشخیص میدهد تبلیغ نماید و از مزاحمت و بد رفتاری بدخواهان یا کسانی که مصلحت خود را نمی فهمند نهراسد و برای رضایت عموم صلاح حقیقی را فرو نگذارد، و تا بتواند خود و دیگران را از آلودگی نجات دهد، این همان معنای اقام الصلوة است: یعنی نماز را بیادارند، البته واضح است که مقصود فقط خواندن نماز نیست بلکه مراد ادار کردن دیگران است، نماز یعنی رو آوردن و ربط بامبدأ خیر و قدرت و بیرون آمدن از آلوده گیهای دنیا و خیالات پست،

قدرت در تصمیم آنستکه در انجام وظائف و عهد آنچه تصمیم گرفت پایدار باشد، هوای نفع و ضرر او را بیمانشکنی و اندارد. شخصیکه برای نفع و ضرر مادی عهدهای خود را

میشکند، هم بدیگران ضرر میرساند و هم خود را فاسد میکند و هم سست بیمانی مانند امراض جسمانی بدیگران سرایت مینماید و اگر قول و قرار و عهد در جامعه از میان رفت تمام امور مختل میشود و روابط اجتماعی گسیخته میگردد و در اثر پیمان شکنی شخص هم ارزش خود را هم از دست میدهد ،

عموم مردم خوبی رامی فهمند و از بدی فطرتاً گریزانند ، اینکه بیشتر آلوده بگناه و پستی هستند بواسطه شکستن تصمیم و عزم است ، چون چند بار انسان تصمیم خود را شکست دیگر اطمینان شخصی از خودش هم سلب میشود ، ملاحظه نمائید که انسان وقتی از خودش اطمینان نداشت ، و خاطر جمع نبود که آنچه میگوید با عهدیکه مینماید باینکه مینماید میتواند پبای آن بایستد ، دچار چه عذاب و شکنجه دائمی خواهد گردید و چگونه در چشم خود و بدیگران ارزش خود را از دست داد و می بیند که مانند پر کاهی است در مقابل وزش های مختلف هوی و هوس ، هر ساعتی خود را بحالی میبیند و نمیداند در زمان دیگر در چه حالیست بحسب وضع محیط و معاشرت و پیش آمد هر چندی برنگی درمیآید . گاهی در نتیجه بر خورد بنتایج بد اعمال زشت و پائینی و تذکری تصمیم خود را قسطی میکند ولی پس از اندکی این تصمیم که مانند یخ رقیق روی آب بوده با حرارت و تغییر محیط از میان میرود . اما قدرت در برابر مصائب خارجی آنستکه برای حفظ ایمان و هدف و شرافت در برابر مشکلات و ناگواریها محکم بایستد و بقدری اراده اش آهین باشد که در هجوم مصائب از سنکر مسلک و مرام حق خود خارج نشود و خود را تسلیم دشمن ننماید بلکه مقاومت نماید تا دشمن را تسلیم اراده و مرام خود نماید و محیط را بر نک خود در آورد . گویا وجدان پاک و مبداء محبت و کمال و زیبایی و خیر را ، خداوند از سر منزل ابدوم پر وازی با فرشتگان عالم قدس باین جهان فرستاده ، و در میان سنکرهای قانون و وظیفه اش قرار داده و دچار هزاران فوج دشمنان داخلی مانند شهوات و آرزوها و ماده پرستی اش نموده و لشکرهایی از عوامل طبیعت چون گرما و سرما و گرسنگی و قهر و مرض و مرگ و دشمنان مرامی و عقیده از خارج اطرافش را گرفته اند ، تا سرانجام کارش در زد و خورد و جنگ با این دشمنان چه شود . آیا فاتحانه از میدان زندگی طبیعت بطرف آسمان قرب حق و نیکان برگردد تا لایق مقامی بالاتر از آنچه داشته بشود . و با سنکرهای قانون و وظیفه را راه کرده و تسلیم دشمنان و همنان با افواج دیوان و شهوات گردد ،

این است که در آخر جمله و الصابرين في البأساء والضراء فرموده و در پایان نشان صدق و افسر تقوی را فقط باین مردم عطا فرموده ، نه بلهوسان ظاهر فریب . اولئك الذين صدقوا و اولئك هم المتقون ،

آری بهشت و مقامات عالی قرب مخصوص کسانی است که دارای نشان و افسر صدق و تقوی باشند و آنرا بکسی عطا کنند که تربیت معنوی او و سطح روحش بواسطه ایمان و

انفاق و وفای بههد و اقامه صلوة و صبر بکمال رسیده باشد .

ملاحظه فرمودید که هدف تربیت قرآن چیست و چه کسانی را نمونه کامل دین داری معرفی نموده؟! و یکنفر مسلمان قرآنی تاچه حد باید دارای رشد معنوی باشد، امروز چون عامه مسلمانان از تعلیمات قرآن دور شده اند هر دسته در خیال خود بحسب عقائد میراثی و خانوادگی دین را آنطور که خود می فهمند معنا میکنند و عقاید خود را بقرآن و نصوص آن عرضه نمودارند تا اختلافات از میان برود و همه بایکدیگر نزدیک شوند، تادریهای برکات و خیرات بروی همه باز شود، و از نفاق و بدبینی که روح حیاة اجتماعی و اخلاقی ما را ضعیف کرده خلاص شویم ، و در سایه آن زندگی اقتصادی هم بوضع بهتر و عادلانه تری خواهد درآمد. و لو ان اهل القرى آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض. اگر اهل مملکت ها و شهرستانها ایمان آورند و تقوی پیش گیرند. درهای برکات آسمان و زمین را بروی همه خواهیم گشود. آمین بارب العالمین ؟

.....

شب چهارشنبه ۲۵/۱۱/۲۰

(۵)

عرایض گذشته درباره تربیت و محیط تربیتی بود که راجع بقوا و معنویات انسان است حال میفهمیم مسئولیت حفظ و تربیت جسم را هم بیان نمائیم. واضح است که انسان را در مرحله اول همین جسم محسوس تشکیل داده که دارای دستگاهها و ترکیب و نظم حکیمانه است ، متفکرین و علماء طب و تشریح با اینهمه اسباب و وسائلی که بدست آورده اند هنوز در اسرار ساختمان جسم متعجبند و آنقدر از معلومات تشریحی و وظائف الاعضاء که کشف شده در برابر آنچه در پشت پرده جهل و بی خبری انسان باقیست بسیار اندک و ناچیز است ، سبحان الله ساختمانی از عناصر مختلف بسراه و کار افتاده که آنرا پیکره انسان مینامند ولی باندک توجه انسان میبینند یکدنیا اسرار و حکمت است که در مقداری مواد عنصری تجلی نموده ، اینهمه دستگاههای وسیع و دقیق و لوله کشی و سیم کشی ها و مراکز غذا و قوا که بعضی در تحت اراده انسان کار میکنند و بعضی خود کار وظائف خود را بدون کم و زیادا و اشتباه و غفلت انجام میدهند ؛ در جمجمه و سر انسان مقداری مواد سفید و زرد قرار داده شده که مردم نادان فقط ظاهر آنرا مینگرند ولی در چشم پینا هزارها قضایر و محاسبین و کارگران در همان حجم کوچک دائماً در کارند در هر ساعت از تمام حواس ظاهر چشم و گوش و اعصاب خبرها و صورت ها بی دری می رسد همه صورت ها

و شنیدنیها واحساسات و آثار خارجی از راه پرده و عقب چشم و راههای پیچاپیچ گوش و اعصاب حسیکه در تمام بدن کشیده شده بسرعت بمغز میرسد، مأمورین سریع العمل هر قسم را در محضر قضات حاضر میکنند آنها درباره عمل و گفتار و نیت آنها قضاوت مینمایند، آیا دشمن است یا دوست؟ چه خلقی دارد چه مقاصدی در پیش گرفته چه تصمیمی باید درباره او گرفت؟ پس از چند ثانیه درباره همه جهات آن حکم صادر میکنند و تصمیم میگیرند و پرونده او را بضابط هامیسپارند و آنها در مخزن های عمیق و براسراری جای میدهند تا در موقع احتیاج و لزوم دومرتبه حاضر کنند، این استکه انسان درباره آنچه در مدت زندگی خود دیده و مطالبیکه شنیده و موجودات را که برخورد کرده در باطن مغز دوسیه های منظم دارد و تصمیم هایی گرفته شده تا در زمان دیگر که با آن مواجه شد تکلیف و تصمیم معین باشد باید بروی این شخصی که صورتش در مغز آمده خندید و با او گرم گرفت یا باید بی اعتناء بود، فلان مطلب علمی و اخلاقی صحیح است یا نه، آن غذا و میوه چه مزه و چه بوئی دارد آیا با مزاج سازش دار یا ندارد. از این قبیل دوسیه ها درباره هر نوع مطلبی در مغز انسان جایی مخصوص دارد که بمجرد احتیاج فوراً حاضر میشود و در برابر چشم باطن گشوده میگردد، در میان جمجمه بطرف بیرون چند پرده و آب و اجزائی میان هم منظم قرار گرفته که آنها چشم مینامیم زیبایی و برق و رنگ آمیزی سفیدی و سیاهی آن دلهای لطیف شعرا را شایسته کرده، و از این عضو کوچک که چشمش میگویند چشمه هائی از ذوق و حکمت در دلشان باز شده، از طرف دیگر در همین عضو همه موجودات بزرگ از آسمانهای وسیع و ستاره گان و کوهها و دریاها و صحراها منعکس می شود، یک دوربین عکاسی هر چند در ساختمان آن دقت شده باشد و در عکس برداری بوسیله آن و میزان گیری جهات فنی نیز رعایت شود، باز عکس آن کاملاً مطابق با اصل صورت نیست ولی این پرده حساس چشم در هر دقیقه متجاوز از پنجاه عکس از صورت های گوناگون بر میدارد با تفاوت صورت ها و حجم ها و دوری و نزدیکی آنها. دوربین و عدسه عکاسی با آنکه از فلز و سنک است فرسوده میشود و بتعمیر و تنظیم محتاج است ولی چشم با همان پرده های رقیق ساها بدون تنظیم دائم مشغول کار است اگر فقط تنظیم آن بعهده اختیار ما و گذار میشد بواسطه خستگی از چشم چشم میوشیدیم. بساختمانهای دیگر بدن توجه نمائید که دائماً در حرکت و فعالیت اند و ما از یکپوزارم آن خبر نداریم از آنوقت که در پرده های رحم این دستگاه را بکار انداخته اند تا بایان عمر شب و روز در کار است کارخانه و ابزاریکه از چدن و فلزات سخت ساخته شده و بکار میافتد با آنکه یکسره کار نمیکند پس از مدتی سائیده و فرسوده میشود، ولی قلب و شرايين و جهازات هضم که از نسوج باریک و دقیق ساخته شده عمرانه شب و روز کار میکنند، اگر این حرکات و زدن قلب با اختیار انسان بود از زندگی صرف نظر مینمود، در نیمه شب که از خواب بر میخیزید منظره همه خفته گان را در نظر آرید: مردمی مینگرید از شاه و گدا و فقیر و غنی همه علی السویه از

خود و شئون خود بیخبرند و از محیط و عالم غافلند ولی همه قلبها در درون سینه ها منظم میزند و خون در حرکت است و جهازات در فعالیت اند، فسیحان الذی بیده ملکوت کل شیئی هاضمه هضم میکند و غدهها بتناسب غذا و احتیاج مایعات افزاز میکند، کبد مواد شیمیائی تهیه می کند خون کامیونهای خواربار و افواج منظم کلبولهارا باطراف بدن سیر میدهد تا بهمه غذا برسد و نظامیان اطراف قلعه بدن را رسیدگی میکنند تا اگر دشمنی از جائی رخنه کرده اطراف آنرا سنگربندی نمایند و آنها را از پیشروی بمواضع حساس بدن با تمام قوا جلوگیری کنند و کارگران ساختمانی غنارا تبدیل بساختمان استخوان و گوشت و عضله و رگ و بی مینمایند، جهازات و غدههای تناسلی مشغول ساختن بشر آینه اند. عمری برانسان میگردد و از این غوغائیکه در داخل بدن برپاست و کوششها بی خبر است فقط پس از آنکه کارها انجام میگردد تقاضاهای درونی را مامتوجه هستیم، گاه حس بگرستگی و تشنگی مینماییم که کارگرها موادشان تمام شده دستور میدهند، و گاه خستگی را حس مینماییم و میل به خواب داریم، گاه تماثل جنسی بر ما مسلط میشود، جزاین آثار از این دستگاه مرموز آگاهی نداریم. چگونه خود را مالک این وجود میدانیم که از کار و ساختمان آن بیخبریم این ساختمان اسرار آمیز که بدن و جسم مینمایم امانتی است خدائی که بدست ما سپرده شده آیا این امانت نفیس مسئولیت ندارد؟ اگر کسی بیک دستگاه کوچکی را بماندهد که از آن استفاده کنیم اگر آنرا خراب کردیم و ابزار آنرا شکستیم آیا خود را مسئول صاحب آن نمیدانیم، آیا در برابر احسان او شرمنده نمیشویم؟ پس اگر ما هم این ساختمان بدن را که خداوند جهان صبیح و نو بمان سپرده بواسطه افراط در لذات و بارهای سنگین غذاها فرسوده اش کنیم آیا مسئول نیستیم؟ اگر مغز و اعصاب را بواسطه الکلی و افیون تخدیر نماییم و جهاز هضم را مختل کنیم و در کبد تشمع ایجاد نماییم و رونق چشم را ببریم جواب آفریننده آنرا چه میدهیم، از یکطرف از این سرمایه بزرگ درست نتوانسته ایم استفاده کنیم از طرف دیگر شرمنده حق و وجدانیم.

انبیاء گرام زبان خداوند عالمند و مقاصد حق را ترجمه و تفسیر میکنند و برای هر عملی که بما ضرر برساند گناهی وحدی بیان کرده اند و مسئولیتی قرار داده باینجهت بظهور کلی آنچه را ببدن ضرر میرساند در شرع مقدس اسلام حرام است.

در قرآن کریم استعمال نوشابه را گناه عمل شیطان نامیده چه هر چه از عقل و منطق دور است کار شیطان و وهم و شهوات است، گناه بلیدش خوانده. باین قدر عقل خود باید هزارها عقل ضمیمه کنیم تا راه زندگانی را تشخیص بدهیم و خیر و شر را بفهمیم و بوظائف آشنا شویم، آیا سزد که همین نور اندک عقل را با استعمال مخدر تخدیر کنیم برای آنکه چند ساعتی هم بیهوش تر بسر ببریم خود را دچار مسئولیت حق و وجدان قرار دهیم؟

از خداوند توفیق و تأیید دولت و ملت ایرانرا میخواهیم ، تا این دولت و ملت پر افتخار و اسلامی با پشتیبانی یکدیگر موانع رشد عقلی و فکری را از سر راه بردارند و مجد ایرانرا بهتر از آنچه هست تجدید نمایند .

.....

شب یکشنبه ۲۵ ر ۱۲۴

(۶)

در مقاله گذشته عرض کردم که بدن انسان موهبتی است الهی که اگر ما در حفظ و نگاه داریش باندازه قدرت خود ، مسامحه کنیم هم سرمایه بزرگ سعادت خود را از دست داده ایم هم مسئول پروردگار عالم میباشیم .

هیچ کسی نمیتواند بگوید این بدن مال من است و در آن همه طور اختیار دارم ، چطور مال و ملک مامیباشد با آنکه عمری از این ساختمان عجیب مطلع نیستیم و بیشتر کارهای آن تحت اختیار ما نیست .

همه ما سرگرم کار و متوجه امور زندگانی و باندیشه نفیها و ضررهای موهوم خود هستیم و از بدن و دستگاہ باطنی آن غافلیم ، ولی این دستگاہ بدن بدون کم و بیش و غفلت و اشتباه کارها و وظائف خود را انجام میدهد ، یک لقمه غذایی که ما میخوریم فقط میل با آنرا احساس میکنیم و همین قدر اختیار داریم که آنرا در فضای دهان جای دهیم نه از دستها و اسباب و عواملیکه آنرا بصورت غذایی آماده نموده خیر داریم و نه بمنزلهاییکه طی مینمایند و فعالیت هائیکه روی آن میشود توجه داریم ، متوجه نیستیم چگونه لقمه غذا در زیر دندانهای مختلف از چپ و راست و جلو و بگرددش میآید و چگونه این عضله چابک زبان که هزارها مقاصد و منویات و رموز و اسرار را اداء مینماید و عواطف و افکار مردم را زیور و میکند ، در وقت رسیدن لقمه غذا چنان کوچک و خاضع میشود که فقط کار یک قاشق را انجام میدهد و غذا را با بنظر طرف و آنطرف میبرد خیر نداریم که متناسب هر نوع غذایی ترشحات مخصوصی از غدهها افزای میشود و چون آماده بلع شد در یک آن در یقه قصبه الریه بسته میشود و از بالای آن مری غذا را با فشار عضلات بدرون میکشد ، و چون وارد معده میشود این دستگاہ زنده که نسبت بکار و وظائف خود شعور و توجه کامل دارد ، بحسب هر نوع غذایی قدرت مخصوصی و مایعات مناسبی بکار میبرد تا آنرا تحلیل برده و آماده هضم دیگر نماید ، شما ملاحظه کنید : حرارت ، بعضی از مواد را مانند روغن منبسط میکند و بعضی را مانند تخم مرغ میبندد ، ولی معده هر دو نوع را

تحلیل میبرد، پس از آنکه غذا آماده برای گذشتن از این مرحله گردید در ب معده باز میشود و در میان روده های بزرگ وارد میشود از آنجا هم منزلتهائی طی مینماید و بصورت های گوناگون در میآید تا در آخر کار جزء پیکر و بنیه میشود یعنی خون و عضله و رگ و پی و استخوان و مغز میگردد، و در نتیجه بصورت شعور و ادراک و اراده در میآید و بنور فکر و تشخیص تبدیل میشود.

مقصود این است که انسان از غذائیکه از حوائج و آمال عمومی است و از حالات و منزلتهائی که سیر میکند و وظایفی که اعضاء داخلی بدن درباره آن انجام میدهند بیخبر است پس چگونه انسان میتواند بگوید بدن ملک تام من است و مسئولیتی نسبت بآن ندارم و بدون توجه بمسئولیت انسان نمیتواند سعادت دنیوی و جسمانی را احراز کند، توجه بمسئولیت فرع ایمان است، ایمان همانطور که سعادت معنوی انسان را عهده دار است بدن و جسم انسان را هم بیمه میکند، آنچه از ایمان ساخته است از قانون و علم به تنهایی بر نیاید، چون قانون ضمانت اجرایی میخواهد، اگر برای اجراء آن هم بقانون محتاج باشیم باید برای اجرای يك قانون هزارها قانون وضع شود و آخر هم به نتیجه نرسد.

اما آنکه علم نمیتواند کار ایمان را بنماید: شما ملاحظه نمائید مردمانیکه درس طب خوانده اند و وظائف الاعضا را میدانند در پر توروشنی علم گویا می بینند که الکل در عبور از قنات هاضمه و رسیدن آن به ربك از اعضاء و جوارح چه آثار شومی میگذارد ولی این علم را در آنها اگر ایمان پشتیبانی نکند چه بسا یک نفر طبیب استعمال الکل مینماید. از طرف دیگر یک نفر عامی درس نخوانده با ایمان، که از آثار سمی الکل آگاه نیست بهیچ قیمتی ممکن نیست باشامد چون ایمان دارد، چون برای خود مسئولیت معتقد است و به فطرت پاك خود میدانند که در عالم قانون و نظمی برقرار است و برای زندگانی مقرراتی وجود دارد و آن مقررات را باید مردمی که از طرف خداوند برانگیخته اند بیان نمایند، و راه زندگانی را در پیش روی انسان باز کنند و نظامنامه زندگی را تدوین نمایند، چون بآنها ایمان دارد و خود را در برابر اعمال و گفتارش مسئول میدانند و هیچ وقت از این مسئولیت غافل نمیشود. در نتیجه باید گفت کسانی که ایمان مردما مترازل میکنند و با عقاید حقه دشمنی می نمایند بزرگترین خیانت را به مصالح عمومی روا میدارند

اگر ایمان از قلوب مردم برداشته شود چه چیزی بجای آن میتوان گذارد، آنوقت ما میتوانیم آثار ایمان را به فهمیم که فرض کنیم ایمان یکسره از جامعه برداشته شود، شما متوجه باهالی دهات که بیشتر توده ما را تشکیل داده بشوید، از چندین دهه که عبور میکنید يك باسبان و امنیه نمی بینند و مردم را از هر قانون و مقرراتی بی خبر می یابید، اغلب از قدرت و دولت بیخبرند و از مواد و تبصره ها و بخش نامه ها چیزی بگوششان نرسیده و از احکام معاکماتی و جزائی آگاه نیستند ولی هنگام شب درهای خانه هایشان باز است گاو و

گوسفندشان در بیابان میچرد ، وزن و مردشان مانند محارم و برادر و خواهر بدر و گشت و زرع مشغولند و در میان بیابانها جز ایمان هیچ پاسبانی بالای سرشان نیست ، اگر آن پاسبانرا از بالای سر آنها برداریم چه بگذاریم ، اوضاع شهرها هم باهمه مقررات و تشکیلات مقابل چشم همه است پس ایمان است که موجب توجه بمسئولیت است .

پیکر اجتماعی يك ملت را بوسیله ساختمانهای آراسته و مقررات و تشریفات نمیتوان مستحکم نمود ، پیکره اجتماعی را افراد محکم مینماید ، افراد آنوقت میتوانند اجتماع محکمی فراهم آرند که بنیه مزاجی و قوای معنوی شان محکم باشد : یکی از چیزهایی که پایه اجتماع مارا سست کرده و اعصاب مردمی از توده مارا تغذیر نموده و جسمشان را فرسوده و هزارها بدبختی بار آورده همین مایعات الوان الکلی است که بدست بی انصاف بعضی سرمایه پرستها تهیه میشود و در دسترس عموم گذارده میشود ، همین شیشه های خوش رنگ ، سیلاب مهیبی است که در پایه بنیان جامعه رخنه نموده و اگر در جلوگیری از آن سستی نمائیم انهدام قطعی میباشد ، چون مطلب باینجا رسید مقتضی است در این موضوع حیاتی قدری بحث کنیم و از شنوندگان گرام تقاضا دارم حب و بعض را کنار بگذارند و بانظر مصلحت بینی باین عرایض توجه نمایند و بدانند جز خدمت و خیر عموم منظوری نداریم .

قسمتی از نشریه یکم جمعیت طرفداران ترك تریاک والکل را برای شما میخوانم و مستدعیم با وقت توجه نمائید :-

این نشریه درسی و چند سال پیش باقلم شیواتی منتشر شده مینویسد : مسمومیت مزاج بردو قسم است یکی حاد و دیگری مزمن ، مسمومیت حاد اثرش موقتی است و اگر مهلك واقع نشد یا بزودی مرتفع میشود یا مزمن میگردد ، اما مسمومیت مزمنه اثرش تدریجی است و از دو گروه مسموم حاصل میشود گروه اول از تحلیل و تغییر و تبدیل و فساد اغذیه و اشربه در مزاج است و آنها را مسموم (اندوژن) مینامند گروه دوم مسموم اکتیادی است از قبیل الکل وافیون وحشیش و غیره و آنها را مسموم (اگزرن) می نامند مسموم گروه اول تقریباً اکتیادی نیست و در کبر سن سستی و ناتوانی و سایر نشانه های پیری بواسطه آنها است ، مردم قراء که غذای حیوانی کمتر میخورند و بواسطه تقوی بامراض گوناگون کمتر مبتلا میشوند البته در مسئله تحلیل و تغییر و تبدیل و فساد اغذیه دیرتر گرفتار مسمومیت (اندوژن) میگردد ، مسئله تقوی مدخلیت تامه در صحت بدن دارد و در این مقاله در بحث آن داخل نمیشویم چه اصل مقصود ما ذکر مسمومیت انسان است از مسموم اختیاری و اکتیادی که یکی مسئله شرب الکل است ، انواع مشروبات الکل تمام جهازات بدن و آلات زندگانی را علیل و رنجور میسازند که :-
اول لوله هاضمه است از دهان و دندان گرفته تا باامعاء منتهی گردد ،

دوم هضمت اوله هاضمه یعنی دستگاه کبد که مشقت کلی در مقابل سموم دارد و همچنین کلیتین و متعلقات آنها است ، سوم ریه و قصبه الریه ، که در هنگام تبخیر الکل گرفتار است ، چهارم دستگاه قلب یعنی مرکز دوران دم است ، ولی از همه اینها مهمتر دستگاه عروق و شرایین است ، بعد سلسله اعصاب و مرکز آنها یعنی دماغ است ، سلسله شرایین بواسطه الکل در عنقوان جوانی بمرض (پیری شریان) مبتلا میشود همینکه شریان پیر شد از عمل تغذیه بدن و تقویت دماغ عاجز میشود لهذا علاوه بر رنجوری های گوناگون ، دماغ انسان الکلی چون بطور ناقص تغذیه میشود لابد همیشه خسته و ضعیف و ناتوان است از تفکر و تعمق در امور و همت و مردانگی و فکر عاقبت بینی و مال اندیشی محروم است . این است که اطباء گفته اند انسان عمر شریان خود را دارد و ممکن است در جوانی به پیری و سستی و رخاء مبتلا گردد .

این مقاله را باینجا ختم میکنم و قسمتهای دیگری از این نشریه را در مقاله دیگر نقل مینمایم و از خداوند میخواهم که مارا از کابوس غفلت و جهل نجات دهد .

.....

شب جمعه ۲۵/۱۲/۲۹

(۷)

سلام بر بندگان شایسته حق باد .
 «طالقانی و زمانه ما»
 این جهان که فعلا ما در آن بسر میبریم عالم جنگ و تنازع در بقاء است باین جهت خداوند سبحان پیش از آنکه مارا باین عالم بفرستد باطن و ظاهر ما را بوسیله عمل دفاعی مجهز نموده ، و هر گونه اسلحه های خود کار و آزادی بماعطا فرموده ، آنگاه مارا بمیدان زندگی فرستاده ، افراد و مللی در این میدان فاتح اند که صالح و شایسته باشند ، شایسته و صالح کسانی هستند که بامقتضیات عالم بزرگ و روشهای زندگانی آشنا و بیدار دشمن های خود باشند و خود را همیشه آماده دفاع بنمایند و از اسلحه های دفاعی استفاده کنند .

قرآن کریم فوز و سعادت و لیاقت بقاء را پیوسته برای مردم با ایمان و متقی و صالح معرفی نموده ، میگوید ملک بهشت و سعادت اخروی و ملک دنیا برای مردم و ملل صالح است . ان الارض یرثها عبادی الصالحین - یعنی زمین را بندگان شایسته و لایق وارث میشوند . مؤمن یعنی آشنای با سرار نهانی عالم و مشخص هدف زندگانی - متقی یعنی مجهز و آماده برای دفاع - صالح یعنی شایسته برای بقاء - این کلمات از لغات مخصوصه

قرآن است و محتاج بتوضیح بیشتر میباشد که فعلا مورد نظر نیست .

دشمنی ها و جنگهاییکه در این عالم است چند قسم میباشد - یکقسم در میان قوای معنوی و میلیهای نفسی و بتعبیر اولیاء دین جنگ میان قوای خیر و شر و لشکریان ملائکه و شیاطین است ، این دشمنی ها که میان قوای باطنی است همیشه باطن انسان را در معرض کشمکش و تاخت و تاز قرار داده ، جنگهایی هم میان مردم بواسطه مسلک ها و مرامها و مزاحمت های در زندگی و عوامل دیگر همیشه برپا است ، از طرف دیگر هم عوامل طبیعت و خواص عناصر همیشه در جنگ و مزاحمت با یکدیگرند .

این جهان جنگ است چون گل بنگری	ذره ذره همچو دین با کافری
آفت یکی ذره همی برسد بچپ	واند کر سوی ییون اندر طلب
ذره بالا و آن دیگر نگویند	جنگ فعلیشان بین اندر ر کون
جنگ فعلی هست از جنگ نهان	زین تخالف آن تخالف را بدان
جنگ فعلی جنگ طبیعی جنگ، قول	در میان جزو ها حریست هول

علاوه بر این دشمنی ها و جنگهاییکه در زندگی عموم موجودات زنده بخصوص انسان در کار است، موجودهایی هم برای رخنه کردن در قلعه بدن و خاتمه دادن بزنده گانی ما را از هر طرف احاطه کرده نه با چشم آنها را نمی بینیم، اسباب و وسائلیکه امروز بدست آمده پرده هائی از پیش چشم انسان برداشته و عالم بزرگی از این موجودات رنده در نظر انسان نمایان شده که عالم حیوانات ذره بینی مینامند، این موجودات هم مانند ملل و قبائل زندگی میکنند و راه روزی خود را میدانند و توالد و تناسل مینمایند ، و دشمن و دوست را میشناسند و ائتلاف و اتحاد دارند اگر در حالت صلح باهم مختلفند ولی وقتی که میخواهند حمله نمایند و تولید مرض کنند باهم پیمان می بندند که انرا (اسوسیسیون میکروبی) میگویند ، و مواضع دفاعی تهیه میکنند و شبیخون میزنند محیط زندگانی این موجودات مختلف است بعضی در آب نشوونما مینمایند بعضی در هوا زیست میکنند بعضی در خاک بسر میبرند (حضرت رضا علیه السلام در تفسیر کلمه اللطیف که از صفات خداوند است در جواب فتح ابن یزید کرگانی انواعی از این موجودات را مطابق دقت های ذره بینی امروز بیان نموده) شماره همه انواع و اقسام این لشکریان حق را جز خداوند نمیداند .

و لایعلم جنود ربك لاهو - یکقسم مهم از این موجودات نامرئی قدرت و بقاء شان ملازم بافناء جسم ما میباشد ، اینها با ما دشمنی و سابقه بدی ندارند و ما با آنها اختلاف مرامی یا نژادی نداریم ، زیرا که عالم ما با عالم آنها جدا است ، فقط همانطور که ما با آنها و سعادت خود را میخواهیم آنها هم برای بقاء و سعادت خود میکوشند ، خداوند عالم پروردگار و کمک کار آنها هم هست چون آنها هم موجودات حقیقت و در عالم حق حیات

دارند ، و چون حق خود را می طلبند و بقاء شخص و نوع خود را میخواهند و مزاج بامعیت مساعد برای زندگی و تغذیه آنها میباشد ، بامنتهای قدرت میکوشند که در بدن ما رخنه کنند و خود را بر اساس برسانند و مقاومت و دفاع بدن را ضعیف کنند تا یکسره مزاج تسلیم آنها بشود .

از طرف دیگر خداوند حکیم همه گونه لوازم حفظ و دفاع را بوجه کامل در بدن انسان فراهم کرده پس از آن آدمی را در میان این میدان فرستاده تا هر کدام شایسته و موافق بامعیت باشند باقی بمانند . لوازم حفظ و اسباب دفاع بدن را بطور کامل جز خالق آن کسی نمیداند ولی کلیات آنرا که علم بر ما آشکار کرده بطور اجمال ذکر میکنم
 « نقل از نشریه جمعیت ترک الکل و تریاک » :-

دست قدرت با درع محکم و متینی که عبارت از جلدیه باشد سطح خارجی بدن را پوشانیده و با جلد دیگر که عبارت از غشاء مخاطی بوده باشد سطح داخلی بدن را مفروش ساخته است ، قسمی که بدن انسان را بیک پهلو مان سپر بدوش و یا کشتی زره پوش و قلعه محکم تشبیه و تعبیر نموده اند ، و طبیعت مطلقه که سببی از مسبب الاسباب است باین قلعه بندی اکتفا نموده ، مأمورین نظامی و غیر نظامی برای حفظ این قلعه مقرر داشته است مأمورین نظامی عبارت از کلوبلهای سفیدی هستند که در جریان خون در سیر و حرکتند و اقسام مختلف و انواع متعدد دارند اگر چه در صورت یکسانند ولی در حقیقت و در مأموریت مختلفند بعضی وظیفه نظمی دارند و برخی وظیفه بلدیة گروهی مأموریت ژاندارمری دارند و گروهی مأموریت عسکریه و قوه دفاعیه و حریه ، این سربازها افواج مختلف دارند که در هنگام لزوم برای مدافعه بایک مرضی هجوم مینمایند و هجوم آنها را عمل (فاکوسی توز) مینامند بترتیب سواره نظام و پیاده نظام و توپخانه حرکت میکنند اگر چه این مأمورین نظامی اسب و استر باندازه قامت خود ندارند و لکن تمام را در یک مقام میتوان از نوع سواره نظام تصور نمود زیرا مرکوب واحد اینها گردش خون است همگی باین شمند فر سریع السیر حرکت میکنند و سردار کل این لشکر قلب یعنی مرکز دوران دم است و مغز و منند و مرجع اینها طحال و کبد و مغز استخوان است قانون نظامی و تاکتیک جنگی و فنون استراتژی آنها بی نهایت منظم است در تحت دیسپلین مخصوصی حرکت میکنند گاهی مهاجمند و گاهی مدافع مجذانه پیش میروند و مشعشعانه عقب می نشینند - سربازان مهندس دریل سازی و قلعه بندی بد طولائی دارند همینکه شقاق و شکافی در سطح بدن پیدا شد فوراً این کلوبلهای بآن نقطه هجوم میکنند و مهندسین آنها به بل سازی مشغول میشوند ، و دو سطح منفصل بدن را متصل میسازند و التیام میدهند و خطوط شمند فر عروق و شراین را بیکدیگر وصل میکنند و سیمهای تلگراف اعصاب را مرمت میکنند ، این است قوه دفاعیه نظامی

جسمانی که آنها را لشکر نجات و جنود حیات میتوان نامید .

و مأمورین غیر نظامی بدن انسان عبارت از غددی هستند که در هنگام لزوم بعضی نایعات ترشح میدهند که برای مزاج ضروری ندارد و لکن برای دشمن خارجی مضرات و میکربها را میکشد و یا اسیر مینماید مثلا از ابتدای مجرای بینی و منخرین تا انتهای قصبه‌الریه که مجرای تنفس است از این قبیل غدد بسیارند ، بعضی اینک بواسطه سرما خوردگی مقاومت مزاج کم شد و میکرب موزی بنای سرایت را گذاشت این غدد بخدمت مشغول شده مایه غلیظ چسبناکی ترشح میدهند و دشمن خارجی را آلوده و اسیر نموده بمدد سرفه و عطسه حتی القوه از مزاج خارج مینمایند ، از این قبیل غدد بسیارند که تفصیل آنها در این مقاله کنجایش ندارد و اینها را مأمورین غیر نظامی میتوان نامید و از اینها گذشته تمام سلولهای بدن برای مدافعه امراض حاضر و مستعد هستند اسلحه دفاعیه ندارند و لکن تحت فرمان اعصاب و مرکز آنها یعنی دماغ نهایت همت را برای حفظ حقوق و استقلال مملکت بدن ابراز میکنند ، در هنگام نزاع سلولهای کارگر و رنجبر و صنعتگر گرو میکنند و بدر بار حکومت محلی که رشته عصب متصل بدماغ است تظلم مینمایند و امتعه خارجه که ترشح سمی میکروب است قبول نمیکنند ، انقلاب شدید در ملک وجود حادث می شود هرج و مرج پیش می آید ، اعضاء و جوارح از عمل خود باز میمانند از یکطرف مرضی قصد سلطه و استیلاء را دارد و از طرف دیگر صحت استقلال خود را میخواهد ، آنگاه که آشوب و انقلاب مزاج زیادتیر از فساد دشمن باشد میگویند عرض بر مرض غلبه دارد پس معلوم میشود که مزاج بجمع قوا برای دفع دشمن مستعد است و با امراض محاربه مینماید - اما تفصیل جنک و وضع پیشروی میکروب را در مقاله بعد خواهید شنید .

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

.....

در مقاله گذشته عرض کردم که این جهان میدان جنک و معرکه حیات است و خداوند وسیله دفاع و مقاومت با انواع دشمنان را بانسان عطا فرموده فیروزمندی و شایسته گی بقاء را مردمی دارند که از وسائل دفاع استفاده کنند و آنرا ضایع نگذارند، و عرض کردم که اطراف بدن انسان را دشمنان بی شمار با اسلحه های کاری احاطه نموده اند که اهل فن آنها را تا حدودیکه وسائل علمی کشف شده تشخیص

داده اند و بنام حیوانات ذره بینی پامیکروب نامیده‌اند، و در برابر آنها خداوند در بدن انسان همه‌طور لوازم حفظ صحت و افواجی از انواع لشکریان دفاعی را قرارداده: اینک میخواهیم جنگی که در داخله بدن انسان بواسطه حمله دشمنان خارجی برپا می‌شود بطور اجمال برای مردمیگه متوجه نیستند بیان کنیم پس از آن بشرح تکالیفیکه دین و عقل برای ما درباره حفظ بدن قرار داده بردازیم .

(این قسمت را از نشریه اهل فن نقل میکنیم)

میگوبیند مرض بخودی خود وجود ندارد مرض عبارت از نقصان صحت است مثل اینکه ظلمت از خود وجودی ندارد، فقدان نور را ظلمت میخوانند، همین طور اگر در وجود صحت نقصانی حاصل نشود مرض مستولی نمیکردد و مجموعه قوای استعداده مزاج را قوه مقاومت مزاج میگویند

کلیه امراضی که از نقصان صحت حاصل می‌شود بردو نوعند یکی امراض عفونی که از میکروب عارض میگردد، دیگری غیر عفونی که از تجزیه و ترکیب شیمیائی بدن حادث می‌شود، در این مقاله بیشتر مقصود ما امراض عفونی میکروبی است . همینکه بجهتی از جهات قوه مقاومت بدن کاسته شد یا بواسطه شکاف و شقاق چلبدی خارجی یا داخل یک یا چندین میکروب موذی از این سرحد عبور نمود مأمورین نظامی این سرحد خبردار می‌شوند و بآن نقطه هجوم میکنند و با آن جنگ نموده آنرا میخورند و در آن نقطه می‌میرند این است که دمل‌های ریمی صورت می‌بندد یا آنکه آنها را بقراول خانه‌های نزدیک اسیر می‌برند یعنی از طریق لفاتیک به غدد مرجع خود میرسانند و در آن قراول خانه‌ها باهم مشغول زرد و خورد هستند تا آنکه یکی از این دو حریف فایق می‌شوند اگر میکرب فایق آمد از آنجا بدوران دم‌کلی سرایت میکند . «طالقانی و زمانه ما»

میکرب‌ها دو وسیله برای فتح و ظفر خود دارند . یکی سرعت توالد و تناسل که باین واسطه در مدت کمی عده آنها افزوده می‌شود . دیگری سمی است که از آنها پی‌در پی بطرف کلبولها ترشح و پرتاب میشود این سموم هم خون را فاسد میکند و هم کلبولهای سفید را هلاک مینماید . در این هنگام که تنور جنگ گرم شد و کلبولها از سنگرهای محکم بدن قدم بقدم پیشرفتند و خود را وارد جریان خون کردند یکسر مملکت آشوب میشود و فرمان بسیج عمومی صادر میشود از یکطرف مراکز تهیه و ذخیره قوا که عبارت از طحال و کبد و مغز استخوان است بشدت برای تجهیز قوا بقالیت در میآیند و بی‌دربی نظامیانی با اسلحه‌های تازه کار باین میدان خونین میفرستند و از طرف دیگر سیمهای اعصاب بواسطه رسیدن سموم از وجود دشمن مطلع میشوند و تولید حرارت زیاد مینمایند تا محل برای وجود دشمن نامساعد گردد و سموم منجمد شود این انقلاب و بالا رفتن میزان حرارت را حالت تب مینامند و از طرف دیگر سیمهای عصبی مواضع نفوذ و حد

فعالیت دشمن را پی در پی بر کز حکومت که دماغ است خبر میدهند. حالت درد عبات از همین احساس و اخبار است ... تلهیث مدیره دماغ از خارج بدن کمک رساند و از تنظیم کار بدن غفلت ننماید.

پس بانظر تحقیق همه دردها و تب ها برای غیر و صلاح انسان است چون اگر تب در مزاج تولید نشود و درد که احساس اعصاب است پیش نیاید انسان بمرض و حده نفوذ آن توجه نمیکند و عوامل مرك با سرعت بزنگی انسان خاتمه میدهند. خلاصه تمام سلولهای بدن برای دفع دشمن بهیچان می آیند تا یکی از این دو حریف مغلوب شود خود را مقهور به بینند - اگر بحران مساعد واقع شد دشمن شکست خورده است و مریض رو به بهبودیست. و اگر دشمن ظفر یافت و مزاج خود را مغلوب مشاهده نمود تسلیم میشود و بعضی تسلیم انقلاب مرتفع میگردد چنانکه مریض و پرستار خوشحال میشوند، این است که در لحظه آخر میگویند مریض خانه روشن کرده و صاحبان مریض که از نفویض و تسلیم لشکر حیات آگاه نیستند خوشحال میشوند غافل از آنکه مزاج بکلی استغفاء داده و تسلیم شده کسانیکه از علوم تشریح و وظائف الاعضاء و طب اطلاع ندارند این مطالب را شاید افسانه پندارند. با آنکه مطالعه حیوانات ذره بینی و کشف امراض و راه علاج از این راه امروز از اصول مهم طبی قرار گرفته - چون وضع جنک داخل و مضای مقاومت مزاج معلوم شد باید متوجه باشیم تا بدانیم چه چیزهایی قوه مقاومت مزاج را میکاهد.

یک قسم مهم ضعف مقاومت مزاج از تأثرات روحی است و تأثرات روحی بیشتر در نتیجه آمال و آرزوها و معروفیتهای مادیت و آرزوهای بیش از حد و اشتباهای کاذب مادی بواسطه ضعف و یاعدم ایمان است - چون ایمان در حال انسانرا امیدوار میدارد و حدود زندگانی را برای انسان بسیار بزرگ مینماید و معروفیتهای زندگانی دنیوی انسانرا جبران میکند، ولی بانبودن نور ایمان انسان جز محیط تاریک زندگانی مادی را نمیبیند و امید و آرزوی جز لذات حیوانی برای انسان باقی نماند، چون اولاً حدی برای آرزوهای مادی نیست، دیگر آنکه برای همه مردم میسر نیست و از طرف دیگر مادیات محل انگیزش حسد و کینه و کدورات است پس مردم بی ایمان مادی همیشه دچار فشارهای روحی و حسرتها هستند تا وقتی که بآرزو نمیرسند در آتش شوق می سوزند و چون رسیدند ورد شدند بسوز فراق گرفتارند، و تمام این تأثرات در بدن آثاری میگذارد و قوه مقاومت مزاج را میکاهد.

دیگر از چیزهایی که مقاومت مزاج را ضعیف میکند اعتیاد بسموم است از قبیل الكل و افیون و این عادت هم نوعاً معلول تأثرات روحی است - این سموم اعصاب را مست می کند و شرین را پیر مینماید و سوء هاضمه ایجاد میکند و همه سلولها را ضعیف و ناتوان

میگرداند همانطور که خود انسان بواسطه عادت الکل و تریاک افسرده و منجمد و مأیوس است همه قوای دفاعیه بدن هم همین حال را دارند، هر کس از کناپهای طبی مطلع باشد و با علل امراض آشنا باشد میداند که درباره هر یک از امراض عفونی علت مهم را الکلی بودن میداند و همه میگویند الکل مقاومت مزاج را کم می کند. این بیکر انسان که یکی از آیات بزرگ قدرت است از یک پیاله الکل از پا در میآید پس بر حیوانات ذره بینی دفاع چه میرسد؟! مثلاً وقتی که مرض اولیتماتوم میدهد که آنرا زمان تکون مرض میگویند - اگر هیئت مدیره دماغ سر مست و مخمور باشد بی اعتنائی میکند و بهیئت شوای مغز مراجعه ننماید و چون کار بمسامحه میگذرد مدت تکون مرض تمام میشود و رسماً مرض قوای خود را وارد میدان میکند صدای توپخانه که عبارت از دردها و جنبش اعصاب باشد بلند میشود و خبرهای خطر بوسیله اعصاب پی در پی بدماغ میرسد از آنجا بقلب که سردار لشکر است فرمان سرعت ضربان داده میشود و قلب با آنکه الکل ناتوانش کرده شروع میکند بمحکم زدن و خون را بسرعت بیرون دادن اما خون سرعت سیر سابق را ندارد چون مجرای عبورش تنگ شده دوباره مغز ب سرم خون فرمان میدهد که مایه تخمیر را فراوان کند تا فعالیت دشمن را خنثی نماید و لکن این سرم هم از الکل فاسد شده مجدداً فرمان تجویز بکلبولهای سفید و قرمز خون داده میشود این بیچاره ها هم غلیل ورنجورند و باضعف و لنگان لنگان بمیدان میآیند ولی بی دربی شکست میخورند، بتمام مراجع و معازن که از جمله طحال و کبد است فرمان کمک میرسد ولی همه بزبان حال ازرنجوری خود شکایت دارند، زبان حال کبد میگوید که شغل من ساختن قند و تهیه صفرا و مواد دیگر بوده و الکل شغل مرا منحصر بتصفیه و ذخیره سموم نمود نهرهای سم را بمن بستید حال توقع کمک از من دارید! خلاصه تمام سولها و لشکرها دفاع بفعالیت درمی آیند ولی با کمی مقاومت همه شکست میخورند، مغز که از همه آنها مأیوس میشود براهنمائی عقل بکمکهای خارجی متوسل میشود بدرخانه این طیب و آن طیب مراجعه میکند، اگر طیب حاذق باشد میتواند مقاومت مزاج را تقویت کند ولی چون مزاج بکلی مقاومت را از دست داده طیب بیچاره چه کند! چون از تمام اسباب و وسائل عادی مأیوس شدند بذنورات و دعای و توسلات میپردازند ولی از این وسائل هم باید ناامید باشند چون قرآن میگوید - کل نفس بما کسبت رهینة - یعنی هر نفس در کرب و غم نیک و بد خود است - ذلک بما قدمت ایدیکم و ان الله لیس بظلام للعبید - یعنی این عاقبت های تلخ و تیره بختی نتیجه اعمال خود شما است و خداوند هیچگونه ظلم درباره بندگان روا نمیدارد - پس ناچار از همه جا باید ناامید شود و بایک جهان آرزو و آمال و حسرت دست از زندگانی بشوید و در برابر حق و مقامات حساب شرمنده و مسئول باشد - پروردگار جهان راههای سعادت و سرانجام نیک را بروی همه بگشاید - والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته .

سلام بر کسانی که قدر خود را بشناسند و جویای راه نجات جامعه باشند .

گفتار در باره مسؤلیت انسان نسبت به حفظ و تربیت جسم بشرح قوای دفاعیه بدن رسید، و از چیزهایی که استعداد بدن را ناتوان میکند مواد مخدره را شمردیم ، چون آثار سمی الکل را در مقاله گذشته از نشریات اهل فن عرض کردم، اشخاصی از دور و نزدیک در خواست نمودند که مفاسد الکل بیشتر گفته شود ، چون عموم مردم کشور که بدین مقررات اسلامی علاقه مند هستند از راه علاقه با جرایم دین با این گونه عادات و اعمال مخالفند، و کسانی که بمقررات دین علاقه ندارند در اقلیت هستند و آنها هم نوعاً چون خطرات بزرگی که از ناحیه این عادات صحت افراد و بیکر اجتماع و برومندی نسل را تهدید میکند متوجه شده اند و باشیوع این عادات همراه نیستند - و اگر کسانی طرفداری کنند یا از روی نادانی است و یا مقاصد سوئی دارند. بپر حال وظیفه اهل فن است که بوسیله نشریات کوچک و سخنرانی ها و دیگر وسائل تبلیغی بحیات جامعه کمک کنند ، و مبلغین دین از راه بیان احکامیکه در باره این موضوع است عموم را متوجه نمایند ، پس از آن باید منتظر تصمیم اولیاء و زمامداران باشیم که حفظ جان و صحت و عقل و همه چیز مردم بعهده آنها می باشد .

عادت بشراب خواری و میگساری زمانهای طولانی است که با عقل و جاز مردم بازی کرده ، شیوع این عادت در عموم ملل دو علت مهم دارد ، یکی تسکین و دیگری تقلید - مقصود از تسکین تسکین درد ها و رنجهای زندگی و فرونشاندن احساسات درونی است - چون اگر انسان بفهمد متوجه شود به هدایت فطرت اجمالاً بمسؤلیت و وظائفی که در عالم دارد پی می برد و بطور اجمال می فهمد که از سعادت ها و مقامات بلندی بواسطه سرگرمی بآرزوهای کوچک باز مانده و در انجام وظائف تقصیر نموده ، اگر بزندگانی پس از مرگ و بودن عالم دیگر یقین نداشته باشد بنبودن آنها یقین ندارد و همان احتمال وجود آن و آماده نبودن برای آن ، وجدان انسان را ناراحت مینماید، این است که ضمیر و باطن همیشه انسان را بمحاکمه می طلبد و صورت حساب زندگی را باز خواست مینماید، فشارها و محرومیت های از زندگی مادی هم التهاب درون را بیشتر میکند ، از طرف دیگر ترس و هراس از فناء و منظره هولناک مقدمات مرگ و هیولای موحش آن ، همه خوشی ها را از میان میبرد و هر لذتی را بتلخ کامی تبدیل میکند ، گاهی

چون پرده تاریک شب جهان را می پوشاند و عالم بزرگی نمایان میشود نظر انسان را جلب میکند و چاره ندارد جز آنکه بگوید قدرت بی حدیکه اینهمه عالم ها را پدید آورده البته آنرا بیپوده و عبث خلق نکرده و منهم جزء همین عالم میباشم؟! گاهی قبرستان عبور میکند و زیر توده های خاک مردم بشمارای را مینگرد که آرزوهائی داشتند و خود را باقی وثابت می بنداشتند و از نام مرگ متوحش بودند و برای رسیدن بآرزوها تلاش ها کردند، و با ناز و تکبر روی زمین می خرامیدند و حال سر بر حسرت خود را بروی خاک گذارده اند و بپیکرهای زیبایشان خورده جانوران و خاک گردیده! عموم مرورم این نتیجه زندگانی را مینگردند که باینجا ختم میشود و همه کوشش و تلاش برای بقاء بجائی نرسد و خود را پس از اندک زمانی بهمین وضع می بینند و می بینند که همه قدرت و شوکت و علاقه ها چون سایه خیال بزودی محو میشود و باچون ابرتابستانی هنوز بالا نیامده بهحرارت آفتاب پراکنده میگردد.

این است نمونه از غوغای باطن و فشارهای درونی، اگر زندگانی را انسان بانور ایمان نبیند چه تسلیت و راحتی میتوان برای آدمی تصور نمود، چرا متوحش نباشد؟ چرا بعالم بدبین نشود؟ و از تنهایی و تاریکی فرار نکند، آری متوحش است ولی در حقیقت از درون تاریک خود متوحش است و از سایه اندیشه و اعمال خود میگریزد پس باید همیشه سرگرم باغیر خود باشد و بانس بر قفا و سرگرمی با اجتماعات خود را تسلیت دهد، اگر مصائب بیش از حد هجوم نمود با طبیعت انسان حساس تر بود انتحار دمی میکند و با بوسیله مخدر متدرجاً خود کشی مینماید، مخدر استعمال میکند تا چند ساعتی الام را حس نکند و از خود غافل شود و مصائب را تخفیف دهد ولی پس از چند ساعتی که تبخیر سم تمام شد رنجها بیشتر میشود و وحشت افزون میگردد چون بیشتر این رنجها وجود خارجی ندارد بلکه از ضعف قوای روحی و مزاجی است و چون قوا ضعیف شد و اعصاب ناتوان گردید شبح اوهام بزرگتر میشود و بادل پژمرده و خساطر افسرده پس از بهوش آمدن بیاد گفتار و رفتار خود میافند و حشت و نفرتش از خود بیشتر میگردد، و بواسطه ضعف مزاج و نبودن تشخیص زندگانیش هم مختل میگردد و بهمه دور و نزدیک بدبین میشود و متدرجاً بعالم و دستگاہ بزرگ خلقت هم بانظر بغض و عناد مینگرد، گاهی از چرخ شکایت میکند گاهی از دست فلک می نالد گاهی بهمه مردم ناسزا میگردد و در اثر این حالات رابطه محبت و دوستی که مایه گرمی اجتماع و اساس زندگانی است از او قطع میشود و هر آن زندگانی برایش تاریک تر و سقوط از هستی بیشتر میشود، این است نتیجه اشتباهی که بعضی دارند و گمان می کنند مخدر و مواد الکلی تسکین درهاست، مخدر و مسکروسیمله تسکین اندوه و درد که نیست بلکه منشأ هزاران درد و مصائب دیگر است پس چاره اینهمه مصائب چیست؟ آیا انسان برای گرفتاری و ناراحتی آفریده شده، چاره ئی

جزایمان برای راحتی انسان نیست: ایمان ببعدهاییکه این عالم را خوب و زیبا آفریده و جز خیر و صلاح برای انسان نخواسته ، ما از این عالم که نماینده اراده حق است چه بدی دیده ایم؟ و چه ظلم و ستمی جهان بانسان رواداشته؟ این همان عالم است که با کمک کرده: موجود ناچیزیکه اندک گرما و سرما فانیش می کرد ، از وجود خود آگاه نبود و سود و زیان خود را تشخیص نمیداد ، همین دستگاہ عالم او را کمک نمود و نگاهداری کرد و خون بدن مادر را روزی او گردانید ، همان دست قدرتیکه پیش از آمدن باین جهات همه گونه آلات و ابزار زندگی بما عطا نمود و خون را بشیر گوارا و مواد گوناگون مناسب بانیه در بستان مادر فراهم کرد و در سر بستان سوراخهای کوچک قرارداد تا شیر یکمربته بگلو نریزد! و از هر مرحله زندگی که بمرحله دیگر قدم گذاشتیم قبلا و مسائل آنرا فراهم نمود ، چه ظلم و چه ناسازگاری دستگاہ خلقت باما چگونه؟ آنچه ما بدی و مصیبت و رنج میدانیم یا از لوازم وجود و زندگی است پس چاره جز تسلیم نداریم و باید بدانیم که بغیر ما میباشد اگر چه بعلمت آن بی نیریم و یا از لوازم زندگی و جهان نیست پس چاره دارد و باید بچاره آن اقدام نمود و راه سعادت را پیدا کرد ، پس غفلت و تسکین بوسیله مخدرات راه عقلانی برای راحتی و سعادت نیست آیا باور کردنی است که خاموش نمودن فروغ عقل موجب راحتی و آرامش دردها باشد؟ با آنکه عقل و بینش برای عبور از میان مشکلات زندگی است ، برای یک معامله مختصر مسانند خریدن یکبختانه انسان باچند نفر مشورت میکند یعنی عقل آنها را بعقل خود ضمیمه می نماید تا سود و زیان را خوب تشخیص بدهد ، هر آن زندگی انسان سود و زیان است باینجهت بنور عقل فطری خود باید نور عقل مر بیان و عقلاء و هدایت انبیاء ضمیمه شود تا شاید انسان از زندگی بهره مند شود و نتیجه زندگی خسران و زیان نگردد - پس حال مردمیکه همان عقل فطری کم نور را خاموش می کنند چه خواهد بود؟ خدا ولی کسانی است که ایمان آورده اند و آنها را از تاریکی ها بنور میرساند .



سلام بر کسانی که باندیشه تشخیص حقد .

در مقاله گذشته عرض کردم علت مهم شیوع شراب خواری و میکساری در میان مردم از زمانهای گذشته دو چیز است . یکی تسکین - دیگر تقلید - جستجوی وسیله تسکین خاطر از آلام ورنجها همیشه هدف انسان بوده و تلاش برای يك آسایش واطمینان حقیقی جزء سرشت و غریزه انسان است. از وقتیکه مسکرات کشف شد انسان بیچاره که مانند غریق به رسو دست می اندازد، و برای نجات میکوشد اشتباه این مواد را وسیله راحت و آسایش موقت گمان کرد و پس از آن حس تقلید هم کمک کرد و باعث شیوع آن گردید و مدح و تعریف بعضی شعراء هم در شیوع میکساری خصوص دو میان ملل مشرق زمین بسیار مؤثر بوده است. شاعرها چون باعواطف مردم ارتباط دارند همیشه در خیالات توده و سعادت و شقاوت ملل بسیار مؤثر بوده اند، در میان مسلمین هم پس از نیم قرن اول ظهور اسلام قریحه های شعری بکار افتاد و اعتقادات و عادات بلکه اوضاع سیاسی تابع شعراء و خطباء گردید .

درسز زمینهای اسلامی مخصوصاً در ایران باندازه شعرو شاعری پیشرفت کرد که در مکتب های تربیتی و علمی مجبور شدند شعر بکار برند ، و عده از فلاسفه اسلامی مطالب علمی و تربیتی را بزبان شعراء نمودند، در میان اینها کسانی هستند که از شراب و حالات مستی ستایش کرده اند ، اینها دو دسته اند يك دسته کسانی اند که به ماف قرآن بر خورده اند و بآداب دین تربیت شده اند اینها بهر مقام و مرتبه از مغزوبات که رسیده اند بواسطه تعبد بدین مقررات آن بوده، مسلماً اینها اهل شراب و مستی نبوده اند ، آنها را در اکت لطیفی داشتند و معانی عالی را از زندگی می فهمیدند، و در هر گوشه عالم جمال و رونق خاصی مشاهده میکردند و بقدری توجه بآنچه درک میکردند آنها را سرگرم مینمود که از همه هموم ورنجهای زندگی منصرف میشدند ، این حالات را بسکر و بیهوشی و مستی تعبیر نمودند ، و آن معانی را برای فهماندن بعموم بی و باده تشبیه میکردند ، اگر چه روش اینها در تربیت از هر جهت پسندیده نیست ولی مردمان عالی قدر و بزرگ اند، دسته دیگر از شعراء کسانی اند که دارای قریحه شعری و ذوق بوده اند ولی بفسفه عالی و معارف و رموز دین پی نبرده اند ، باینجهت اوضاع جهان را در هم و برهم میدیدند، و از مرک بسیار متوحش بودند و چون مردمان حساسی بودند ، احساس ^{بهر} مصائب در آنها بیشتر بود ، از مردم هم بسا بدرفتاری و بی مهری دیده اند ، بسبب این علل و مانند اینها با اوضاع

عالم و بعموم خلق بدیین شده اند ، این است که در اشعار این بدیین ها هر چه می بینید بدگویی و شکایت و اظهار تحمیر است حتی دستگاہ بزرگ عالم را موحش می دیدند ، گاهی از چرخ شکایت داشتند گاهی از روزگار می نالیدند ، گاهی بخدا اعتراض نموده اند ، در اشعار اینها می بینید که قوس قزح و هاله که از بدایع آسمان است بگمان تشبیه نموده اند و فلک را با اختران فروزان بقراولان زره پوش شبیه دانسته اند ، و انسانرا هدف تیرهای فلک و نجوم معرفی کرده اند ، و موجودات را دشمنان خون خوار خوانده اند ، در باره از شعرهای این دسته شعراء ، دنیا چون طاس لفظ زنده است که انسان مانند مورد در آن گرفتار شده و تلاش و دست و پا زدن او برای نجات ب نتیجه نمی رسد ، شوق صبح را که قرآن بآب سوگند یاد کرده و بزبانی ورنک آمیزی آن شعر خیزان را متوجه نموده ، بلب و دندان خون آشام فلک تعبیر کرده اند ، اینها بواسطه ذوق سرشار و درعین حال نظر بدبینی و متحیر بودن درباره کار و سرانجام جهان برنج و فشارهای درونی مبتلا بودند و چاره تسلیت خود شراب را میدیدند و بواسطه تسکین موقت آن در اشعار خود وی را ستوده اند ، چنانکه در شعرهای آنها می نگرید که پس از آنکه دردهای خود را می گویند در آخر جام شراب می طلبند ، بسیار جای تأسف است که این شعراء بنام فیلسوف و نوابغ فکری ترویج شده اند و صورت شرابخواری و منظره لالابالی گری آنها در پرده ها و تابلوها ترسیم شده و چند بیت از شعرهاشان در گوشه آنها نوشته شده و سالها مردمانی بتقلید از آنان معنای زندگی را اینطور فهمیده اند و هزارها بدبختی و فلاکت برای مردم از این تقلید بار آورده اند ، در برابر اینها همان شعرای بزرگ و عالی قدری هستند که روحشان آئینه از جمال و رونق و بهجت عالم بوده و در مقابل آنها که شراب را ستوده و عقل را خاموش کرده اند ، اینها از عقل پشتیبانی کرده و دشمن های عقل را معرفی کرده اند - چنانکه نظامی شاعر رشید میگوید :

مست مکن عقل ادب ساز را	طعمه کنجشک مکن باز را
می که حلال آمده در هر مقام	دشمنی عقل تو گردش حرام
گر چه می اندوه جهان را برد	این مخور ایخواجه که آنرا برد
بی نمکی دان چگر آمیخته	بر چگر بی نمکات ریخته
میل کن چشم خیالات شو	کنده نه پای غرابات شو

این یکنوع تقلید است که باعث شیوع شراب خواری و عقاید و عادات بدی گردیده یکنوع دیگر تقلید ، تقلید از اروپائین است که بعضی مردم چنان خود را در برابر مظاهر تمدن آنها باخته اند که گمان میکنند از هر کس و هر چیز آنها بساید تقلید نمود . میل بتقلید مثل سایر میول برای خیر و سعادت انسان است و مقصود از تقلید این است که انسان تا خود نیک و بد را تشخیص ندهد از کسانی که آنها را مشخص و صالح میدانند تقلید کند ،

پس در چیزهاییکه مفاسد آن آشکار شده جای تقلید نیست، مگر توده مردم اروپا معنای زندگانی را بهتر از دیگران می فهمند؟ اروپا را عده از علماء و دانشمندان و سرپرستهای فداکار باین پایه رسانیده اند نه توده بی رای، علماء و دانشمندان دنیا و مصلحین بشر برای همه، و همه جا هستند و وطن خاصی ندارند، مردم رشید کسانی هستند که از افکار و آراء بزرگان و راههای سعادت که پیشوایان بروی انسان باز کرده اند پیروی کنند، مگر علماء اجتماع و اطباء بزرگ دنیا در مفاسد شراب کم نوشته اند؟ آیا کسی را از دانشمندان سراغ دارید که از شراب تمجید کرده باشد؟ علماء طب امروز اتفاق دارند که الکل هیچگونه غذائیت ندارد و هضم نمیشود و چون سم است همه جهازات عصبی برای دفاع از بدنت گرم می شود و همان حالات که در ورود انواع مرض در مزاج ایجاد میشود در رسیدن الکل بدستگاه بدت پیش می آید، و در همه جهازات آثار شومی میگذارد و بیشتر دارالجانیت های دنیا را الکللی ها اشغال کرده اند و سکنه ها و امراض مزمن اغلب از الکل است!

علماء اجتماع بیشتر جنایات را اثر الکل میدانند، قانون گذار نامی (بنتام) میگوید: در هر اقلیم و منطقه بحسب آب و هوا شراب آثار خاصی دارد، باینجهت متناسب با هر منطقه مجازات مخصوصی برای آشامیدن آن قائل شده، بعد میگوید، دین محمد (صلی اله علیه و آله) جمیع مشروبات مسکرا حرام کرده و این از فضائل این دین شریف است، با این همه مفاسد که دولت های بزرگ و سر پرستان حقیقی توده ها بر خورده اند و با تمام کوششی که در میان ملل دنیا بوسیله تبلیغ و وضع قوانین شده تا انسان را از چنگال این بلاء برهاند کاری از پیش نرفته، چون اعتقاد و ایمانیکه پشتیبان باشد در باره این موضوع در ملل غیر اسلامی نیست، ولی ما، دینی داریم که در اعماق قلب عموم نفوذ دارد، باینجهت می بینید با آزادی مطلق که در باره تهیه و فروش و صرف شراب دولت های سابق داده اند هنوز ایرانیان پاک و مسلمانان حقیقی در این موضوع دخالت ندارند و بکسانیکه این کارخانه های سم سازی و فروش آنرا بدست دارند بنظر بد بینی مینگرند، حتی در مساجد مسلمانان بکسانیکه مغازه و دکان باین اشخاص اجاره میدهند نفرین میکنند، و بیشتر کسانیکه بتقلید با علل دیگر مبتلا شده اند خود را گناهکار میدانند، پس اساس هر اصلاحی را دین زنده اسلام فراهم نموده و ایمان را پشتیبان آن قرار داده، و زحمت مصلحین اسلامی را سبک کرده، اگر ملاحظات جزئی و وحشت و خود باختگی را زیر پا گذاریم و حرکت اصلاحی حقیقی شروع شود، مانع های رشد جسم و روح اجتماع از سر راه برداشته گردد، پا آن هوش و فطانت که در ملل شرق مخصوصاً ایرانی ها است راه های طولانی با اندک زمان پیموده می شود، و مجد گذشته تجدید میگردد و میافت معارف و عوطف شرق و صنایع و علوم غرب از دواج خواهد روی داد، و

در های سعادت باز خواهد شد و نسیمهای بهشتی خواهد وزید و این روحهای فرسوده از عادات بدو خیالات موحش نجات یافته و بهنجش خواهد آمد، این اختلافات و بدبینی ها که آثار شوم اختلال قوای جسمی و روحی است از میان میرود، مدینه فاضله که از آمال انبیاء بزرگ و فلاسفه حقیقی است برقرار خواهد شد. از همه مستمین عذر میخواهم و وجدان پاک شما گواه است که از عرایض خود جز خیر عموم حتی کسانی که ممکن است از این گفته ها متأثر شوند نظری نیست و همه شمارا بحفاظت و لطف حق می سپارم، در گفتار بعد راجع بهمین موضوع آخرین عرایض خود را مینمایم، و استدعای توجه عموم مسلمین و سر پرستهای جامعه را دارم:

.....

شب پنجشنبه ۲۵ ر ۱۲ ر ۲۲ ع ۲۰۰

(۱۱)

سلام بر کسانی که در جستجوی راه نجاتند و خوشی و آسایش خود را در ضمن سعادت جامعه میخواهند:

در گفتارهای سابق بمناسبت مسئولیت انسان در باره حفظ و تربیت جسم مفاسد و مضار مشرو و بات الکل را عرض کردم، و آن مطالب را بادلیل و تصدیق علماء و دانشمندان روشن نمودم، اینک چند آیه از قرآن و حدیثی از اولیاء اسلام بان توضیح مختصری بیان میکنم: سوره بقره، آیه ۲۱۷ - ای پیامبر: از تودر باره شراب و قمار سؤال میکنند بگو در آن دو، گناه بزرگی است و منافعی هم برای مردم دارد ولی گناه آنها از سودشان بزرگتر است.

این آیه اول آیه است که در باره شراب و قمار نازل شده - از این آیه استفاده میشود که مسلمانان خود خواستار حکم شراب و قمار شدند، چون آن دلای تاریکی که کرم شراب خواری و قمار بازی بود پس از آنکه بنور ایمان روشن شد و چشمشان باز گردید خود متوجه نیک و بد شدند و بقیح کارهای جاهلانه پی بردند، باینجهت از حکم آنهاستوال مینمودند، نکته دیگر که در آیه است و اگذاری حکم شراب و قمار است بقضاوت عموم، یعنی متوجه نمودن مسلمانان است بسرقانون گذاری و اجتهاد، که هر چه در موضوع محرمات ضرر آن مسلم و دارای سودی نیست، یا سود آن مسلم نیست حرام میباشد، همینطور است هر چه ضرر آن بسیار و نفعش اندک است، شراب و قمار هم از اینقبیل است، باآنکه مفاسد شراب قابل انکار نیست کسانی از نظر منافع اقتصادی از آن طرفداری

میکند، و میگویند کمک مؤثری برای در آمد دولت است، در جواب این اشخاص : باید از آنها پرسید آیا دولت يك دستگاہ و اشخاص مستقل وجدائی است از ملت که بهر وسیله و هر راهی پیش آید باید ثروت مند شود؟ یا آنکه دولت از افراد ملت تشکیل شده که وظیفه اش سر پرستی و حفظ حقوق جامعه است، و مردم هم عهده دار آموین زندگانی آنها میباشند، پس دارائی دولت برای حراست ملت است بنا بر این نباید از راه زیان بملت مالی بخزانہ دولت رود؛ علاوه دولت باید چندین برابر بر اینگونه در آمد بیفزاید و بصرف تیمارستانها و بیمارستانها و زندانها نماید تا جبران هزاران آثار بدی را که شیوع این عادات در بر دارد بشود، و از همه منابع ثروت معنوی افراد، و مادی مملکت چشم پوشد برای چند کار خانه مشروب سازی!

مولد ثروت مردمان سالم و عالماند، و ثروت حقیقی يك مملکت اشخاص آن میباشد که بوسیله آنها منابع ثروت بسی بایان زمین در دست رس قرار میگیرد و از طرف دیگر افراد مریض و ناتوان و وبال و بار بردیگرانند،

بعد از این آیه، در باره شراب آیه ۹۳ سوره مائده نازل شد، معنای آیه این است: ای کسانی که ایمان آوردید متوجه باشید که شراب و قمار و بتها و بخت آزمایی در برابر بتها پلید و از کارهای شیطانی است، پس اجتناب کنید شاید رستگار شوید در این آیه حکم را بصراحت بیان کرده، و رستگاری ملت اسلام را مرهون ترك این عادات دانسته، انسان بفطرت خود خواهان رستگاری است و برای آن تلاش مینماید ولی آنچه انسانرا از حرکت میاندازد و بندهای فکر و عقل میباشد همین گونه عادات است، پس در راه اصلاح اگر عادت های زشت و تقلیدهای بی جا از میان برداشته شود عقل آزاد می گردد و باندك توجه دادن عموم افراد بصلاح و نیکی میگردانند، و راه رستگاری را در پیش میگیرند، پس از این آیه، آیه دیگر همین سوره است میگوید: فقط شیطان میخواهد در باره شیوع شراب و قمار میان شما دشمنی و کینه ورزی را جای دهد و شمارا از یاد خدا و نماز باز دارد آیا از این اعمال خود داری خواهید کرد؟!

در این آیه بزرگترین علت پلیدی شراب و قمار را بیان مینماید، که آن ایجاد کردن دشمنی است، یعنی محبت و خوش بینی که وسیله گرمی زندگانی و روابط حیاتی است قطع مینماید، چون بجهت و رحمت همه عالم بر باست و کوچک و بزرگ عالم برشته محبت یکدیگر را نگاه داشته اند، مگر قوه جاذبه که کرات بزرگ را در فضای بی بایان نگاه داشته تفسیر بسیطتری از محبت نیست؟

این زمین ما، که اطفال خود را در آغوش گرفته و در فضا پرواز میکند بواسطه محبت است، عموم مردم اقتسادن از بلندی بروی زمین و در هم شکستن اعضاء را از شرور عالم میدانند ولی بانظر علم و عرفان این سقوط عین محبت و لطف است، چون زمین

مراضی نیست که ساکنینش از او قدری جدا شوند، و بدوری آنها طاقت ندارد، چه اگر اندکی از محبت او کاسته شود همه موجودات روی زمین از آفت متلاشی و پراکنده میشوند و زندگی بپایان میرسد.

این رشته مقتدر محبت همانطور که عالمهای بزرگ را برپا داشته نظام ملت و خانواده هم بآن برپا است، درجه کمال يك ملت و خانواده باندازه درجه محبت میان طبقات و افراد آنست، بزرگترین دشمن جامعه، اشخاص و چیزهائست که ایجاد کینه و بدبینی می نماید. خداوند در این آیه سربزرگ شراب و قمار را ایجاد دشمنی و کینه بیان نموده و ضررهای جانی و مالی آنرا نسبت باین زبان بزرگ قابل ذکر ندانسته.

وضع يك خانواده و اطفال معصوم را که شب در خانه منتظر آمدن رئیس خانواده و سرپرست هستند که از در وارد شود و محفل انس را گرم کند و اطفال خود را نوازش نماید، تصور کنید: که پس از این انتظار يك موجود درنده یا يك مرده متشنجی وارد خانه بشود! چطور آن خانواده امیدشان بهراس و ناامیدی تبدیل میشود، و چگونه با او بسر میبرند! از تصور حال این تیره بختیها بدن انسان میلرزد. این است که در دین مقدس اسلام هر مسکرمایمی نجس و حرام است و برای خورنده آن جزای حد تعیین شده و مالیت آن ملغی گردیده و آشامیدنش از گناهان کبیره شمرده شده،

در کتاب کافی از حضرت صادق علیه السلام وارد است که فرموده: شراب سر هر گناه و کلید هر شری است خداوند برای شر قتل هائی قرار داده و کلید همه این قتلها شراب است چون انسان بواسطه طبع حیوانی بهمه شرور متمایل است ولی درهای شر بواسطه ترس از قانون و آبرو، حیا، ملاحظه و عاقبت اندیشی، و امثال اینها بروی انسان بسته است، ولی شراب همه اینها را از میان میبرد و درهای شر را بروی انسان میگشاید.

این اندازه گفتار در این موضوع را وظیفه دینی و وجدانی خود میدانستم و بهمین قدر اکتفا میکنم، در ضمن خواستم تقاضای کسانی که درخواست بحث در این موضوع را نموده بودند انجام شود، همه باید متوجه باشیم: همانطور که قرآن کتاب آسمانی ما بیان نموده اول قدم اصلاحی و حرکت بطرف کمال از میان رفتن این عادات است، شاید کسانی باین مطالب اعتراض کنند و بگویند ملل دیگر هم این عادات را دارند و در کمال و تمدن بنیادهای بلندی رسیده اند، چون جواب این اعتراض از گفته های سابق واضح شده تکرار نمیکنم، ولی اجمالا عرض میکنم:

اولا باید معنای کمال و تمدن را فهمید دیگر آنکه مقتضیات آب و هوا و افکار نسبت بهم محیطی مختلف است، باین جهت طرز معالجات جسمانی هم فرق میکنند، اصلاح اجتماعی هم همینطور است شرقی ها و ایرانیها و ای اقلیمشان خشک و دارای نور زیاد است، باینجهت اعصاب و مزاجشان خشک و حساس است لذا سریع التأثرند و در برابر ناملازمات کم تحمل اند

و باندك صدمه بفقان می آیند ، شراب نخورده تند و سرشارند ، این استكه این عادات بزرگترین ابتلاهای این ملل میباشد ، اگرچه در ملل دیگر ایتلا نباشد ، بآنكه همه مصلحین دنیا از این عادات می نالند .

اینجانب كه یكفرد روحانی هستم از طرف عموم متدینین و اهل صلاح كه توده مهم این مملكت هستند از دولت و زمامداران تقاضا مینمایم كه نسبت باین امور حیاتی بیشتر توجه نمایند ، يك قدم اصلاحی مفیدی كه برداشته شده و عموم از این اقدام قدردانی میکنند و آنرا نماینده فكر اصلاحی میدانند جلوگیری از تریاك است ، شكست دادن این دشمن آرام و بی صدا از افواج لشكر مسلح مهتر است ، امیدواریم در باره مشروبات الكلی هم قدم دیگری برداشته شود ، عمر ما در این جهان بسیار اندك است ولی اعمال ما عمر باقی و ابدی دارد ، پس از پنجاه سال دیگر بیشتر ماها روی این زمین نیستیم و مردمان دیگر از نسل ما این بناها و خیابانها و ثروت ها را اشغال کرده اند ، دیگران پشت این میزها و كرسی ها نشسته اند ، ما پس از پنجاه سال دیگر بخراموشی ابدی میرویم ولی اعمال و آثار ما گویا و باقی است ، همانطور كه امروز زندگانی ما را اعمال گذشتگان باین شكل در آورده ما هم مسئول زندگانی آینده گان میباشیم ، نام نيك و دعای خیر ، بدنامی و نفرین بدنبال ما خواهد بود .

ای مصلحین و زمامداران: البته متوجه هستید دنیا صورت دیگری بغير گرفته و ملل در يك انقلاب تاریخی بسر میبرند صورتهای اجتماعی ملتها در دور تکوین است و ما در يك مفصل حیاتی هستیم و موقعیت ما هم حساس است ، پیکره اجتماعی ما بصورتی خواهد درآمد كه استعداد و لیاقت آنرا خود فراهم کرده ایم ، اولاً بر از لیاقت نزدیکی طبقات و حسن تقاهم و خورده حسابها را كنار گذاردن و خیر خود را در ضمن خیر عموم خواستن است ، يك سلول ، مادامی میتواند زنده بماند كه جسم زنده باشد این استكه در حفاظت جسم بی اختیار است ، چون میدانند فنا و ضعف جسم ، اورا هم از پا در میآورد ، یكفرد بمنزله يك سلول اجتماع است اگر صلاح خود را تنهایی بخواهد و متوجه صلاح عموم نباشد خود آن فرد هم نمیتواند زیست كند و از زندگی بهره مند شود بیش از این عرضی ندارم و همه را بیناه حق میسپارم .

.....

سلام بر كسانيكه قدر خود را بشناسند و فطرت خود را آلوده ننمایند .
جمعی دانشجو و غیر دانشجو تقاضا نموده اند كه مقالاتی در موضوع اصول عقاید در

رادیو خوانده شود - بنابراین اگر خداوند توفیق دهد گفتارهایی در شناختن خدا و معاد و بعثت انبیاء و شخصیت پیغمبر اسلام و حقایق اذقرآن پس از این بترتیب بمرض خواهم رساند، و از شنوندگان تقاضا دارم این مطالب را با دقت توجه فرمایند و اگر نظری یا انتقادی دارند بنویسند و بوسیله اداره کل تبلیغات بفرستند و فعلا این گفتارها در شبهای یکشنبه و پنجشنبه ساعت ۹ و ربع بخش میشود .

اساسی که پیمبران انسانرا بابتقادیآن دعوت نموده اند برفطرت است و مقصود از فطرت در اینجا خلقت و سرشت باطنی است . چنانکه آثار طبیعت در موجودات طبیعی بسیار متن و محکم است اعمال و آثار فطری موجودات زنده هم کاملاً حکیمانه است ، و چنانکه نظم کلی در جمادات بواسطه خواص طبیعی است، در حیوانات بهدایت فطری میباشد، ز نور غسل را ملاحظه نمایند: صنعت و کار و تشکیلات اجتماعی آن از روی فطرت و غریزه است باینجهت از هر حیث کامل و بی نقص است برای کار خود شکل‌هایی شش گوش و پیوسته بیکدیگر میسازد که تمام اضلاع آن متساوی و فضای آن باندازه یکدیگر است بطوریکه سرسوزنی باهم تفاوت ندارد، اگر همه ساختمانهای این حیوان کوچک از زمانهای گذشته و در جاهای مختلف جمع شود و پهلوی یکدیگر چیده گردد تمام سطح زمین را فرا میگیرد و همه اینها بیک اندازه و شکل میباشد . این حیوان بفقرت در میان همه اشکال شکل مسدس را انتخاب نموده چون برای کار او تمامترین شکلها است مثلاً اگر همه خانه‌ها را مربع میساخت در زاویه های آن فضای زیاد باقی میماند و قالب بدن این حیوان نمیگردید، و اگر بشکل دایره میساخت فاصله‌هایی در بین خانه‌ها ایجاد میشد و معجل بیشتر اشغال میگردید و ماده بیشتر مصرف مینمود ، کار این حیوان هم باندازه وحد معین است و در انجام وظیفه هیچ کوتاهی نمی نماید و تقسیم کار و نظم اجتماعی این حیوان هم مانند اعمال فردی در تحت قانون معینی است، از شاه و طبقه حا که و صنعت کرو و کارگرو نظامی همه بخوبی وظایف خود را انجام میدهند و در کار یکدیگر دخالت نمینمایند و چون همه در حد خود و تابع نظم عمومینند، باین جهت کارشکنی و اعتصاب و شورش رخ نمیدهد، دسته آب آور باجدیت بکار خود مشغولند صنعت گرها و مهندسین بساختن آنها سرگرمند ، پاسبانان بنوبت اطراف راه رو را گرفته اند و هر دسته که از بیرون بر میگردند بازرسی میکنند تا اگر گیاههای سمی و بدبو خورده اند در همانجا بایک معاکمه مختصر و عادلانه اعدامش میکنند و جنازه آنها برای عبرت دیگران در برابر ممبر روی هم میریزند ، دوست و دشمن را بخوبی تشخیص میدهند و برای حفظ مملکت و حریم اجتماع خود غیور و فداکارند ، در وقتیکه گرم فعالیتند اشخاص باید با احتیاط و مؤدب از برابر آنها عبور کنند اگر انسان دست و سر خود را حرکت داد و آنها سوء قصدی احساس کردند چند تنی از آنها از کار خود منصرف میشوند و باعاماسه خوانی شخصی را تعقیب میکنند و او را بدیگران اشتباه

نی کند و تا مسافتها دورش می کند و بانیش خود بحفظ حقوق خلق آگاهش مینماید و پس از آن این حیوان خود میمیرد و جان خود را فدای حفظ حدود می نماید. تمام حیواناتی که روی زمین منزل دارند یا بالای درختها آشیان میگیرند یا در اعماق دریاها بسر میبرند همه بانور فطرت و وظائف خود را انجام میدهند و اسباب روزی خود را آماده مینمایند و اولاد خود را تربیت میکنند، آن پرنده را مینگرید که آشیانه خود را محکم می سازد و بوقت معین تخم میگذارد و باجفت خود عادلانه و در زمان معین تخم را حضانت میکند و جوجه خود را پروراز هدایت مینماید و طعمه خود را باقوه شامه از مسافتهای دور تشخیص میدهد و دانه را در لابلاى زمین میشناسد، عنکبوت را میبینید که تارهای خود را بافته و در صحراها خیمه خود را برافراشته و کمین گاه خود را در گوشه ساخته و چون شکارچی در کمین صید چشم دوخته، آن حیوان کوچک خاکی است که در خاکهای نرم شکل مخروطی میسازد و خود را زیر آن پنهان میکند و بدست آمدن روزی را از خدا می طلبد، و بعضی حیوانات دریائی در لجه های تاریک دریا ایجاد برق میکنند تاراه خود را روشن و صید خود را متعجیر نمایند، مورچه گان، زیر زمینها خانه و انبار میسازند و دانه هارا خورد میکنند و در برابر آفتاب خشک مینمایند تا سبز نشود آنگاه بانبارها نقل میدهند، و حیوانات شیرده خود را پذیرائی میکنند، لشکر کشی ها دارند، اسیر میگیرند، با آنکه همه باهم شبیهند دوست و دشمن را اشتباه نمی کنند. این مثالها و نمونه هارا عرض کردم برای توجه باینکه هدایت فطرت اشتباه ندارد و مانند خواص طبیعی بکنواخت و حق و حکیمانانه است، انسان هم در مراحل اول زندگانی مانند سایر حیوانات دارای فطریات و غرائزی است، به هدایت فطرت پستان را میگیرد و شیر را میمکد و حوائج خود را بازاری و ناله میفهماند و دلها را بخود متوجه میکند، علاوه جنبشها و خواهشهای درونی مختلفی دارد که البته هر یک برای منظور و مقصودیست، یکسوع ادراکات و شعورهای عمومی در همه مردم موجود است که در آنها متفقند فقط تفاوت میان مردم در شدت و ضعف آنها میباشد، چون در اصل ادراکات فطری میان مردم اختلافی نیست برای افراد انسان در آغاز خلقت عقاید گوناگون وجود ندارد و آن ادراکات فطری پایه همه علوم و معارف میباشد، ولی پس از آنکه انسان متدرجاً برنگ محیط درآمد و تشخیص و عقیده و ادراک نیک و بد را از فطرت گرفته بدست عقل داد اختلافات و جنگها شروع میشود و خوبیهای بد اکتسابی سرکشی مینماید و آن فطرت پاک که آئینه انعکاس جمال عالم و سایه بهشت بود و قابل روئیدن همه گونه اخلاق پاک و نموشعور و ادراکات لطیف در آن بود بظلمت کده اوهام و خواهیهای زشت تبدیل میشود، برای همین است که انبیاء مبعوث میشوند تا انسان را ببهشت فطرت متوجه سازند و نعمت های فراموش شده را بیاد آرند و خرده هارا برانگیزند و پرده های عداوت و تقلید و شهوات را از روی عقلا بردارند.

سوره روم آیه ۳۰ میگوید: روی خود را بکسره برابر دین بدار. درحالیکه ازهر باطلی روی بگردانی، این همان فطرت خدائی است که مردم را بر آن فطرت سرشته است و تغییر در خلقت خدا نیست، چنین دینی محکم و نگاهدارنده است ولی بیشتر مردم نمیدانند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه اول نهج البلاغه پس از بیان خلقت آسمانها و زمین و خلقت آدم، علت و نتیجه بهشت انبیاء را اینطور بیان مینماید،
 و خداوند سبحان از اولاد آدم پیمبرانی برانگیخت که پیمان آنها را بفراتر گرفتن و حی استوار کرد و از آنها بر تبلیغ رسالت عهد گرفت، پس از آنکه بیشتر خلق، عهدیکه خداوند با آنها بسته بود تبدیل کردند، پس بحق حق جاهل شدند و برای او نظیر مانند گرفتند و شیاطین از معرفت فطری آنها را باین سو و آنسو پرت کردند و از پرستش خدا آنها را بریدند، در این هنگام خداوند رسلش را بسوی آنها برانگیخت و پیمبران را بی دربی بسوی مردم روانه داشت تا ادعای عهدهای فطرت را از آنها بخواهند و نعمتهای فراموش شده یاد آورشان کنند و با برهان و تبلیغ با آنها احتجاج نمایند و گنجینه های عقول بشر را بیرون آرند و آیات بزرگی که دست قدرت مقدر نموده بآنان بشمایند، از این سقف برافراشته شده بالای سرشان و این آرامگاه قرار داده شده زیر پایشان و معیشتهای گوناگونیکه زندشان میدارد و اجلهائیکه بیاد فنائشان میدهد و سختیها و بیماریها که پیر و فرسوده شان میگردداند و پیش آمدسا و حوادثیکه بر سرشان میتازد
 از این آیه قرآن و کلام امیرالمؤمنین هم معلوم میشود که عمده هدف دین توجه دادن بفطرت است و اساس آن برفطرت نهاده شده.

دین از عقیده بخدا شروع میشود و این عقیده مانند فطریات اولی پیش از منطق و دلیل جزء سرشت و فطرت است باینجهت اگر بواسطه تشخیص غلط یا مصلحت موقت زندگانی، کسی بخواهد خداشناس نباشد باید همیشه با فطرت خود بجنگد و برای بی عقیده گی خود دائماً عذر بتراشد و خود را دچار اضطراب و تشویش نماید، یکی از بزرگان خارجی میگوید: با قطع نظر از دلیل و برهان، من می سنجم و نتیجه میگیرم که دین داری برای من آسان تر است از بی دینی و بی دینی بجمعیلی بر فطرت و وجدان است.
 فعلا شما را بخدا می سپارم.

سلام بر خداپرستان جهان باد :

خداشناسی از مطالب فطریست و در فطرت اشتباه نیست .

این مقدمه مختصر را دقت نمایند : دانشمندان و دانشجویان بهتر متوجه اند ، که هر علمی نتیجه استدلال است و استدلال از بدیهیات شروع میشود ، بدیهیات چیزهایی است که بالفطره عموم مردم آنها را درک میکنند ، مثلاً ریاضیات از علوم است که بواسطه آن انسان بجهولاتی علم پیدا می نماید و قضایای مشکلی را حل میکند ، چنانکه یک عالم ریاضی میزان حرکت ستارگان را بدست می آورد و از خسوف و کسوف آفتاب و ماه قبلاً خبر میدهد و عمق دریاها و ارتفاع کوهها را با حساب دقیق بیان می کند ، مردم درس نخوانده شاید این طور چیزها را که بوسیله قوانین ریاضی بدست می آید غیبی گمان کنند ، ولی همه اینگونه مطالب اول از بدیهیات شروع میشود ، از قبیل دو دوتا چهارتا ، و هر عددی یا جفت اوست یا طاق ، و چیزهاییکه بایک چیز متساویند ، همه باهم متساوی میباشند ، و دوضد باهم جمع میشوند ، و مانند این مطالب که انسان بفطرت اولی آنها را میداند ، پس اول هر علم فطری است و صحیح بودن و نبودن هر مطلبی را بامیزان فطرت باید سنجید و بآن عرضه نمود ، چون فطرت اشتباه نمیکند باینجهت زندگانی فردی و اجتماعی حیوانات چنانکه سابقاً گفته شد بی نقص و اشتباه است و مانند آثار طبیعی موجودات در کمال آراستگی و تمامیت است ، فقط اشتباه و بی نظمی در زندگانی انسان انگاه رخ میدهد که بخواهد با معلومات و عقل خود امور را تشخیص بدهد ، از این راه است که مسائل عمومی و خوب و بدی را مردم عوام بهتر تمیز و تشخیص میدهند ، خصوصاً اگر از تأثیر محیط های اجتماعی بیرون باشند . بیشتر مردم باین اشتباه دچارند که گمان میکنند مردمان درس خوانده و مدرسه دیده ، یا کسانیکه در اجتماعات و شهرهای بزرگ بسر میبرند همه چیز را بهتر میفهمند و در همه مطالب آراشان از درس نخوانده ها و مردمان بیابان و قراء مصاب تر است ، با آنکه چون فطریات اینگونه مردم عوام بحال خود باقیست ، حق و باطل را در عقیده و نیک و بد را در عمل بهتر میفهمند ، بکنفر چوپان بارعیت که در بیابان بسر میبرد و هر آن این عالم بزرگ در برابر چشم پاکش جلوه مخصوصی دارد و شبها بالای کوهها باینهمه قندیلهای نور می نگرد و بار از طبیعت دمساز است ، اگر کسی باین انسان فطری بگوید این عالم خود آفریده شده ، یا موجودات بی شعور اینهمه نظم و شعور را بغاصت باخود آورده اند ، بیقین گوینده را دیوانه میندازد ، چون فطرت در او زنده است ، ولی

مردم درس خوانده ممکن است این قبیل مطالب را باور کنند یاد آنها ایجاد شك بنماید چون معلومات مخصوص و عادات و اخلاق اجتماعی در روحیه اشخاص محیط خاصی ایجاد می کند که متدرجاً انسان جز چهار دواز روحیه خود که از همان افکار و عادات بالا آمده محیط دیگر را نمی بیند ، عمری از همه چیز غیر از معلومات و خلقیات محدود خود بی خبر است باغزور بآنکه همه چیز را میداند !!

معلومات و عاداتهای مخصوص چون شیشه های الوان است که روپوش عقل و فطرت آزاد انسان میشود و شخص هر چیز را بهمان رنگ و چشم خود می بیند ، یک نفر دانشمند طبیعی یاریابی یا فیلسوف و یارمردمیکه در محیط های معین نشو و نما کرده اند همه عالم و مسائل را برنگ محیط فکری و روحی خود می بینند ، و بهارت دیگر بیشتر مردم بجای آنکه معلومات را زیر پای عقل گذارند و خود را بسطح بالاتری برسانند در میان معلومات خود می مانند و بسا در بندهی ترین مطالب فطری و مسائل زندگی قدرت تشخیص ندارند !
با اینجهت در خداشناسی و خوبی خدمت بخلق و اخلاق پاک و دیگر فضائل فطری ، گرفتاران بمعلومات ناقص و محیط های محدود بسا شك و تردید مینمایند .

چنانکه احساسات انسان از گرسنگی و تشنگی و احساس بدرد ، همه برای بقاء انسان است ، فطریات هم مانند غیرت و محبت و حیاء و راستگویی و خدا پرستی و محبت بقاء ابدی همه برای سعادت باقی و ابدیست ، بچه انسان بفطرت غیور است ، یعنی از حقوق خود دفاع می کند اگر چیز را ببچه دادید و آنرا ملک خود دانست چون خواستید بگریه نخست از دادن امتناع میکند ، اگر عاجز شد بناله و گریه کمک میبطلد . انسان بفطرت اولی حیا دارد ، یعنی از کارهای زشت خجلت میکشد و متأثر میشود و زشتی را بخود نمی پذیرد ، و این خلق فطری برای آنستکه روحش آلوده نشود و خواهی بد در آن نفوذ نکند ، و از طرف دیگر بآراسته شدن بمضائل چون شجاعت و سخاوت و ادب متمایل است ، از شنیدن داستانهای اشخاص شجاع و سخاوت و فضیلت خوشحال میشود ، اگر چه صاحبان این فضیلت ها را نشناسد و از اهل ملت و مملکت او نباشند ، همینطور انسان بفطرت خدا پرست و خداشناس است و چون خود را عاجز و ناتوان می بیند از پشتیبانی قادر مطلق و شناسائی او خورسند است و میخواهد بهتر آن حقیقت فطری را بشناسد و با او ارتباط داشته باشد و حاجت های خود را از او بطلبید و در حوادث باو پناهنده شود ، و از او کمک جوید ، همانطور که احساسات انسان بوسیله تسلط مرضهای بدنی از میان می رود ، پس شخص مریض ، گرسنگی و تشنگی و در در را چه بسا احساس نمی نماید ، فطریات انسان را هم تربیت ها و محیط ها و معلومات ناقص ضایع می کند ، در محیط های فاسد کار بجائی میرسد که اشخاص فطرت غیرت و حیا را از دست میدهند و اگر تعرض بمال و ناموس خود مشاهده کنند ، در خود احساس دفاعی نمی نمایند بلکه در این گونه محیط ها کار بآنجا میرسد که اشخاص غیور بد اخلاق نامیده

میشوند و اشخاص باحیازا بی‌عرضه میگویند، معلومات ناقص و شیفته‌گی بآمال و شهوات هم فطرت خداشناسی را از آنان میگیرد. پس چنانچه خدا پرستی فطریست شك در وجود خدانام از عوارض روحی و مرض است، شاید بعضی تعجب کنند که مکرر میگویم خدا پرستی فطریست، ولی اگر شما که تعجب می‌کنید و این سخنان را گمان می‌کنید برای اظهار فضل میگویم، از محیط افکار و عادات خود بیرون آئید و باهم فکر-خ-ود را پیش ببریم و همه دوره‌های تاریخی بشر را بررسی کنیم و از ما قبل تاریخ که آثاری از انسان باقی است دقت کنیم و از قرنهای آهن و برنز زندگانی و تمایلات آنها را بسنجیم و تا قرن برق و اتم پیش بیاییم و در اطراف کره زمین سیر نماییم و احوال مردمی که در جنگلهای افریقا و برازیل در زیر آفتاب سوزان در بیابانها بسر میبرند تا مردمیکه در میان برف‌ها و یخ‌های قطبی زندگی میکنند مطالعه نماییم و بکاخهای باشکوه شهرهای تمدن وارد شویم، می‌بینیم، که همه بمعبودی متوجه اند و برای او معابدی ساخته‌اند و هر کدام رسوم و عباداتی دارند فقط در صفت و عدد آن اختلاف دارند و این میل مانند سایر فطریات و احساسات همیشه جزء مهم زندگانی بشر بوده و خواهد بود چیزی که هست در میان هر قوم و افکار هر ملتی باندازه مدارک و وضع محیط، آن حقیقت بزرگ بصورتی شناخته شده و برنگی درآمده و بمظهوری متجلی گشته، مانند آفتاب، ماه، ستارگان، پتیا و نوابغ، ماده و طبیعت، در این قرن هم بعضی آن حقیقت را بصورت ماده و اتم شناخته‌اند پس همه اتفاق دارند که مبداء و پناهی برای جهان موجود است، اشتباه در تشخیص آن است و این اشتباه هم بواسطه انحراف فطرت از مجرای طبیعی خود است، اگر گوئید که مردمی در مبداء شك دارند و از اسم خدا فرار می‌کنند و عبادت و سجده برای او تن در نمیدهند: پس چگونه می‌گوئید اساس خداشناسی فطریست؟ جواب آنستکه این مردمی که شما می‌گوئید یا از عموم مردمند یا کسانی‌اند که بنا بر فیلسوف و دانشمند معروف شده‌اند، اما مردم عمومی در حالی متوجه بخدا نیستند که سرگرم زندگی میباشند و بواسطه توجه و اتکاء بمال و صحت و امنیت فطرتشان خاموش شده این مردم را بآبدهنای سالم در میان خیابانها و پشت میزها و درون کاخها مینگرید، اینها را در حال ناامنی یا مرض که از طبیب مایوس شده‌اند و در میان زندان و پشت میز دادگاه‌ها، باید دید که چگونه بجز خود متوجه میشوند؟ و چون برای یک خدای توانا سجده نکرده‌اند بهزاران چیزهای دیگر تن میدهند و نذرها میکنند و ذکرها بزبان دارند و طلسم‌ها بلباس خود دوخته‌اند، اگر خدای نخواست ناامنی روی آرد و زلزله در زمین ایجاد شود مسجدها را برمیکنند و صاحبان کافه‌ومی‌خانه‌ها را ورشکست مینمایند؟ این است حال عموم مردم، اما جواب ایشکه بعضی بنام دانشمند و فیلسوف چرا در وجود حق شك نموده‌اند در مقالات دیگر خواهم عرض کرد. و همه شما را بهمان خدائی که بیشتر ما از آن غافل هستیم میسپارم.

اسلام عادات و رسوم ملل را برنگ توحید و فضیلت در آورد

خداوند در این سال نو ما را در پناه عنایت و رحمت خود بدارد: و این فصل جدیدی که بر روی ما باز شده گشایش درهای سعادت مآقرار دهد: و ما را با استفاده از سرمایه عمر و مقاومت در برابر خوهای زشت و عادات ناشایست موقوف دارد و اختلاف و بدبینی را یکسر از میان ما بردارد:

عید نوروز از عیدهای مخصوص و باستانی ایران است که دین مقدس اسلام آنرا محترم دانسته و وسیله توجه به هدف عالی اسلام که خداپرستی و توحید است قرار داده. دین اسلام در هر جا که نفوذ کرد شرک و عادات زشت و رسوم جاهلیت را از میان برد و رسمهای خوب و عادات مفید را باقی گذارد و آنرا برنگ دین یعنی توحید و تقوی و فضیلت در آورد.

آثار عتیقه دوره های تاریخی ایران را که نماینده روحیه و افکار هر زمانی است در موزه ایران دقت نمائید؟ خوب متوجه میشوید که افکار و عادات ایرانی ها قبل از اسلام چگونه بوده و بعد بچه صورتی در آمده؟ در آثار قبل از اسلام اولاً شاهکار بهائیکه نماینده ذوق فوق العاده باشد چندان نمی بینید، و دیگر آنکه بیشتر آثار قبل از اسلام آلات جنگی مانند شمشیر و سپر و نیزه و یا آلات زینت است، ولی وقتی بتلازهای آثار بعد از اسلام وارد میشوید در آن آثار، رونق و ابتکارهای مخصوصی مینگرید و خوب مشاهده میکنید که ایرانیها دارای روح تازه و معنویت خاصی شده اند، ذوقها بکار افتاده و هوشها بجنبش آمده ولی نه تنها ذوق و قریحه است، بلکه در خلال آن نورایمان و خدا پرستی تجلی مخصوصی دارد! شمشیرهای قیمتی است ولی در صفحه دسته آن آیات قدرت و قهر نقشه بسته، کاشیها و ظروف پر بها است ولی اسماء الله، در آن با خطوط مخصوص نوشته شده سردرها و کتیبهها با آیات قرآن تزئین شده، از همه اینها معلوم میشود جنگ و صلح و ذوق و قریحه همه بنام خدا و برنگ تقوی در آمده، و دیگر آداب و عادات و رسوم خوب ایران هم که پس از اسلام باقی مانده بصورت بهتر و عالیتری در آمده.

عید نوروز ایران قبل از اسلام روز هدیه و قدر دانی از خدمتگذاران بدولت بود، پادشاهان بامراء و لشکریان و کشوریان انعامها میدادند و از آنها تقدها میکردند و محبوسین را آزاد مینمودند و نسبت به بعضی مجرمین تخفیف میدادند و کدورت های خانوادگی بصلح و آشتی تبدیل میشد، اغنیاء انفاق هامیکردند و فقرا و زیر دستان رسیده گی می نمودند، اینها همه آثار خوب این روز بود که اولیاء دینی از این اعمال تعجید کردند، حتی در احادیث

ما وارد شده که بعضی از ائمه شیعه علیهم السلام از طرف خلفاء در این عید می نشستند و از بزرگان ایران پذیرائی میکردند و نسبت بآنها نقد میفرمودند ، عدیثی از امام جعفر صادق - علیه السلام است که فرمود نوروز عید پست که عرب آنرا ضایع گذاشت و فاروسیان آنرا زنده کردند .

از طرف دیگر در این عید ایرانیان در برابر آتش نیایش میکردند و طبقات دهاقین و رعیت ها بیادشاهان سجده مینمودند ، از بعضی درختها یا آفتاب و ماه طلب خوشی و سعادت می کردند و دفع بلا و مصائب را از آنها می طلبیدند ، اینها رسوم بد و عادات زشت بود که اسلام برداشت و دستور داد بمبدء مقتدر و توانای عالم در این روز متوجه شوند و از او خیر و سعادت بطلبند و در هنگام تهویل نماز بخوانند و دعائی بخوانند که مضمونش چنین است :

ای پروردگاری که تغییر دلها و بینیشها بدست تو است ای خداوندی که سال و احوال را بصورت و حال تازه در میآوری : حال ما را نیک گردان و ما را بهتر از آنچه که هستیم نما :

چه ، اولیاء تربیت اسلام بعد کامل مراغب هدف توحید و خداپرستی بودند ، و همه عادات و عواطف مردم را بدانسو متوجه مینمودند ، و حقیقت عید را آنروزی میدانستند که مردم و ملل دنیا همه یک خدا را عبادت کنند و زمین را معبد بزرگ خدا بدانند و همیشه دست قدرتی که این عالم بی پایان را میگرداند در خلال شب و روز و تغییر فصول به بینند و همه جهانیان بار آفت و مهر بانی یکدیگر را برای نزدیکی باین دربار بزرگ کمک نمایند و هر روز را روز جدیدی بدانند و هر ساعت خود را در زندگانی نوی بشگرند .

برادران و خواهران مسلمان و ایرانی : از سال گذشته چنین روزی تا امروز ما همه اهل زمین بوسیله این سیاره با ستاره کوچک زمین ، در این فضای بیکران هزارهافر سخ مسافت پیموده ایم بعضی منظومه های شمسی و مملکت های بزرگ خدا نزدیک شده ایم و از بعضی دور شده ایم و از سرحدات بزرگی گذشته ایم و در اطراف دریای نور آفتاب یکدوره سیر نموده ایم ، اینک بسر منزل سال گذشته وارد شده ایم و از امروز دوبر مرتبه بسیر خود در پروازیم ، هر یک از ما چند مرتبه دیگر با کره زمین این عوالم را سیر نمائیم خدامیدانند ، ولی نکته اینجا است که اینهمه مسافت هارا پیمودیم و از همه جا بیخبریم ، در سفریم ولی افسرده و دل مرده ایم ، چون گرفتار اوهام و خیالات خود میباشیم و در زندان شهوات و افکار خود مبتلا هستیم و سرگرم سود و زیان جزئی خودیم و از سود و زیانها و مناظر گوناگون خلقت و سیر سریع زندگانی غافلیم؟! فقط گاهی متوجه سیر و حرکت جهان ، میشویم ، که آثاری در زندگانی ما ظاهر میشود ، گاهی می نگریم که با آفتاب نزدیک شدیم میوه ها و غله های ما رسیده و از کشته خود بهره مند شده ایم ، و زرع خود را میدرویم ،

گاه آثار پاییز نمایان میشود از آفتاب کم کم دور میشوند قیافه موجودات از دوری نور افسرده میگردد، رنگ برگها زرد میشود، دنبال آن زمستان با برف و بوران و سرما سرما میتازد، و همه زنده گان از ترس سرما و هیبت غضبناک طبیعت بزیر زمینها و بن غارها و درون ساختمانها پناهنده میشوند و از شدت برودت با آتش متوسل میگردند، چون کار سخت شد و سرما تاخت و تاز خسود را نمود، دو مرتبه لطف حق تجدد میدهد و عنایت نور باز گشت مینماید، زمین خود را به برج حمل میرساند، شب و روز متساوی میگردد و دست قدرت روپوش برف و یخ را برمی چیند، گیاههای افسرده را از خواب بیدار میکند، آشه شمس بنماید گی پروردگار از آنها نوازش مینماید و حله سبز بقامت درختان می پوشاند، آهنگ و غلغله حیات در کوه و هامون میپیچد نوای تسیح از نسیم هوا و زمزمه مرغان و اهتزاز طبیعت بلند میشود، نوباوه گان حیات از میان شکوفه سر بر آورده بروی انسان میخندند و بانسان لذت صبر و مقاومت را میفهمانند، حشرات و زنبور عسل باطراف گلها میگردند و قصیده سعی و عمل میخوانند، خلاصه همه طبیعت بانسان درس صبر و کوشش وجود و بخشش و حق پرستی و نشاط می آموزد، اما افرادی از انسان در تاریکی روح و اندوه خود افسرده اند، گلها و گیاهها بهشتیانی پروردگار از زیر توده های خاک و گل سر بیرون می آورند و جمال خود را ظاهر میسازند، انسان هم باید خود را جزئی از این عالم بداند و جمال حقیقی خود را از زیر خروارها عادات و تقلیدهای ناروا بیرون آورده و نمایان سازد.

بچهره شدن چون پری کی توانی باخلاق مانده شو سر پری را

درخت تو گسر بار دانش بیارد بسزیر آوری چرخ نیلوفریرا

شما هم ای مردمان مسلمان و باعاطفه ایرانی که خداوندان مکتب و ثروت میباشید از این عالم مقابل خود درس جود و بخشش و خدا پرستی بیاموزید. مستمندان را نوازش کنید برهنگان را ببوشانید بلباسهای فاخر خود و خانواده خود و بیوی غذاهای لذیذتان دل بیچاره گان را بدرد میآرید. دود دل آنها را بر نیا نگیزید: و متوجه اطراف و همسایه و خویشانند باشید: همان میول و عواطف که شما دارید آنها و اطفال مصوم آنها هم دارند، سوختن جمعی که در یک مملکت زنده می کنند با آتش فقر، و مستغرق بودن جمعی دیگر در هر گونه نعمت، آثار شومی در بر دارد:

خداوند بهمه شما توفیق و وظیفه شناسی و انجام عمل نیک عنایت کند و همه را در پناه خود بدارد.

در دو مقاله سابق معنی فطرت را بیان کردم، پس از آن بدلیلها و مثالهایی معلوم شد که فطرت اشتباه و خطا ندارد زیرا که اساس نظم زندگانی حیوانات و اصول زندگی انسان بر فطرت است، و همه علوم در هر رشته‌ای از بدیهیات و فطریات شروع میگردد، و امور اجتماعی بواسطه فطریات اداره میشود، فطرت بخوبی خدمت و راستی و فداکاری و صبر و مقاومت و عفت و تقوی حکم میکند، بدی اخلاق مقابل اینها را هم فطرت درک مینماید، خداشناسی و توجه بمبدء هم از فطریات اولی انسان میباشد، چنانکه دروغگوئی و بی‌عفتی از عوارض و مرضهای معنوی است، غفلت و شك در باره خدا هم یکنوع مرض باطنی است که فطرت را از صحت و استقامت منحرف میکند، علت غفلت از خدا امید واری و اتکاء بچیزهایی است که انسان آنها را سبب رفع احتیاجات و وسیله منحصراً در زندگانی قرار داده، از قبیل مال و مقام و قدرت، باینجهت تا اینها برای انسان فراهم است، مطمئن و امیدوار است، و در اینحال هم از عجز خود غافل است و هم از خدای خود شخصیکه بمال و اسباب دیگر زندگی اتکاء دارد هر وقت گرسنه یا مریض و درمانده گردید باین چیزها حاجت و ضعف خود را جبران مینماید، و دل را مطمئن میدارد، آنجا انسان تکان میخورد و فطرت تارک شده نور میدهد، که مال و قدرت و اسباب دیگر از دست برود و یا مؤثر واقع نشود، و امیدش از همه بریده گردد، در اینموقع که رشته‌های اسباب را گسیخته دید، متوجه مسبب الاسباب میشود، باینجهت خوشی و ناخوشی و صحت و مرض و فقر و غناء لازم اینجهان و تربیت انسان است، اگر زندگی یکسره آسایش و خوشی بود عقلها تیره میشد و انسان حقیقت خود را گم میکرد و رشد بکلی از میان میرفت، تفاوت ها و بلند و پستی برای بیداری انسان است، مهمترین درخواستهای درونی انسان فطرت خداجویی است که بواسطه اطمینان و آسایش بزنگانی متغیر دنیا، نور آن خاموش میشود، ولی حوادث^۳ و احتیاجات چون مأمور مراقب، هر وقت فطرت را در خواب عمیق میبینند خود را میرسانند و تکان سختی بآن میدهند تا بیدارش کنند، اینطور است حال انسان که چون بنهصت و خوشی سرگرم شد یکسره از خود و محیط خود غافل میشود، باینجهت بیداری و خداشناسی در عموم مردم دلشکسته و ناامید ظاهر میشود،

خداوند در بسیاری از آیات قرآن این حقیقت را بیان نموده، که ما مردم را بقر و ناامنی و مرض مبتلا میکنیم شاید بخود آیند.

مردمی هم در باره وجود حق دچار شك میشوند: ولی در بیشتر مردم این حالت فقط

هنگام آسایش و راحتی است ،
 شخصی از امام جعفر صادق علیه السلام از وجود خداستوال کرد فرمود آیهی چقوت
 بر کشتی سوار شده ای: گفت آری :
 فرمود آیا اتفاق افتاده که کشتی تو شکسته شود، و دستخوش امواج دریا گردی
 و دست از زهر وسیله کراته شود: گفت آری:
 فرمود در اینحال آیا یکسره تسلیم مرگ شده ای یا آنکه محل امیدی برای نجات
 داشته ای :

همانکه باو امیدوار بوده ای و دل باو متوجه شده خدای تو است . پس خدا را
 باید از درون فطرت جست، کسیکه بخواهد خدا را بشناسد باید بحال فطرت برگردد، یعنی
 آنچه بخود ضمیمه نموده و جزء ذات خود قرار داده از خود دور کند ، مردمیگه در شهر
 زندگی میکنند و هر وقت گرسنه میشوند بول میدهند و ناف و غذامخزنند و شب و روز
 این اسباب رامینگرند، البته از خدا دورترند از کسیکه در بیابان بسر میبرد، و در زمین بدر
 میافشانند و امید به بیچ چیزی جز مباحثی ندارد باو متوجه است تا باران بفرستد و بذرش را نمو
 دهد: مردم بیابان بخدا نزدیک ترند چنانکه طفل تازه مولود بخدا نزدیک تر است، طفل نوزاد
 انسان چون بدنیا قدم میگنارد میفهمد که در یک عالم پر حوادثی وارد شده و خود را از
 هر جهت محتاج و ضعیف میابد بیچارگی و احتیاج خود را با گریه و زاری اظهار میدارد
 و کمک میطلبد، در حال بچه نوزاد باید بیشتر دقت کرد و فهمید بچه کسی عرض حاجت و
 ضعف خود را میکند و از چه کسی کمک میجوید آیا کسی را میشناسد و بشخص معینی
 امیدوار است، در آنحال که هنوز در بچه چشمش بروی کسی گشوده نشده و عصب گوش
 باصوت کسی آشنائی ندارد، در آنحال نه پدر میشناسد و نه مادر، نه قدرتی در خود میبیند
 و نه مالی که بآن خود را بی نیاز بندارد، هنوز با اسباب و وسائلی که مردم دنیا بآنهارفع
 احتیاجات می نمایند و در میان آنها چون عنکبوتان در بافته خود گرفتارند، نوزاد انسان مبتلا
 نکشته ، حاجت خود را بشدت احساس میکند و بوسیله گریه های پر شور آنرا اظهار میدارد ،
 اگر بهدایت فطرت متوجه غنی مطلق و ملجائی برای بیچارگان، نباشد، پس این عجز و
 لابه را برای چه کسی مینماید او که با موجود مشخص و محدودی، آشنائی ندارد پس باید
 بحقیقت نامحدود و بی نیاز مطلق متوجه باشد، و ملجأ شکایت و پناه عالم او را بداند ،

در حدیثی از رسول اکرم صلی اله علیه واله است ، که فرمود اطفال خود را هنگام
 گریستن نزنید چون گریه آنها در چهار ماه اول شهادتی بلاله الااله است، و در چهار
 ماه دوم صلوات بر پیامبر است ، و در چهار ماه سوم دعا در حق پدر و مادر میباشد ،
 چون طفل در چهار ماه اول با هیچکس آشنائی ندارد و در عالم مبهمی از انوار
 وجود سیر مینماید ، گاه قیافه اش گشاده میشود و تبسم میکند گاه لبهای خود را حرکت

میدهد، گاه آثار حزن در او آشکار است، بایک عالم مرموزی روا بطنی دارد و حقیقت کلی بدون واسطه با او آشنائی و سری در میان دارد، ولی پس از آن اول چشمش بانور ظاهری آشنایمیشود و در میان نوری که با پرده‌های نازک چشم طفل تازه آشنای شده شب‌هائیرامی بیند اما قیافه و مشخصات آنها را تمیز نمیدهد، اشخاصی رامینگرد که مأمور اداره و رسیدگی بحال و حاجت او هستند، ولی خصوصیات آنها را نمیداند، پس واسطه‌ای بطور اجمال در بین مینگرد و اشخاصی را همیتقدر میشناسد که مأمور مراقبت حالات او هستند، در مرحله سوم کم کم قیافه پدر و مادر و اشخاص آشکار میشود و آنها را میشناسد و بروی آنها میخندد در این مرحله طبعاً بقای آنها را از خداوند درخواست دارد ،

پس انسان پیش از هر چیز خداشناس است بلکه این احساس فطری واجمالی را در همه موجودات زنده با دقت بیشتر و کسار گذاشتن اصطلاحاتی که خود مانع فهم هر حقیقتی است در مییابیم ، چون همه زندگان بحاجت خود متوجه‌اند و مانند عموم مردم نیستند که بواسطه مال و دیگر اسباب عادی زندگی، خود را بینباز بندارند، یا باشخاص دیگر اتکاء نمایند این احساس بحاجت و غریزه آنها را از آرامی و سکونت بحرکت وامیدارد و برای رفع حاجت از لانه و آشیانه بیرون میآیند با آنکه بهیچ چیز معینی امید ندارند ولی خود را دریناه یک عالم زنده‌ای میدانند و شعوری در تمام عالم احساس میکنند که آنها را اداره میکند ، و وسیله رفع حاجت آنها را فراهم مینماید ، چونکه درک حاجت باتوجه بر رفع حاجت هر دو باهم‌اند و لازم یکدیگر میباشند ،

این نور خداشناسی است که با فطرت اولی انسان و همه موجودات زنده همراه است، در انسان بواسطه عوارضی این نور تاریک میشود و از اعتدال و صحت خارج میگردد. اینگونه عوارض چند قسم است - یکقسم غرور بمال و صحت و انیت، خلاصه همه اسباب زندگی است، قسم دیگر اتکاء بچیزهایی است که انسان آنها را مؤثر در خیر و شر و خوشبختی و بدبختی خود مینماید ، مانند اعتقادات باطلی که بتأثیر کواکب و زمانهای مخصوص در بعضی مردم بتوارث باقی مانده چون وقتی که انسان باینگونه چیزها معتقد شد خدا را فراموش میکند و فطرت راضیاب مینماید ، برای اوضای کواکب و بعضی روزها و شبها در روزی و صحت و نیک بختی چه اثری است ؟ خوشبختی و بدبختی را انسان باید از خود بجوید و مراقب افکار و اعمال خود باشد - شخص بنادانی و برای چند دقیقه لذت و سرگرمی موهوم روحیه و مزاج را از اعتدال و صحت منحرف میکند ، بعد بمشکلات و سختیهای دچار میشود و اعمال سابق خود را فراموش میکند آنگاه پیش آمده‌ها را بفلك و ستارگان نسبت میدهد و بوسیله طلسم و اشکال، میخواهد از ستارگان و موجودات نامرئی پوزش بخواهد ، و نظری لطف آنها را جلب کند !!

بدان خود را که گر خود را بدانی
 چه خود دانی همه دانسته باشی
 ندانی قدر خود زیرا چینی
 تو را نه چرخ و هفت اختر غلام است
 چه مردان باش ترک خواب و خور کن
 تفکر کن به بین تا از کجائی
 قفس بشکن بیرج خویشتن شو
 توزین سان آفریده بهر کاری
 یکی دیگر از عوارض فطرت دانش های محدود و ناقص است که بعض مردمیکه
 بنام دانشمند و فیلسوف نامیده می شوند بآن ها مبتلا میشوند ، و فطرتشان از مسیر
 خود باز میماند ، و در وجود خدا و هر حقیقتی دچار شك میگردند ،
 همه در پناه خدا باشید

شب یکشنبه ۹ فروردین ۱۳۷۶ - ۲۶

(۱۶)

حق پرستی و خدا شناسی از اسرار فطرت است .
 اگر کسی بخواهد باین راز فطرت خوب آشنا شود باید خود را از محیط عادات
 بلکه معلومات بیرون آورد و اصطلاحات و لغاتی که هر موجودی را بآن نام گذاری کرده
 کنار گذارد ، و خود را مانند انسانی تصور کند که با عقل و شعور یکمرتبه باین عالم وارد
 شده و بی سابقه چشم باین هالم باشکوه و عظمت باز کرده و مانند طفل نوزاد ولی با عقل
 و ادراک ، باین آسمان و زمین و کوه و بیابان و دریاها و گیاهها بنگرد ، یعنی باچشمی
 بهالم نگاه کند که کدورت های زندگی رونق آنرا نبرده و با عقلی فکر کند که معلومات
 محدود و عوارض محیط آنرا منحرف ننموده ، و بموجودات از پشت پرده اصطلاحات و
 لغات ننگرد ، در این حال خود را در عالمی می بیند که سراسر حکمت و عقل در آن حکومت
 دارد ، موجودی مانند دریای نور در زمان معین و با نظم مخصوص سطح زمین و فضا را
 نورانی میکند ، و همه خفتگان را از جا حرکت میدهد و همه زندگان را بکار و فعالیت
 و امیدارد و در حرکت و میسر خود تخلف نمی نماید .
 امروز که هشتم فروردین بود آفتاب بنا بگفته منجمین ساعت ۷ و ۶ دقیقه به نصف

التهار افق ما رسیده و در هزارها سال پیش از این آفتاب در همین وقت باین نقطه رسیده و در دقیقه معین طلوع و غروب نموده ، بی آنکه دقیقه تفاوت نماید و هزارها سال پس از این هم که جمعیت ها و مردمان دیگری روی زمین خواهند آمد وضع آفتاب همین خواهد بود. وقتی آفتاب غروب نمود و پرده های زرین خود را از منطقه مسا همراه بسرد عالم بزرگتر و نقطه ها و مجموعه های درمنظر انسان نمایان میشود که پی در پی و منظم راه خود را پیش گرفته میروند. همه ما از آنوقت که چشم گشودیم بهمین وضع این عالم را دیدیم و بتدریج عادت ، بزرگی و رونق آنرا از نظر ما برده و نامهایی برای این موجودات قرار دادیم که مرکب از چند حرف است مانند آفتاب و ستاره و زمین و آسمان پس جلال بی نهایت وجود در میان چند حرف درهم پیچیدیم و سرگرم زندگانی و خیالات و اصطلاحات خود شدیم و از اسرار همه عالم وجود غافل گردیدیم ، و از فطرت اولی خارج شدیم .

ولی انسان فطری یعنی کسیکه گرفتار عادات و اصطلاحات نباشد همه عالم پیش چشمش تازه و نواست جمال و عظمت وجود بدون پرده لفت و اصطلاحات برای او رونق و تجلی دارد بنا بر این هر چه انسان از تأثیرات محیط و اصطلاحات دورتر باشد نور فطرت و باطن مشتعل تر خواهد شد ، از این مطلب سستی منطق کسانی که گمان میکنند خداشناسی از آثار محیط و توارث است بخوبی معلوم میشود ، باینجهت کسانی باین حقیقت آشنائی بیشتر داشته اند که از خیالات و اصطلاحات محیط بیرون بوده اند ، همه پیغمبرها و ره نمایان بزرگ تجلیات این نور را در میان غارها و بیابانها مشاهده کرده اند .

ابراهیم خلیل خود را از محیط بابل بیرون برد و از عقاید میراثی رهانید و در میان غار حساب کواکب و ماه و آفتاب را نمود و همه را در تغییر و طلوع و غروب دید ، آنگاه گفت اینها مسخر دیگری میباشد ، دید آنها غروب کردند ولی عالم بجای خود باقی است و نبض زنده آن در حرکت است ، گفت من باموجودات تشبیر پذیر دل بستگی ندارم من یکسره روی آوردم بکسی که آسمانها و زمین را پدید آورده و از هر باطل و تغییر پذیری روگردانم ، و از میان آلوده گان بشرک و محیط او هام خارج شدم .

موسی در میان بیابان و در طوفان سرما و ابتلائات بزن و فرزند ، نور حق را از شاخه درختی هویدا دید .

پیغمبر گرامی اسلام از محیط اجتماع و عادات مکه بیرون آمد ، و در غار حرا بمطالعه عالم پرداخت تا صدای حق را از همه کوه و سنک بیابان شنید .

در قرآن کریم یکسوره است بنام سوره کهف ، در این سوره بیان حال کسانی است که برای آشنائی با خدا از محیط فاسد و شرک زای خود بیرون آمدند .

افلاطون میگوید : مردان بزرگ را که عشته حقیقت در آنها سرشار باشد و از

پستی و رذائل دور باشند تا بوسیله آنها تشکیل مدینه فاضله بتوان داد ، باید در غبار تربیت نمود ، پس بعکس آنچه بعضی گمان میکنند ، هرچه انسان از محیط های افکار و عادات دورتر شد و بفطرت نزدیکتر گردید خداشناسی در او راسخ تر می گردد ، و فروغ نور ایمان درخشنده تر می شود ، باینجهت تا تاریخ از انسان سراغ میدهد ، باختلاف بی حد در معلومات و اخلاق ، انسان خداپرست بوده ، و همه علوم و معارف صحیح عالم کمک کار این فطرت بوده ، باینجهت تمام فلاسفه و دانشمندان بزرگ جهان خدا شناس بوده اند ، بلکه هدف معارف را همه خداشناسی میدانستند ، حکماء هند و چین کهن سال و کلدانیها و ایرانیها و یونانیها همه خدا پرست بودند ، امروز هم مردان بزرگ غرب که با فکر توانای خود اوضاع و افکار جهانرا تغییر دادند همه خدا پرست میباشند ، فقط چند نفری از حکمای یونان بنام فلاسفه مادی نامیده شدند که نام و نشان صحیحی از فلسفه و افکار آنها در دست نیست ، و آنچه از سخنان آنها دیده میشود تعجب و شگ آنهارا نشان میدهد ، نه انکار و نفی را ، و اگر انکار و نفی هم در کلمات آنها دیده میشود کوچکترین برهان یا شبه برهان با آن همراه نیست .

چون دانش های محدود محیط محدودی را روشن میکند ، و مانند چراغی است که در بیابان تاریکی انسان روشن کند ، این چراغ همانقدر که مسافت کمی را بخوبی روشن میکند ، نور آن خود پرده میشود که فضای وسیع و ستاره های دور را شخص راه رو نبیند ، و این ندیدن دلیل بر نبودن نمی شود .

کسیکه با نور علم بیک نقطه همین جهانرا می بیند ، اگر بگوید جهان همین است که من می نگرم بسیار در اشتباه است و این علم چشم فطرت او را هم محدود و ضعیف نموده اگر از بعضی دانشمندان معروف که دارای نظریات صحیحی باشند انکاری دیده شود ، علت مهم آنرا باید عکس العمل وضع دینداری و معتقدات جهال و اوضاع محیط دانست ، قانون واکنش و عکس العمل چنانکه از قوانین مهم طبیعی است ، در امور اجتماعی و عقاید هم این قانون با دقت جریان دارد ، هرچه از حد اعتدال و میزان حقیقی خود بیرون رفت با اثر ضد منتهی میشود ، این حقیقت در علوم طبیعی مثالهایی دارد : بقول شاعر :- زهرجا آتش آنجا دود خیزد . - هر حقیقتی وقتی باطل آنرا از صورت خود خارج نمود نتیجه عکس میدهد .

فطرت خدا پرستی همیشه وسیله اطمینان خاطر بوده هر قدر قدرت و فروغ آفت زیادتیر بوده زندگی گانی روشن تر ورشد و معنویت و آسایش و بهره مندی بیشتر بوده ، چون این فطرت از قدرتهای بزرگ اجتماعی و قوی ترین عواطف حیاتی است عوارض آنهم زیادتیر است ، مردمانی از آن سوء استفاده میکنند و بنام خدا برای خود مقاماتی قائل میشوند ، و مال و جاه بدست می آورند !!!

در یونان قدیم که بواسطه موقعیت خاص بغداد يك جنبش فکری بزرگی بوجود آمده بود هزاران خدا و بیچه خدا بر عقل مردم حکومت میکردند، و دستگاهها و دربانها و واسطه‌ها برای خدایان داشتند مردم از راه همین فطرت پاك دچار خیالات و اوهام فاسد شدند، دست و پسای عقل از حرکت فکری باز ماند، از اینراه مردمی مصلح و دانشمند مانند سقراط و دیگران برای نجات خلق قیام کردند، ولی همین دستگاهها آنها را محکوم و مسموم نمودند، کسانی هم برای برچیدن این دستگاه‌ها در وجود مبدع شك نمودند تا مردم را از شر اوها بستانند و نجات دهند.

چنانکه پیداشدن مزدك و مآنی‌ها قبل از اسلام در ایران عکس العمل دستگاههای مؤبدها و عقاید شرك و وضع حکومت وقت بود.

در قرون وسطی هم که اروپا بواسطه رسیدن کتب و افکار مسلمین میخواست از خواب بیدار شود خود را گرفتار دستگاه‌های دینی دید که بنام خدا و مسیح با هر فکر تازه و جنبشی سخت مقاومت مینمود، و واکنش آن گونه عقاید که بنام دین تحمیل میشد و ظلمها و کشتارها که بنام خدا و پسر خدا انجام میگرفت، پیدا شدن عقاید مادی‌گری شد، یعنی کسانی آراء شکست خورده حکمای گم نام یونان را بصورت دیگری زنده کردند و آنها را با اصطلاحات و آب تاب تازه ترویج نمودند، تا آن دستگاهها را منزلت کنند، این مطالب فقط برای تذکر است.

اشخاص تحصیل کرده درست متوجه عرایض من هستند، ولی اگر کسانی بخیال اصلاح، مادی‌گری و بی دینی رادر میان مسلمین ترویج میکنند باید متوجه باشند که تعلیمات و اصول اسلام زنده است، و آنرا نمیتوان بدیگر دستگاهها مقایسه نمود چون کتاب، و روش مسلم مؤسسان اسلام بی کم و بیش باقی است، عموم مسلمانها مقیاس و میزان دین را قرآن و روش مسلم بزرگان دین میدانند، بعبارت دیگر دین را باشخص و دستگاهها نمیشناسند، بلکه اشخاص را بامیزان دین میسنجند،

هرچه عقب ماندگی و بدبختی است از بی اطلاعی عموم است از سرچشمه دین باینجهت کسانی که بنخواهند منطق فلاسفه مادی را که شاید بیشتر آنها قصد اصلاح داشته‌اند؛ در میان مسلمین ترویج کنند خود را خسته و فرسوده نموده و بکمترین نتیجه هم نخواهند رسید خداوند همه را بنور ایمان و علم هدایت کند :

از گفتارهای پیشین معلوم شد که خداشناسی از آثار تقلید و تلقین نیست ، و از خواسته‌های درونی انسان می‌باشد و هرچه از درخواستهای ذات انسان است یعنی انسان خود بخود بدون تلقین دیگری و تأثیر محیط می‌فهمد و بآن تمایل دارد آنچه فطریست ، چنانکه انسان خود بخود بعلم و فداکاری و راستی و شرافت میل دارد ، و خوب دانستن این چیزها و میل بآراستگی باینها از آثار تأثیر هیچ مؤثری جز ذات انسان نمی‌باشد ، باینجهت این چیزها پیش از تأثیر هر مؤثری فطری می‌باشد

کسانیکه فطرتشان از خداشناسی منحرف شده است درباره خوبی و آراستگی باین صفات شك ندارند از این جهت اگر یکی از این صفات را از آنها کسی نفی کند ، یعنی بشخص مادی ، جاهل و خود پرست و دروغگو و بی شرافت بگوید البته متأثر میشود ، چون معنای کمال آدمی را مقابل اینها میداند ، با آنکه اگر انسان معتقد بوجود پروردگاریکه عالم در نظر او است نباشد و عالم را ساخته ماده و اثر تصادف بداند معنایی برای خوبی و فداکاری و شرافت و راستگویی نمی ماند ، وقتی اعتماد بخدا نبود چرا و برای که فداکاری خوب است ، چرا انسان راست بگوید ؟ چرا برای حفظ شرافت از لذات و تعدی بحقوق مردم خود داری نماید ؟!

اگر جهانرا طبیعت پدید آورده و صفات نیک یکنوع فعل و انفعال ساده است که بحسب کم و بیش شدن عناصر تغییر می‌یابد ، پس صفات خوب حقیقت ثابتی ندارد و خوبی و بدی اخلاق مفهوم صحیحی نباید داشته باشد ، و آراسته شدن بصفات خوب بحسب مصلحت زندگانی می‌باشد .

اگر فضیلت های علم و شرافت و درستی را در شخص ماده پرست بگوئیم و وجود ندارد البته این را ناسزا گوئی میدانند ، و از این سخن بخشم می آید و خودرا آماده دفاع میکند ، پس منطق ماده پرست با فطرتش مخالف است ، منطق او فضائل اخلاقی را امر موهوم میدانند ، فطرتش این منطق را تکذیب میکند .

در هر مطلب اساسی مخالفت میان منطق بیغبران ماده و فطرتشان موجود است و همیشه در درون فکرشان ناراحتی و کشمکش مستمر است .

فطرت انسان هر نظم و آراستگی را کار شعور و عقل میدانند ، چون انسان از بیابانی بگذرد در بعضی جاها سنگهارا می بیند که بالای هم ریخته شده ولی نظم و ترتیب در آن نیست در اینجا متوجه میشود که حوادث طبیعت و سیلابها این سنگها را روی هم

ریخته و عقلی در میان نبوده ، در جای دیگر می بیند که سنگهایی بترتیب روی هم چیده شده اینجا بدون تأمل می فهمد که پایه ساختمانی است و اثر عقل و شعور است ، هر قدر در عمل ، نظم و حکمت بیشتر باشد دلالت آن بر وجود صانع حکیم و عاقل روشن تر میباشد در هیچ انسانی شعور و عقل با چشم دیده نمیشود ، ولی از گفتار و اعمال شعور و عقل را درک می کنیم .

شخص دیوانه با عاقل در ظاهر با هم فرق ندارند ولی از سخن و عمل ، انسان میفهمد که گوهری در وجود عاقل موجود است که دیوانه فاقد آن است ، پس از کار منظم و حکیمانه ، بی تأمل دست و قدرت کار فرمای باشعور را دیدن از فطریات اولی انسان است ، ولی ماده پرست باید فطرت خود را زیر پای معلومات ناقص درهم بشکند و چشم روی هم بگذارد و بگوید اثر تصادف است .

زمین ما نسبت به عالم بزرگ مانند نقطه ناچیز است که اگر با سرعت نور مسافرت کنیم و قدری از منظومه شمسی خود خارج شویم ، زمین از چشم پنهان میشود با آنکه هنوز هزارها سال نوری در پیش داریم تا بهیضی از این ستاره ها که با چشم می بینیم برسیم این وضع زمین ما میباشد نسبت باین عالم بزرگ ولی انسانیکه با کمال غرور روی این زمین سکونت دارد ، خود را مرکز عالم میدانند و بامقر خود گمان میکنند تمام اسرار وجود را فهمیده ، عجب تر آنکه خود را باشعور میدانند ، و کارهای خود را برای نتیجه و مقصودی انجام میدهند ولی همه این عالم را نتیجه تصادف می پندارد ! و گمان میکنند خود بخود پدید آمده و هدف و نتیجه برای خلقت عالم نیست !

با آنکه انسان می بیند که در تمام منزلت‌هاییکه پیموده و عالم‌هاییکه از آن عبور کرده از صلب پدر و رحم مادر و عالم طفولیت و جوانی تا بدروازه مرك از خود هیچ اراده نداشته و هیچ کس از حال و حاجت های او خبری نداشت و مستخر اراده مافوق بود و آن اراده از هر موجودی باو نزدیکتر و مهربانتر بود ، و پناه و دادرسی بیچارگی های او بود تا آنکه کی توانا گشت ، باو عقلی داده شد که خود رهبر زندگی باشد ، ولی همینکه اختیار و عقل باو داده شد همه خوبی ها و خوشی ها را از خود گمان کرد ، و بدی ها را از جهان ، چون خود را صاحب عقل و اراده دید گمان کرد ، عقل و اراده دیگری نیست عجب است حال انسان چگونه فراموش کار است و بزودی هر سابقه و حقی را فراموش میکند و هر نعمتی را از خود میدانند !

قرآن میگوید انسان بسیار مضطرب خاطر و بی رأی است ، چون خیری باوروی آرد از خود و عمل خود پندارد ، و حق را از صاحبان حق باز دارد ، و چون شرونا گوازی باورسد بجزع و فغان درمی آید !

اگر انسان خود را از پناه خدائیکه بینا و شنوا و ملجاء همه موجودات است خارج

کند و در وجود او شك نماید در برابر اینهمه حوادث و مصائب دل خود را چگرنه تسلیمت دهد و خاطر خود را آرام نماید؟ اگر يك فكر حكیمانه و مهربانرا پشتیبان جهانیان نداند بهزاران مؤثرهای دیگر باید تن دردهد. هر که گریزد ز خراجات شاه، بارکش غول بیابان شود.

ضعف ایمان بخداست که موجب مؤثر دانستن هر نیرومند و مقتدری درزندگانی میشود، روزها و زمانها و ستاره گان را درخوشی و ناخوشی خود باید مؤثر بداند؛ مردمی هستند که خود را نیرومند میدانند و فکر و اراده خود را برای حل مشکلات روش زندگانی کافی میپندارند، و برای خدا سرفروزی نمی آورند و در پیشگاه جلال او خضوع نمی نمایند، ولی عدد سیزده یا شب معین یا طلسم مخصوص را در زندگی مؤثر میدانند؛ همان کسانی که برای خدا سجده نمیکنند، سیزده فرودین را در خانه نمیتوانند قرار بگیرند، روز سیزده برای تماشای صحرا و بیابان و تفریح های مشروع از خانه بیرون رفتن خوب است، ولی مؤثر دانستن این روز را در بدبختی و خوشبختی ناشی از ضعف ایمان بخدا میباشد، روز سیزده یکنقطه از زمان است و زمان حقیقتی است که عالم را رو بکمال سوق میدهد، و با دیگر روزها هیچ فرقی ندارد، فردا که روز سیزده برج است یازدهم جمادی الاول است و سیم آوریل می باشد و در هر قسمت از زمین فردا روزی بنام دیگر است پس يك حقیقت معین و مخصوص نیست و بحسب قرار داد خود مردم می باشد، سیزده شوم و نحس نیست، هر روز که آفتاب طلوع میکند مبارك است، و دلیل لطف و عنایت پروردگار است آنچه برای ملت و افرادی نحس است اعمال و اخلاق بد است که زندگی را تاریک و آسایش را سلب میکند، بی ایمانی و نبودن تقوی شوم است که هزاران میوه تلخ ببار می آورد، میگساری و بی عفتی است که قوا و نسل را ضایع میکند و انسانرا بصورت درنده می نماید، و احترامات متقابل را در جامعه از میان میبرد، و موجب تعرض بیکدیگر میشود، بدبینی و فساد ایجاد میکند، حرکات زشت و الفاظ رکیک است که حیثیت اجتماعی ملت را سبک میکند، و قدر و قیمت ملتی را در چشم دیگران بی وزن مینماید.

هر بدبختی و دشواری را اگر انسان خوب بررسی کند از ناحیه خود است آنچه خوبی و خیر است از جانب خدا میباشد، ولی انسان همیشه بکس این حساب میکند هر بدی را بعهده خدا میداند و شومی را اثر ستاره و سیزده و چهارشنبه و فال بد گمان میکند و آنچه خوشی است اثر قدرت و توانائی خود می پندارد. دو خاتمه عرایض خود آیات اوایل صوره مبارکه اسراء را ترجمه میکنم و سفین را ختم مینمایم.

انسان شررا برای خود میخواهد و می طلبد چنانکه ضرر را میطلبد، اینطور است انسان که بسی بی صبر و مضطرب خاطر است، ماشب و روز را دو نشانه بزرگ خود قرار

دادیم، نشانه شب را از میان میبریم و نشانه روز را برای بصیرت و بینائی قرار میدهیم، تا فضل و نعمتیکه از جانب پروردگارا است پی جوئی کنید و بدست آرید، و عدد سالها و حساب را بدانید، و هر چیز را مابخوبی تفصیل دادیم، و شومی و بدبختی هر کس را بگردن خودش افکنندیم، و آنرا در روز قیامت خارج خواهیم کرد بصورت کتابی باز و گشاده که شخص آنرا ملاقات خواهد نمود، بخوان کتاب خود را، امروز برای رسیدگی حساب تو همین کتاب پس کافی است، هر کس راه هدایت پیش گیرد بسود خودش می باشد و هر کس گمراه شود آن گمراهی بزبان خود اوست و هیچکس باروبال دیگری را بدوش نمیکشد، و ما هیچ مردمی را بنذاب مبتلا نمیکنیم مگر آنکه رسولی بسوی آنها میفرستیم، چون مطابق نظام بزرگ خودمان خواستیم شهرستانی را هلاک نمایم عایشهای آن مأمور اجراء عذاب خواهند شد، پس بسق در آن شهرها سرگرم میشوند، چونکه عذاب حتمی و محقق گردید، ریشه آنها را یکسره خواهیم کند، چه قدر ملل را در قرنهای پس از نوح ما هلاک کردیم، و برای بینائی و آگاهی بگناهان بندگان خود پروردگار تو بس کافی است۔ والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

.....

شب یکشنبه ۱۶ فروردین ۱۴ - ج ۱ - ۲۳

(۱۸)

کتابخانه آنلاین «طاقان» و زمانه ما
مانند امروز بنا بر گفته بیشتر علماء حدیث روز وفات یگانه دختر و یادگار پیغمبر
گرامی اسلام میباشد .

در هزار و سیصد و پنجاه و شش سال پیش در چنین روزی بانوی بزرگ اسلام فاطمه زهرا سلام الله علیها که از مؤسسين دین مقدس اسلام است چشم از جهان پوشید، و تا امروز مسلمانان بیاد وی میباشند و خواهند بود، هر طبقه و نسلی از صدر اول تا حال اخلاق و اعمال و گفتار او را بگوش نسل آینده خود رسانده و میرسانند، باین جهت بیشتر مسلمانان آن قدر که بزندگانی و اخلاق و گفته های این خاندان روشن میباشند از زبندگان و اخلاق پدران و مادران گذشته خود اطلاع ندارند، چون سخنان و اعمال و اخلاق اینها حق بوده و حق خواه نخواه باید در عالم بماند: چون عالم هم حق است آنچه محو شدنی و از میان رفتنی است باطل است، و آنچه چند روزی جلوه دارد و سپس بدست روزگار از میان میرود و در پرده تاریک زمان بهم پیچیده میشود مقام و مال و جاه و گفته های باطل است که مانند کف روی سیل هنوز جمع و نمایان نشده بحرکت زمان پراکنده می شود، اما

آنچه حقیقت و نافع است باقی میماند .

احوال و آداب خاندان پیغمبر اسلام باید در دنیا زنده و باقی باشد، زیرا که افراد این خانواده نمونه مرد وزن و کوچک و بزرگ کامل انسان میباشد نام و فضائل اینها باقی است تا مضای کمال و فضیلت انسان اشتباه نشود، و میزان کمال همیشه در برابر چشم انسان باشد .

اسلام هر حقیقت جوهری و ثابتی را آنطوریکه باید باشد و خدای خالق آف خواسته نشان داد، چنانکه معنای خداپرستی و فداکاری و تقوی و سرپرستی و جامعه رشید را، هم فهماند و هم نمونه‌های کامل از آن بجهان نشان داد، معنای قابلیت و کمال را هم در جنس زن فهماند و نمونه‌های تاریخی از این جنس تربیت نمود .

پس از آنکه مدت‌ها ملل دنیا تمام حقوق حتی حق عبادت را مختص بمرء میدانستند وزن را متاع زندگانی می پنداشتند، قرآن مرد وزن را در یکقسم مهم از دستورات و حقوق شریک قرار داد، و هر دورا با هم مخاطب ساخت، یعنی زنها را هم بکلمات معنوی دعوت نمود و قابل هر پایه بلندی معرفی کرد، حقوق و حدود اختصاصی هم بحسب وضع ساختمان مزاجی و مغزی هر یک از این دو جنس مقرر نمود .

رفتار پیغمبر اکرم (ص) با فاطمه زهراء (ع) بسبب و همه ملل نشان داد که زن چون دارای فضیلت تقوی و علم باشد شایسته هر نوع احترام است، پیغمبر اکرم (ص) برای احترام فاطمه از جابر میخواست و او را پهلوی خود جای میداد و بر او سلام مینمود هر وقت از مدینه بیرون میرفت از او وداع میکرد، چون بمدینه بازگشت مینمود بمنزل او وارد میشد، مکرر میگفت (فاطمه پاره تن منست) یعنی از هدف عالی و قدرت روحی و معنای نبوت سهمی هم در او است .

همانطور که پیغمبر در هدایت و اصلاح حال مردم بی اختیار بود، فاطمه هم برای پیشرفت دین خدا و سرپرستی خانواده‌های مجاهدین اسلام ساعتی راحت نبود، با آنکه پدر فاطمه زهراء با مقام پیغمبری پادشاه بزرگ عرب بود و شوهرش یگانه سپه‌دار مسلمانان بود، با کرسنگی و کرباس پوشی صبر میکرد و قوت خود را به مسلمانان فقیر میداد. ناسن جوانی و مسائل تجمل نداشت، اگر گلو بند و پرده باو هدیه میدادند در راه تقویت حق انفاق مینمود .

اغلب شنیده اید که همه افراد این خانواده در خانه فاطمه زیر یک عبا استراحت کردند و در اثر آف آبه تطهیر نازل شد، آری آخرین درجه پاکی همین است که خانواده با همه قدرت اینطور زندگانی بسر برند، تا کسانیکه خود را مسلمان میدانند و برای ناچیزترین وسیله تجمل بزرگترین جنایت را روا میدارند اندازه آلوده گی خود را بفهمند .

در آن تاریکیهای جاهلیت اولین کانونیکه بنور نبوت روشن شد همین خانواده بودند ، شعاع توحید و معارف الهی که بشرق و غرب عالم رسید و در میان تمام ملل دنیا مردان مستعدی را روشن کرد و هر بامدادان و هنگام شب بجای آنهمه بتها که انسان برای خود پیش از آن ساخته بود بانك تكبير و شهادت از همه نقاط جهان برخاست ، کانون آن همین خانواده بودند و ازائر ازدواج فکری و هم آهنگی مرد و زن این خانواده بود ، اول آن پیغمبر خدا بود دوم خدیجه ، سوم علی بود ، چهارم فاطمه . این از قدرت تربیت قرآن است که مرد را با فکر و عقل و زن را با عواطف و سرشار متوجه يك هدف عالی خدائی نمود .

در سال پنجم بهشت همان روزهاییکه آیات پیاپی نازل میشد ، و ملائکه در خانه خدیجه رفت و آمد میکردند ، سرشت فاطمه که دومین زن از مؤسسين اسلام بود تکوین میافت ، ولی سرشتی بود که در آن هر گونه تأثیرات روحی پدر و مادر منعکس بود و بوسیله اعصاب مادر معانی خدا پرستی و توکل و فداکاری در آن چنین بودیبه داده میشد ، تا آنکه پا بدنيا گذارد: (سلام علیها یوم ولدت) شیریکه بآن تقدیه مینمود حامل همه انقلابهای روحی مادرش بود ، همان مادریکه در راه خدا ثروتش را داد و تمام مرد و زن و خویشاوندان ترکش کردند و کار سختی با نجا رسید که مسلمانان دوسال در شعب ابي طالب محبوس بودند ، و از این شب تا شب دیگر نان و غذائی نداشتند ، و در آن سختی خدیجه همان ملکه حجاز از بی غذائی گاهی شیر در پستان نداشت!! دشمنی و مقاومت مشرکین را مینگریست و بردباری و صبر شوهر خود را در برابر همه این مصائب مشاهده میکرد ، گاهی از زبان شوهرش آیات و وحی را با قدرت مخصوصی می شنید و به پیشرفت حق امیدوار میشد ،

تمام این انقلابها و مشاهدات روحی شیر این مادر را متأثر مینمود و در نتیجه مزاج روحی این دختر را که بانوی بزرگ اسلام و جانشین این مادر گردید متأثر میکرد .

چون چشم حساس و تیزبین این گـوهر عصمت باز شد زد و خورد حق و باطل و مشکلات سالهای آخر مکه و سفر طائف پدر و جسارت اهل مکه و هجرت مسلمانان بسرزمین حبشه و از دست دادن مادر را نگریست ، چون سنش بهشت سال رسید از مکه بدمینه هجرت نمود ، یکسال پس از هجرت بخانه علی علیه السلام رفت در این دوره جنگهای بدر واحد و احزاب و فتح مکه را دید و پیشرفت اسلام را مشاهده میکرد ، بسا عبادت‌های سنگین و سرپرستی خانه ، سرپرست و وسیله تسلیمت خانواده‌های مجاهدین اسلام بود ، مانند فقیرترین خانواده های مسلمانان بسر میبرد ، در خانه اش چند ظرف کلبی و سفالی و دستاس و فرش ازیلیف خرما بود ، در چنین زاویه بتربیت بزرگترین مردان و زنان دنیا میپرداخت .

چون آفتاب بواسطه تغییرات خود فصول زندگسی را اعلام مینمود و بانك اذان

در میان وادی یثرب بلند میشد و هنگام نماز و تذکر میداد، رنگ زهرا متغیر میشد و اندامش میلرزید، و آماده توجه و ارتباط بامبدء قدرت میگردد.

در سال دهم هجرت بفرات بدر بزرگوارش مبتلا شد، طوفان مصائب بساو هجوم نمود اختلاف مسلمانان و حیرت زدگی آنها بیشتر متأثرش مینمود.

در مسجد در حضور مهاجر و انصار و سران و فاتحین اسلام خطبه خواند که در آن سوابق عرب و زمان جاهلیت و موقعیت آن روز و پس از اسلام را تذکر داد، و بچاره اشتباهات متوجهشان کرد.

در آخرین روزهای زنده گانیش که از یا در آمده بود بانوانی از مهاجر و انصار بمبادتش رفتند و پرسیدند چگونه شب را بصبح میرسانی و در چه حال هستی ای دختر پیغمبر (ص)؟ دستوداد از جای خود بلندش کردند آنگاه تکیه داده و در جواب آنها از حال و کسالت خود چیزی نگفت، آنچه گفت درباره مصالح عمومی بود ابتداء از مردان آنها گله کرد، پس از آن معنای حکومت و شرایط زمامدار اسلامی را معرفی نمود، که باید هدفش عالی و متخصص در کار باشد، و بامور دین و دنیا و ظاهر و باطن بصیرت کامل داشته باشد، و بهر جنبه و طرفی ناظر و محیط باشد، تا جامه و ملت را درست بطرف هر کمالی پیش برد و آرام آرام سر منزل سعادت برساند و دارای رشحات فکر و ابتکار باشد برای دنیا از آخرت و برای آخرت از دنیا چشم نبوشد، اگر زمامدار دارای این شرائط شد منابع ثروت باطن و ظاهر آشکار میشود، و درهای برکات بروی امت باز میگردد و هر کس بفرخور استعداد از سرچشمه های حیات بهره مند میگردد، سیری جمعی و گرسنگی جمعی پیش نمی آید تا اختلاف پدید آید، این است که مردم در انتخاب سرپرست باید دقت کنند کسی که بار اجتماع را بدوش میکشد باید بازوان فکرش قوی و بال و پر عقلش نیرومند باشد، و اگر در این انتخاب اندکی اشتباه شد نتایج شومی در بر دارد و از یک اشتباه پدران نسل های بعد و بالها و بیچارگی ها باید متحمل شوند، و بنامیدها دچار میشوند و خونهای ناحق ریخته میشود، و بدبینی ها و اختلاف پیش می آید، و ابرهای فتنه خواهد آشکار شد، و تمام این نتایج را گذشتگان اشتباه کار سهیم می باشند، و در برابر خدا دادخواهی میشوند، آری ای زنان مهاجر و انصار: که مردان شما پس از این تشکیل دهنده اجتماعات بزرگ و فاتحین دنیای وسیع خواهند شد، خوب متوجه باشید: زمامدار اسلام باید تاج تقوا پیش از هر چیز بسرداشته باشد و قوای باطنی و اراده او مانند فولاد باشد و در برابر ظالم و ستمگر چون پلنگ و در مقابل ضعیف رام و نرم باشد و برای پیش بردن مرام حق تا آخرین حد فدا کار باشد، و هوشیار اعمال هیئت حاکمه باشد، و بدردهای مردم برسد و طبقات را در حد خود نگاه دارد، تا بی جهت دخالت در وظائف یکدیگر نکنند، اینها همه در اثر لیاقت و تخصص است نه چیزهای دیگر.

من اینک از دنیای شما چشم می‌پوشم ولی روزگار آینده بهترین شاهد صدق گفتار من است ، خواهد مردان شما فهماند که من در اشتباه نبوده و مصالح عموم را خواستار بوده ام ، چنانکه ماهر بیت تابحال چنین بوده ایم ، شما چون خودتان باندیشه صلاح نیستید و عصیبت های جاهلانه که اسلام محو کرده بود میخواهید زنده کنید من شما را نمیتوانم الزام کنم .

این بود اجمال و مختصری از خطابه ای که برای زنان مهاجر و انصار دختر پیغمبر شما بیان کرد . با آنکه عین خطبه را ذکر نکردم شما کم و بیش متوجه شدید که این بیان از چه روح و چه فکریست ؟!

مردان نامی دنیا هنگام مرگ ب فکر خود و زندگانی شخصی خودند ولی بانوی اسلام در آخرین رمق زندگانی باندیشه آتیه ملت اسلام است . سلام علیها یوم ماتت و یوم تبعث حیا .

(۱۹)

شب پنجشنبه ۲۰ فروردین ۱۸۱۸ هـ - ۲۶

سخن درباره خداشناسی بود . گفتم خدا پرستی فطریست ، باینجهت همیشه انسان بمبدئی متوجه بوده ولی در مرحله تشخیص بحسب محیط فکری و عقیده اختلاف پیش آمده .

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

اینجا مناسب میدانم خلاصه از داستانی که اثر قلمی یکی از نویسندگان است با تفاوتی برای شنوندگان بیان کنم .

این داستان بنام ، قهوه خانه سوره است ، سوره ، از شهرستانهای هندو در شمالی بمبائی واقع است ، فاصله آن بایندر گاههای مهم اقیانوس هند شصت فرسخ است . در روزگار گذشته در آنجا قهوه خانه بود که محل آسایش و بارانداز مسافرن بود ، مردمانی از ملل و مذاهب مختلف در آنجا باهم تماس پیدا میکردند و از مسافرتها و مقاصد خود باهم گفتگو مینمودند ، گاهی هم به بحث های مذهبی مشغول میشدند . روزی یکی از دانشمندان اصفهان در آنجا وارد شد که از شهر و مملکت خود تمبیدش کرده بودند این مرد از آغاز زندگانی بیعت و فکر در مطالب فلسفی سرگرم بود ، چه شبهایی را در اطراف یکی از موضوعات تا صبح بیدار بود ، و کتابهایی که در باره ما وراء الطبیعه نوشته شده از هر جا فراهم مینمود ، تا آنکه بواسطه فکرهای زیاده ضعف مزاج افکارش

مشوش گردیده و بوسه های عقده گرفتار شد و در وجود خدا و عدالت و نظام خلقت دچار شك گردید ، البته فشار زندگانی هم که از آثار غرور بمعلومات و بی اعتنائی بمردم و تن در ندادن بکار است بیشتر موجب بدبینی او نسبت بمردم و اوضاع عالم شده بود ، و این بدبینی در طرز تفکر او آثار مهمی داشت ، کم کم کفر او در میان مردم مشهور شد این بدبینی و بی مهری مردم هم تشویش خاطر و تأثر او را بیشتر مینمود ، تا کار بآنجا رسید که حکومت وقت او را بخارج ایران تبعید نمود ، این مرد مدتها در سرزمین های غربت سرگردان میگشت ، بیشتر اوقات با خود حدیث نفس میکرد ، خدا چیست و چطور بوجود آمده ؟ حالا در کجا است ؟ آیا جسم است پس چرا ما نمی بینیم ؟ اگر غیر جسم است پس چگونه است ؟ چرا مهر و عاطفه نسبت به بیسویان ندارد ؟ چرا ستمکاران را بجای خود نمی نشاند ؟ من چه گناه کرده ام که مستحق این مجازات شده ام ؟ مگر من جوانی خود را در راه علم و دین صرف نکردم ؟ همه اینها دلیل است که برای عالم خدائی نیست ، پس از اندیشه زیاد میگفت یا عالم خدا ندارد و اگر داشته باشد عادل و حکیم نیست ! پس از این اندیشه ها همواره میگفت مردم برای خود خدا آفریده اند خدائی آنها را نیافرید ؟ !!

غلام سیاهش که بت پرست بود و دنبال آقای خود با برهنه به رجا میدوید در ایوان این قهوه خانه از خستگی جرت میزد ، و گاهی انبوه پشه ها را که بسر و رویش هجوم مینمودند بادست خود میراند ، ولی این آقای دانشمند متعجب همینکه بقهوه خانه وارد شد ، برای رفع خستگی جسم و فکرش منقلی خواسته سرگرم کشیدن افیون شد ، چون گرم و تشیط گردید غلام را خواست و گفت : سیاه بدبخت تر از من : تو هم بخدا معتقدی ؟

سیاه : البته مگر تو در وجود خدا شك داری ؟ در این بین دست برده از میان بیج و خم کمر بندش مجسمه چوبی کوچکی بیرون آورده گفت این خدای منست هیچ در آن شك ندارم چون همیشه من را از مصیبت ها و پیش آمدها نجات بخشیده ، آنرا از شاخه درخت مبارک که در سرزمین ما میباشد بریده و ساخته ام و همیشه همراه دارم .

مردمان زیادی که از ملل و مذاهب مختلف در قهوه خانه بودند گفتگوی این آقا و غلام را می شنیدند ، و از این سؤال و جواب تعجب میکردند .

در آن میان مردی از براهها بود که طاقت نیاورده و نهیبی بغلام زد : که ای جاهل بدبخت چه اعتقاد پستی داری چگونه ندا در لابلای کمر بند چرکین تو جای گرفته ؟ ! خدای بزرگ همان برهما است که آسمان و زمین و آنچه مابین آنها است آفریده ، بمعبد ها ای که در کناره های گنگ مبارک است نظر کن ؟ بیست هزار سال است در سرزمین هند برهما خدائی میکند ، حوادث بشمارای پیش آمده ، چندین مرتبه طوفان شدید سرزمین هند را گرفته ، ولی بواسطه الطاف او هند محفوظ مانده ، جمعیت های زیاد او را میستایند .

هنوز سخن برهمنی تمام نشده بود دلالتی یهودی که آنجا بود کلامش را قطع کرده گفت: این سخنان چیست؟ من نمی فهمم چطور دچار اشتباه شده‌اید و خیال میکنید خدا همان برهما است؟ با آنکه خدای یگانه همان (بهوه) خدای ابراهیم و اسحق و یعقوب است، و جز او خدائی نیست، و همان خدای بنی اسرائیل است که قبیله و کزیده او میباشند، و آنها را رهمه عالمیان برتری داده، و از فرعونیان مصر نجاتشان داد، و روی زمین را ملأ آنها گردانیده، امروز گرچه روی زمین برا کنده اند، ولی این آواره گی برای آزمایش آنها میباشد، و همواره آنها را دوست میدارد، روزی خواهد رسید که درس زمین قدس جمع شوند و کارشان سامان یابد و معابدان آباد شود و عزت از دست رفته شان برگردد و ملل دنیا بنده آنها خواهند شد. اینجا از ذکر مصائب گذشته قوم خود و شوق روز موعود مرد یهودی اشکش جاری شد و خواست سخن خود را ادامه دهد:

کشیشی کاتولیکی از اهل ایتالیا از میان حاضرین کردن کشید و از زیر عینک نگاه تندی بر مرد یهودی کرد، گفت: خیلی بی ربط سخن گفتی و گرافه گوئی کردی! خدا را ظالم معرفی کردی که گفتی که فقط نظرش به قوم بنی اسرائیل است و بدیگر مردم توجهی ندارد، و از روی غرور و خود خواهی گمان کردی بر کزیدگان خداوند فقط شما تید! با آنکه غضب خدا کار این قوم را تمام کرد و زبونشان نمود و آنها را برا کنده کرد، این چه خیالی است که یک مردمی بیش از دیگران محبوب خدا باشند! با آنکه همه مخلوق و بنده او میباشند، این کلمه بزرگی است که از دهان شما بیرون می آید، خدا پروردگار همه مخلوقات است، برای نجات خلائق بوسیله پسرش عیسی مردم پیام فرستاده و همه مردم اگر بخواهند گناهانشان آمرزیده شود، و نجات یابند باید از کینسه روم و دستورات آن پیروی کنند: کشیش دیگر پرتستانی از اهالی دانمارک در آن طرف مجلس نشسته و مشغول خواندن روزنامه بود و چندان باین گفتگوها توجه نمی نمود، ولی همینکه سخن کشیش ایتالیائی باینجا رسید طاقت نیابرد از خشم برافروخته شد، گفت چرا از این سخنان دست برنمیدارید و مسیح را بدنام میکنید؟ کینسه شما فقط دستگاه بت پرستی است، پاپ بزرگ آسمان و زمین و قدیسین سو کند: در اشتباه هستید راه نجات منحصر است بپیروی از مسیح نجات دهنده، و عبادت خدا آنطور که انجیل دستور داده‌اند. در میان جمعیت قهوه‌خانه مردی ترک از کارمندان گمرک بمبائی مشغول کشیدن قلیان بود، در حالیکه دود قلیان از دهان و بینی اش بیرون میآمد رو بطرف آندو نفر کشیش نمود - گفت خیلی تعجب میکنم که شما بسی جهت باهم جدال مینمائید با آنکه میدانید خداوند مسیحیت را از صدها سال پیش نسخ کرد و پیغمبر ما خاتم انبیاء است که قوانین او اندیست و عیسای علیه السلام به آمدن او بشارت داده ام، و ز همه مر نمند که اسلام در ه.

جهت عالم با آنکه مسلمانان تشکیلات منظم ندارند خود بخود پیشرفت سریع دارد، در هر گوشه دنیا مساجدی برپا است و نام سید عالم با احترام برده میشود. این بلاد هند است که یکقسمت مهم آن مسلمان شده‌اند و باوضع حیرت آوری مسلمانان رو بافزایش اند، پس شما باید عصبیت‌ها را کنار گذارید و بدانید دین اسلام حق است و جز از راه پیروی این دین کسی رستگار نخواهد شد فقط نجات در اقرار بکلمه توحید و شهادت بر سالت است و همه ملل و مذاهب در درک اسفل از آتش میباشند، حتی این روافض که خود را شیعه و سیدما علی را خلیفه اول میدانند.

در تمام این گفتگوها دانشمند متحیر اصفهانی مشغول افیون بود و باین بحث‌ها و جریانات اعتقائی نمیکرد و از این طعنه‌ها که اشخاص نسبت بهم داشتند متأثر نمی‌شد، چون همه را در اشتباه و تابع موهومات میدانست، و گاهی با دودیکه از دهان بیرون میکرد اشعار ابوالعلاء ممراراً میخواند، ولی چون سخن مسلمان ترك با انتقاد از شیعه رسیده رك عصبیت ملی او بجنید و سکوتش بهم خورد و بافور را کنار گذاشته بدفاع شروع کرد، ولی چنان غوغا در سالون قهوه خانه بالا گرفته بود و طرفداران مذاهب مختلف از مسیحی و یهودی و بودائی و زردشتی و مسلمانان و اسماعلیه هر یک بروی هم بانگ میزدند که صدای دانشمند اصفهانی بجائی نمیرسید، در آن ممر که هر شخص آرامی هم بصدا در آمده بود و از مذهب و ملیت خود دفاع مینمود، فقط در گوشه قهوه‌خانه مردی نشسته بود از اهل چین که صاحب فضل و ادب و از بیروان حکیم چینی (کنفوشیوس) بود با آرامی باین گفتگوها گوش میداد و چای میخورد، مسلمان ترك که او را می‌شناخت بطرفش متوجه شد و با صدائی که همه غوغارا آرام کرد گفت: ای مرد دانشمند چرا ساکتی؟ با آنکه میدانی با آنهمه دینها که در بلاد چین است فعلاً اسلام مورد قبول همه دانشمندان آنجا واقع شده؟ و تجار چینی که در اداره گمرک می‌آیند میگویند اهل چین فوج فوج باین دین میگردند، پس تورا بمقدسات خود قسم میدهم که آنچه از اسلام و تعلیمات آن میدانی بیان کن؟ همه حاضرین آرام شدند و بطرف چینی متوجه شدند، تا این مرد با وقار چه جواب میدهد؟

جواب مرد چینی و نتیجه این داستان را در گفتار بعد خواهید شنید.

دانشمند چینی در قهوه خانه سوراة جواب مسلمان ترك را چه گفت ؟ و اختلاف ادیان را درباره خدا چگونه باتشبیہی حل نمود ؟
شنیدید پس از غوغائیکه در میان طرفداران ادیان مختلف برپا شد همه ساکت شدند و بطرف مرد چینی نگران شدند تا حقیقت را بیان کند :

دانشمند چینی چند دقیقه تأمل کرد آنگاه محکم نشست، و دستها را آستین کشاد خود بیرون آورده و بصورت خود کشید و گفت، آقایان : بنظر من همه مردم حق را میجویند ولی هر کس آنرا در محیط خود مینگرد ، محبت امتیاز در اختلافات عقیده مؤثر است و جهل بر اختلافات می افزاید ، برای روشن شدن مقصود خود اجازه بدهید مثلی برای شما بزنم : من چون از وطن خود برای مسافرت بیرون آمدم در یک کشتی انگلیسی سوار شدم که از تمام اقیانوسها عبور کرده و اطراف زمین را سیر نموده بود ، با این کشتی ، مسافری بجزیره (سوماترا) رسیدیم ، کشتی برای آب گیری لنگر انداخت نزدیک ظهر بود که از کشتی پیاده شدیم نزدیک یکی از دهات جزیره زیر سایه درختها نشستیم ، مسافرهایی کشتی از ملل مختلف بودند ، در این بین مرد کوری که غلامی عصای او را میکشید آمد و نزدیک ما نشست ، بعد معلوم شد که این مرد برای شناختن حقیقت آفتاب کور شده ؛ سالها در حقیقت آفتاب فکر میکرد و زمانها ب فکر این بوده که شاید اشعه خورشید را در شیشه جای دهد و آنرا تجزیه کند ، تا شاید بکنه آن پی برد ، و مدتها سحر و طلسمات را وسیله رسیدن بمقصود قرار داده بود ، چون از این راهها بمقصود نرسید ، بعد از آن روزهای متوالی در وسط روز ، چشم بچشمه خورشید میدوخت تا شاید بسرا این موجود عجیب آشنا شود ، کم کم چشمانش تار شد و خورشید از نظرش محو گردید ، با خود فکر میکرد که نور خورشید چون بدست نمی آید و سنگینی ندارد پس جسم نیست ، و چون بوزیدن بساد پراکنده نمیشود پس از جنس گازها و بخارات هم نیست ، چون بآب میرسد خاموش نمیشود پس آتش هم نیست ، و چون با چشم دیده میشود پس از ارواح ، و مجردات هم نمیباشد ، پس چون نه جسم است و نه بخار نه آتش است و نه از ارواح و هر موجودی که از این اقسام بیرون باشد وجود ندارد ، و چون چشمش از تابش خورشید کور شد ، معتقد گردید که تا بحال وجود آفتاب را خیال میکرد ، و بواسطه فکر طولانی باین نتیجه رسید که آفتاب موجود نیست ، باین جهت کوری خود را هم منکر بود !!

غلام شخص کور ، دانه نار گیلی را برداشت و روغن آنرا بیرون آورده و در پوست آن جمع نمود و فتیله ای از لایف آن درخت تابید تا چراغی برای شب داشته باشد، کور غلام را خواند و گفت ای غلام : من بتو نگفتم آفتاب وجود ندارد اینک سراسر عالم را ظلمت گرفته و هیچ نوری نمایان نیست ، مردم هنوز دم از آفتاب و نور میزنند ؛ ایکاش میدانستم که آفتاب چیست ؟! غلام گفت منم نمیدانم آفتاب چیست و در اطراف اینهم هیچوقت فکر نمیکنم ، ولی می بینم فروغی در عالم هست و اینک چراغی ساخته ام که شب کوخ من را روشن میکند و اگر این چراغ را نداشتم نمی توانستم وظیفه خدمت را نسبت بشما انجام دهم . پس آن چراغ ساخته خود را بدست گرفت و گفت ، آفتاب من همین است که زندگانی را روشن کرده ، مرد سلی با عسا در کناری نشسته بود این گفتگوها را میشنید ، بطرف کور متوجه شد ، گفت : البته تو کورزاده شده بنا بر این آفتاب را نمی شناسی پس بشنو تا آفتاب را بتو بشناسانم ، آفتاب کره آتش است که هر روز صبح از دریا بیرون می آید و غروب در میان کوه های جزیره ما غروب میکند ، من هر روز این را با چشم خود می بینم و اگر تو هم کور نبودی میدیدی : هنوز سخن شل تمام نشده بود ، که مرد ماهیگیری شروع بسخن کرد ، گفت : تو چون بشلی مبتلا شده و از دهی که در آن متولد شده بیرون نرفته البته در این تصور معذوری ، اگر شل و خانه نشین نمیشدی و بسواحل دریا میرفتی میدیدی که آفتاب در کوه های ما غروب نمیکند ، آفتاب همانطور که از دریا بیرون می آید در همین دریا غروب میکند ، من این را با چشم خود دیده ام . مردی هندو صبرش از شنیدن سخن ماهی گیر تمام شد و نگذاشت که دنباله سخن خود را بیاورد ، با صدای درشت و گرفته گفت : هیچ عاقلی باور نمیکند که کره آتش بدریا فرو رود و خاموش نشود ! خورشید یکی از خدایان است که هر روز بر عرابه سوار میشود و بسر زمین ها و بندگان خود سرکشی مینماید و در پیرامون کوه طلائی (هیروا) در آسمان است گاهی هم دو ازدهای بزرگ او را می بلعند و عالم تاریک میشود ، ولی دعا و تلاوت و اذکار ، براهمه بآن نیروئی میدهد تا خود را از آن دو ازدها خلاص میکند و دنیا روشن میشود ، اهل سوئتر ا چون در کشتی های کوچک از سواحل خود بیشتر مسافرت نکرده اند گمان میکنند آفتاب در پیرامون جزیره آنها میچرخد . در میان آن جمع ، دریاوردی مصری بود ، که از این تصورات تعجب مینمود ، رو بهم کرد و گفت بسیار در اشتباهید ، رفیق هندو : تو هم اشتباه کرده ای ! آفتاب بر سر زمین شما مبتدب و از خدایان است و در پیرامون کوه است یعنی چه ؟! من در اقیانوس های مهم مسافرت کرده ام ، تا سواحل جزیره العرب و دریای سیاه و جزایر فیلیپین همه جا رانیده ام ، و معلوم شده که آفتاب بر همه منطقه های زمین تابش دارد ، و در شامگاه در ماوراء جزایر بریطانیا غروب میکند ، و از جزایر ژاپون طلوع مینماید ، باین جهت این جزایر را ژاپون میگویند (یعنی سرزمین خورشید) من خود طلوع و غروب خورشید را در این

جزایر با چشم دیده ام . مرد چینی گفت : در کشتی ما شخص انگلیسی بود گفت ما انگلیسها پیش از هر ملتی باطراف زمین و دریاها مسافرت کرده ایم و شك نداریم که آفتاب در هیچ جا غروب نمیکند و از هیچ نقطه معینی طلوع نمی نماید ، بلکه در هر زمان قسمتی از زمین بنور او روز است و هیچ نقطه از زمین مغرب و مشرق حقیقی نیست ، من با این کشتی در هر جای زمین رفتم آفتاب را همین طور دیده ام که اینجا می بینم ، آنگاه با عصبای خود روی خاک دائره رسم کرد و مدار خورشید را باطراف زمین بر قفا نشان میداد ولی چون نمی توانست خوب بیان کند اشاره بناخدای کشتی نمود گفت این مسرد دانشمند بیشتر از ما بحقیقت این مطلب آگاه است ، خوب است لطف کند و این مطلب را روشن نماید تا اختلاف ما از میان برود .

مرد ناخدا ، شخص باوقار و بردباری بود در تمام این گفتگوها ساکت بود و گوش میداد ، ولی چون از او درخواست سخن کردند او هم اجابت کرد و بآرامی شروع بستخن نمود ، گفت آقایان : بر من دشوار است که بگویم همه شما در اشتباهید و هر کدام دیگری را اشتباه کار میدانید ، آقایان : خورشید برای يك محیط و سرزمین و کوه مخصوصی نیست دور زمین هم نمی چرخد بلکه زمین بدور آن طواف میکند ، و هر بیست و چهار ساعت هم یکدور خود زمین گردش دارد و هر قسمت خود را در برابر اشعه خورشید میدارد ، بالاتر بگویم نه تنها این زمین بزرگ تمام قسمتهایش بنور خورشید روشن میشود - زمین های دیگریست که از خورشید روشن میباشند ، چون هر يك از سیارات زمینی است مانند زمین ما ، فهمیدن این مطلب زیاد دشوار نیست هر يك از شما اگر از محیط خود بیرون آئید میفهمید ، چون رو با آسمان وسیع نمائی اختلاف از میان میرود ، و چون محیط محدود زمین خود متوجه شوید عالم را چند وجب از زمین خود بدانید اختلاف پیش میآید ، چون سخنان مرد چینی باینجا رسید اندکی ساکت شد - سپس شروع بستخن کرد :

آقایان : داستان اختلاف مردم را درباره خورشید آوردم ، تا متوجه باشید که اختلاف درباره خدا از این قبیل است ، انسان میخواهد در رأی و عقیده و همه چیز ممتاز باشد ، تقلید و جعل چون ضمیمه شد انسان گمراه میشود ، هر کس میخواهد خدا از آن او باشد خدای بزرگیکه آسمان و زمین پر توی از نور وجود اوست طرفداران هر مذهبی او را در عقیده و عبادت گاه خود حبس کرده اند ، و چون میخواهند از دیگران امنیاز داشته باشند باعتقاد خود پافشاری میکنند ، بعضی هم میخواهند حقیقت او را در مفر کوچک خود جای دهند و بصحیط فکری خود در آورند دچار شك و تردید میشوند ، مثل آنمرد بیچاره که میخواست بکنه آفتاب پی برد آخر کور و منکر شد ، با آنکه پرتو قدرت و حکمت و نور وجود خدا سراسر جهان را فرا گرفته ، همه عالم معدوم گشت که خدا آنرا

تأسیس کرده تا همه زیر این سقف بزرگ او را بپرستند، و هر بنائی از مسجد و دیر و صومعه از روی آن ساخته شده، این معبدها، سقفهای بلند و ستونهای برافراشته و دیوارهای منقوش و محرابها مزین دارد، قندیلها و چراغها در آن آویخته شده، کتابها و کتابخانه‌ها دارند، و خطباء و واعظان در آنها مردمان نصیحت میکنند، و ذکرها می‌آموزند، ولی اینها همه نمونه‌ایست از این معبد بزرگ که قندیلهای نورانی اختران در آن آویخته است و چراغهای فروزان آنهمه فضا را روشن نموده و محراب آن دل‌های پاک بندگان است، آیا این مجسمه‌ها و هیماکل مؤثرتر است برای سعادت یا ارتباط با قلوب پاک بندگان خدا و خیرخواهی همه برای یکدیگر؟! نعمت‌ها و عنایات او از هر نوشته و کتابی خواناتر است، ضمیر و وجدان انسان اگر آلوده نشود از هر واعظ بلیغ و باخلاصی خیر و شر را بهتر می‌فهماند، احسان بخلق و فداکاری برای خیر عموم بهترین قربانیا است، هر چه قدر و معرفت انسان را بیفزاید و سطح روح را بالا برد و بدرگاه خدا نزدیک کند همان عبادت صحیح است که انسان را مانند پروردگار دارای صفت رحمت و عفو و قدرت و حکمت میگرداند، پس برادرها: هیچیک سرزنش و نکوهش دیگر را نباید کند هر کدام شما خدا را در یک محیط خود دیده‌اید، باید با مهربانی با هم آشنا شوید و هر یک از محیط خود بیرون آئید تا بحقیقت پی برید. همه اهل قهوه‌خانه برای شنیدن بیانات حکیمانه مرد چینی سراپا گوش بودند و متدرجاً با اشتباهات خود متوجه میشدند و میدیدند که همگی طالب یک حقیقت اند، پرده‌های تاریکی که آنها را از هم دور کرده بود کم کم از میان برداشته میشد و کینه و دشمنی فرو می‌نشست و محیط قهوه‌خانه محیط صلح و صفا میگردید، تا اینجا این داستان پایان رسید.

«طاقانی و زمانه ما»

فعلاً گفتار خود را بترجمه آیه ۲۰ و ۲۱ سوره بقره ختم میکنیم. از اول سوره تا اینجا دسته‌هایی از مردم و اخلاق و صفات آنها را بیان میکند - آنگاه میفرماید:

هان ای مردم پروردگاری را عبادت کنید که شما و کسانی که پیش از شما بودند آفریده شاید اهل تقوا شوید، آن خدائیکه زمین را فرش و آرامگاه شما قرار داده و آسمان را پایه بنای جهان (باینجا منسجم) قرار داده و از بالا آب را فرو فرستاده پس هر گونه بهره‌ها بسبب آن برای شما بیرون آورده، پس برای خدا همتا قرار ندهد بآنکه میدانید خدا نظیر و همتائی ندارد. همه را بخدا میسپارم.

وجود خدا از هر چه آشکار تر است

شما چون کسی را از دور بنگرید که بکار بنائی یا خیاطی و مانند اینها مشغول است پیش از آنکه قیافه و لباس و اخلاق او را بشناسید، یا مواد بنائی و جنس پارچه زیر دست او را بفهمید، اول چیزیکه متوجه میشوید زنده بودن و عقل و قدرت و اراده این شخص است، پس از آنکه با آن شخص نزدیکتر شدید و در او دقت بیشتر نمودید، قامت و چهره و اخلاق او را کم کم تشخیص میدید، و مواد کار او را میشناسید.

در هر کار و عملیکه از روی اراده و عقل انجام می یابد یعنی کاریکه منظم و برای نتیجه است انسان زنده بودن صاحب کار و عقل و اراده و قدرت او را در مرحله اول بر میخورد، با آنکه فهمیدن حقیقت این چیزها بسیار مشکل است و هنوز دانشمندان به حقیقت آنها پی نبرده اند، ولی وجود اینها در هر موجودیکه عمل و کار او عاقلانه است از آنچه بوسیله حواس ظاهر درک میشود آشکار تر است، و آنچه در برخورد با هر شخص انسان اول متوجه میشود، دانستن اندازه قدرت و شعور او است، تمام اینها را از راه دقت در سخن و عمل و حرکت، پس از درک کردن زنده بودن او تشخیص میدهد، پس در هر کار و عمل آشکارتر از هر چیز علم و قدرت و اراده میباشد.

در سراسر جهان که بنگریم آنچه آشکارتر از هر چیزی است علم و قدرت است چون در هر موجود کوچک و بزرگ عالم، کار عاقلانه را پیش از هر چیزی انسان می یابد یعنی پیش از آنکه بفهمیم تر کیب و عناصر و مواد آن چیست و چه قدر است می فهمیم که کار و عمل منظم است، باینجهت دانشمندان خدا شناس میگویند وجود خدا یعنی قدرت و علم و اراده حکیمانه، از هر چیزی آشکارتر است، و میگویند مخفی بودن وجود حق از زیادی ظهور اوست، چون هر چه را انسان درک می کند بقایسه و مقابله است. مثلا هوا موجودیست که زندگی هر زنده ای بواسطه اوست ولی شناختن وجود او بواسطه کم و بیش شدن یادیدن حرکت گیاهها و خاشاک است، بیشتر مردم در وقت آرامی جو متوجه وجود هوا نیستند. صحت را از این جهت انسان درک میکند که مرض مقابل آنست، و معنای آسایش و وجود آنرا پس از ناراحتی احساس می نماید

مردمیکه بمرض مبتلا نشده اند معنای صحت را درست نمی فهمند. یکی از بزرگان میگوید: صحت تاجی است بر سر، تندرستها، که آنرا فقط مرخصها میتوانند ببینند، مثال واضح تر از همه نور است، در حقیقت نور زیاد بحث شده ولی هنوز معلوم نشده که

نور چه حقیقتی است با آنکه وجود آن از هر چه آشکارتر است، زیرا نور خود ظاهر است و همه موجودات بواسطه او ظاهر میباشند، با آنکه وجود آن از همه موجودات آشکارتر است اگر تاریکی در مقابل آن نبود در وجود آن انسان تردید مینمود، اگر جهان یکسره روشن بود و آفتاب دیده نمیشد، یکی از مطالبیکه وقت و فکر انسان را جلب و مشغول مینمود ثابت کردن وجود نور بود، در این باره کتابها نوشته میشد و در اثبات و نفی آن دلایلیا انسان می آورد، و هر عقیده طرفدارانی پیدا مینمود، ولی غروب نمودن آفتاب و تاریک شدن جهان همیشه بانسان می فهماند و اعلام میکند که نور موجود است، و بیجهت بواسطه بحث در آن وقت خود را ضایع ننمائید: و از آن استفاده کنید:

شما در هر چه دقت کنید این قاعده را جاری می بینید که توجه بآن بواسطه مقایسه و مقاله است، و آنچه را توجه نداشته اید برای آنستکه آنرا با چیز دیگر نسنجیده اید و یا بمقابل آن بر نخورده اید.

میگویند اگر انسان مانند ماهی در دریا می زیست و از آب هیچ وقت بیرون نمی آید با همین عقل و شعور! در وجود آب تردید مینمود یا منکر وجود آن میشد، عموماً تشخیص خوبی ها و بدیها و خوشی ها و ناخوشی ها و زشتیها و زیباییها از روی همین قاعده است، سیری را انسان پس از گرسنگی میفهمد، و سلامتی را پس از ناخوشی، عزت را پس از ذلت، و معنای جود و شجاعت و خوی ملایم را پس از مقایسه با بغل و جبن و درشتی، زیبایی را پس از زشتی، بستی یکجامه را بواسطه مقایسه با مچد و بزرگی جامعه های دیگر، و سوابق حالات تاریخی آن.

پس اگر مقایسه از جهان برداشته شود انسان نه چیزی را می فهمد و نه امور جهان را احساس میکند، و نه زشت و زیبا و ملایمات و لذات را درک می کند.

باینجهت در سراسر جهان و شئون انسان مقایسه و تغییر و ضد و مقابل و بلندی و پستی وجود دارد، تا عقل ها و همت ها بفعالیت درآید و معنای زندگی را انسان متوجه شود.

موجودیکه نه مقابل دارد و نه ضد و نه با چیزی توان آنرا قیاس نمود، خدای عالم است، که جمله هستی ها از او است و او هستی از خود دارد (مانند نور که همه چیز از آن روشن است ولی روشنی او از خود است) و تمام زندگیها از او است، و او بنات خود زنده است، همه قدرت و نیروها از او است و او بنات خود نیرومند است، و سراسر جهان بر تو هستی و قدرت و اراده او است، چون در تمام عالم هستی و نظم و نیرو موجود است، مقابل و ضد ندارد، تا توان او را بمقابله شناخت و چون مانند چیزی نیست پس مقایسه برای او نیست، و چون بر هر چیزی محیط است پس با او احاطه فکر نمیتوان داشت، و چون نور وجود او آسمانها و زمین را فروزان نموده چشم ضعیف عقل برخ او نمیتواند نظر کند، باین جهت در عین آنکه از هر چیزی ظاهرتر است بر عقل ها پوشیده است و انسان گاهی در

وجود او دچار شك و تردید میگردد .

فلاسفه بزرگ برای بیدار کردن عقلها است که برای وجود حق دلیل آورده اند با آنکه دلیلی روشن تر از وجود حق در همه عالم نیست .

اینجا متناسب است گفتگویی که سقراط حکیم بزرگ یونان با شاگرد خود نموده بیاوریم ، آنگاه دلیل های دیگر حکما و دانشمندان را بطور اجمال تذکر دهیم .

سقراط شاگردی داشت بنام (اریستودیم) شنیده بود که او برای خدا قربانی نمی کند ، و بوسیله دعا و نماز باو تقرب نمیجوید ، در بعضی موارد هم این کارها را مسخره میکند . سقراط روزی از او پرسید : آیا کسانی هستند که در محکم کاری و مهارت مورد تعجب تو باشند ؟

شاگرد - آری

سقراط - نامهای آنها را بگو ؟

شاگرد - من در شعرهای تاریخی شیفته اشعار (هومیر) میباشم ، در شعرهای حماسی (میلاتید) من را بطرب می آرد ، و در مرثیه سرائی (سفوکل) بسیار متأثرم مینماید ، در مجسمه سازی کارهای (پولیکلیت) چشم من را خیره میکند ، در نقاشی تابلوهای (زوکسیس) برای من بهت آور است .

سقراط - بگو بدانم از کار کدام يك بیشتر در تعجب می باشی ؟ از کار کسانی که مجسمه های بی شعور و بی حرکت میسازند ، یا کار کسانی که موجودات زنده که از ادراک و شعور بهره مند هستند ؟

شاگرد - بعضی سوگند آنچه بیشتر مورد تعجب است کار کسانی است که موجودات بهره مند از زندگی میسازند ، ولی اگر این موجودات نتیجه تصادف نباشد!؟ و در واقع حکمت و اراده آنها را ساخته باشد ؟

سقراط - اگر ساخته های مختلفی را بتو نشان دهند که منافع بعضی مخفی باشد ، و بعضی دارای منفعت های ظاهر و حکمت های باهری باشند در نظر تو کدام يك را در گمان خود نتیجه اتفاق و تصادف میدانی ، و کدام يك را نتیجه عقل و حکمت ؟

شاگرد - بدیهی است در نزد عقل ، که باید بگوئیم آنکه حکمتش در وجود آشکارتر است و منفعت واضع در نظام عالم دارد ، کار عقل و حکمت است .

سقراط - آیا با من دقت نمیکنی ؟ آنکس که انسان را آفریده و اعضای آن را منظم قرار داده و باو عضوهای عطا نموده که هر کدام برای منفعت مخصوصی است و فائده و اسراری در بردارد ، و اجزاء و جهازاتی همراه آن نموده که بواسطه آنها احساس میکند و شعور دارد ، و باو دو چشم داده تا محسوسات را بنگرد ، و دو گوش داده تا صوتها را بشنود ، اگر بینی برای مایه بود چگونه بوهای خوش را درک میگردیم ؟ اگر حس ذائقه

ندیداشتم چطور بزه‌های شیرین و غیر آن بهره‌مند می‌گشتیم؟ آیا نمی‌نگری در برهانه‌های تدبیر و حکمت؟ که چون چشم ضعیف است برای آن پلک و مژه قرار داده شده که وقت احتیاج باز بسته شود و تمام شب را وقت خواب بسته باشد، و مژه‌ها مانند غربال قرار داده شده تا از خاشاک و غبار محفوظ باشد، و ابروان را چون ناودان قرار داده تا عرق را که از سر سرازیر می‌شود رد کند و سایه بان چشم باشد و گوش را بیجا بیچ قرار داده تا از اصوات خسته نشود، و بجمیع حیوانات دندانهای بیشین داده برای قطع کردن غذا و دندانهای جانبی برای جویدن. دهان که باید غذا در آن وارد شود در مقابل چشمها و بینی قرار داده شده و اعضاییکه مواد کثیف را دفع میکند از منظر انسان و نزدیکی عضوهای ریسه دور قرار داده، آیا در برابر این کارها که دلالت بر حکمت و تدبیر دارد باز خود را مردد می‌بینی؟ و نمیدانی که آنرا بتصادف یا اتفاق نسبت دهی یا بعلم و حکمت؟!؟
دنباله گفتگوی سقراط را بشاگرد خود در گفتار بعد می‌شنوید. همه را بخدا می‌سپارم.

شب یکشنبه ۳۰ فروردین ۲۶ مطابق ۲۸ جمادی الاول (۲۲)

سقراط - درست دقت کن در میل غربی طبیع برای تکثیر نسل و محبت و عواطف مادرها برای پذیرائی و پرستاری اولاد، و عواطف و محبت برای زندگی و فرار از مرگ که در نوزادها میباشد:

سپس سقراط گفت: آیا گمان میکنی فقط تو تنها از عقل و حکمت و علم بهره‌مند می‌باشی و در همه سراسر این عالم بزرگ عقل و حکمتی نیست؟ با آنکه اگر تو در زمین پهناور بنگری و آنرا با خودت قیاس کنی متوجه میشوی که جسم تو نسبت بزمین بسیار کوچک و ناچیز است، و وطوبتی که بیکر تو از آن ترکیب یافته نسبت باین دریاهای بزرگ بحساب نمی‌آید، و عضوهاییکه بدن تو از آن ساخته شده نسبت باین توده‌های عظیم قابل نظر نیست، با همه اینها گمان میکنی تو تنها عقل و ادراک را در عالم ربوده‌ئی و آنرا بخود اختصاص داده‌ی و همه این عوالم و موجودات غیر متناهی در عظمت و عدد، با نظام بدیع خود با اتفاق بر با شده و بهره از عقل و حکمت در آن نیست؟!

شاگرد - آری بحق سوگند من منکر اینها هستم، چون سازنده این عجایب را بچشم نمی‌

بینم اما ضعیفان

سقراط - توفس و عقلى كه مدبر بدن ت مى باشد با چشم نى بينى ، پس بنا بگفته خودت بايد بتوانى بگوئى همه كارها بى عقل و رويه از تو صادر ميشود و از روى تصادف و اتفاق است .

شاگرد - من دستگاه لاهوت را كوچك نى بندارم و تصور ميكنم شان آن از احتياج بعبادت من اجل باشد .

سقراط - چطور است كه شان آنرا در عنايت و لطف بنمود اجل نيميدانى بنسابر اين بايد آنرا محترم بدانى و وظيفه عبوديت را نسبت باو انجام دهى (تا آنجا كه ميگويد :) چگونه گمان ميكنى كه دستگاه خدايى عنايت بمخلوقات ندارد با آنكه متوجهى كه در ميان همه حيوانات انسان را بايستادن بالاى دوبا تخصيص داده تا براى او نظر كردن بدور ترين نقاط و جهات مختلف آسان باشد ، و بموجودات بالاى سر خود بنگرد و تأمل كند ولى بحيواناتيكه رو بزمين هستند فقط پاهائى داده كه فراخور احتياجشان مكان خود را تغيير دهند ، بانسان دستهاى عطا كرده كه بواسطه آن بزرگترين اعمال را انجام ميدهد ، تا بوسيله اين آلات خود را از همه چنينه گان سعادت مند تر گرداند ، مينگرى : كه همه حيوانات زبان دارند ولى زبان انسان بواسطه حر كات گوناگون اصوات مختلف ظاهر ميسازد تا خوب اندیشه هاى درونى خود را اظهار نمايد .

تا آنجا كه ميگويد : خالق توانا عنايتش محدود بجسم انسان نيست بلكه روح انسان را كه مقصود ذاتى او است بر كاملترين صفات ابداع نموده ، كدام يك از حيوانات چنين قدرت فكري دارند كه بموجود لاهوت بى برند و بآفت دستگاه مقتدر بگه اين اجسام آسمانى را باين وضع و نظام شگفت پديد آورده متوجه شوند ؟ ؛ بگو بدانم كدام يك از چنينه گان عالم سواى انسان آنقدر عقلش ميتواند بالا رود كه با خدا بوسيله عبادت و خضوع مربوط شود ؟ كدام روح است كه مانند روح انسانى باشد كه بتواند باتمام عوارض ارگرسنگى و تشنگى و سرما و گرما دفاع كند و آسيبهاى مرض را با تهييه دواها بر طرف نمايد و ضعف قوارا بانواع ورزشها جبران كند ، و همواره براى رسيدن بمقامات علمى و كشف مجهولات بكوشد ، و آنچه در مدت هاى طولانى شنيده و ديده و دانسته با اندك تأملى بياد آورد ؟ آيا پرواضح نيست كه افراد انسان بين انواع حيوان مانند موجودات آسمانى است از جهت برترى جسمى و روحى ؟ چطور فكر ميكنى ؟ مثلا اگر انسان در پيكر گاو با عقل آدمى آفريده ميشد آيا ميتوانست آنچه از اعمال اندیشه ميكند در خارج وجود دهد ؟ از طرف ديگر اگر حيواناتى مانند ما دست داشتند بدون عقل مناسب با آن ، چه بهره مندى از چنين دستى داشتند ؟ تو اى موجود عجيبى كه هر دو نعمت بتو عطا شده و در جسم و روح تو لطف متناسبى بكار برده شده گمان ميكنى لاهوت بشان تو اعتنائى ننموده و باتو سروكارى ندارد ؟ او از دليل هاى كسبى كه براى قانس نمودن تو لازم است چه

فرو گذار کرده ؟

اینجا شاگرد جوابی گفت که سقراط را وادار نمود تا از راه دیگر سخن گوید گفت: بنابراین خوب بود لاهوت بمن خبر میداد که چه چیزهایی را باید بجا آرم و چه چیزهایی را می باید ترك كنم چنانكه تو ادعا میکنی كه بسوی تو خبر فرستاده .

سقراط گفت : وقتیکه آتنی ها در کارهای مهم بالا هوت استخاره و مشورت کرده و مورد خطاب واقع شدند، تو گمان میکنی با آنها مورد خطاب نبودی ؟ تو خیال میکنی وقتی خداوند مکنونات اراده خود را بسواسطه معجزات و آیات برای یونانیان و همه جهانیان آشکار کرد در آن میان تورا فراموش کرد ؟ گمان میکنی لاهوت در اعماق فطرت انسان عقیده قدرت بر کارهای خیر و شر را قرار داده ولی باوقدرت عملی کردن این عقیده را نداده ؟ چطور تصور میکنی آیا در تمام این قرون متوالی همه مردم فریب خورده اند و تا امروز مستعثر نشده اند که فریب خورده هستند ؟ مگر نمی بینی که قدیمترین و محکمترین تأسیسات انسان و بزرگترین مملکتها و ملل همانها هستند که بدین و اعتقاد بخدا پابرجا میباشند ، و مشعشع ترین قرون از حیث معرفت و اخلاق و آسایش قرنهایی است که مردم بتقوا و اطاعت صحیح پابند بوده اند ، رفیق عزیز من : بدانکه کمال روح تو آنستکه تسلط تمام برجسمت داشته باشد و آنطور که میخواهد بدن را تدبیر و اداره کند ، همینطور حکمت محیط بعالم دارای اراده و قدرت نافذ در همه عالمست ، آیا صحیح است که چشم انداز تو تادورترین نقاط باشد ، ولی نظر خداوند بجزمله مخلوقات احاطه نداشته باشد ؟! آیا تصور میشود که روح تو در آن واحد وقایع اینجا و مصر و صقلیه را بیاندیشد ، و علم الهی بجهه موجودات در آن واحد محیط نباشد ؟

آری تو وقتیکه بدانی در میان مردم کسانی هستند که کار خوب تورا تلافی کنند باندیشه کار خوب خواهی بر آمد ، آنوقتیکه بدانی از مردم کسانی هستند که جزای خیر بتو میدهند بفکر خدمت بتخلق خواهی بود ، وقتیکه بدانی در میان مردم صاحبان رأی و بصیرت هستند ، بامردم در مشکلات مشورت مینمائی ، همینطور آنوقت میتوانی از عهده وظایف بندگی خوب بر آئی که بدانی تاچه اندازه خداوند مکنونات خاطر تورا کشف مینماید ، آنگاه است که باید بحقیقت و عظمت صفات خداوند بزرگ ، شنوا و بینا، که بهر چیزی محیط است و بر هر چیز تسلط تام دارد معتقد شوی ؟!

تا اینجا قسمت مهم گفتگوی سقراط با اریستودیم تمام شد ، شما شنوندگان محترم اگر خوب دقت نموده باشید متوجه شدید که چون اریستودیم در اثر تبلیغات سوفسطائیه و مادیین دچار شك و تحیر شده بود و عبادت نمیکرد و تقرب بخدا نمی جست بلکه مردمی را که باین کارها مشغول بودند مسخره مینمود ، سقراط مسانند پیغمبری با منطق ساده و محکم او را نجات داد ، از اول میل او را بدست آورد که بچه چیزهایی شیفته

است ، معلوم شد بجهت‌ها و تابلوهای نقاشی و شعر علاقه دارد، پس از آن از او پرسید که در میان اینها چه قسم آن بیشتر دلالت بر عقل و دقت شعور دارد ، شاگرد اقرار کرد که هر اثریکه دقت صنع و لطافت در آن بیشتر باشد بر عقل و دقت شعور بهتر دلالت می‌نماید، و همچنین هر کدام که منفعت در آن ظاهرتر باشد ، و علاوه بر اینها حرکت و عقل در آن باشد دلالتش بر عقل و ادراک سازنده هویدا تر است ، در اینجا سقراط او را ملزم کرد باین قرار که هیچ مصنوعی از موجودات این عالم از انسان دقیق‌تر نیست و لطافت‌هاییکه در پیکر انسان بکار برده شده شرح داد پس از آن غرائز و میول انسان و نتایج آنرا بیسان کرد پس از آن گفت که دلالت اینها بر عقل و شعور از هر مصنوعی بیشتر است ، بعد گفت این چه غرور است ؟ ! تو که نسبت باین عالم بزرگ، موجود ناچیزی می‌باشی ، خود را صاحب عقل و شعور میدانی ، ولی جهان بزرگ را از عقل عاری می‌پنداری ؟ ! اینجا شاگرد عذر خود را این قرارداد که من صاحبان مصنوعات بشری را می‌بینم ولی صاحب این موجودات را با چشم نمی‌بینم، سقراط گفت : اگر هر چه را نبینی دلیل بر تصادف است پس چون عقل و شعور خود را نمی‌بینی باید کارهای خودت را هم از روی تصادف و اتفاق بدانی ، اینجا شاگرد چاره جز اقرار نداشت ولی عذرش این شد که خداوند بزرگ نظری بعبادت من ناچیز ندارد ، سقراط گفت : بهمانقدر که بساختمان دقیق تو نظر دارد ببندهای توهم متوجه است ، بعد از آن سقراط شرحی درباره دقت و لطافت ساختمان جسم و قوای باطنی و ظاهری انسان بیان کرد ، در اینجا شاگرد شبهه دیگری پیش آورد که چرا وظائف من را خدا بخودم گوشزد نمیکند ، سقراط جواب گفت که از چند راه خدا باتوسخن میگوید یکی آنکه خداوند بوسیله الهام و نمایاندن راه‌های خیر در پیش آمدهای مهم ، اشخاص و ملل را بتخیر و شر متوجه مینماید ، توهم جزء عموم مردم می‌باشی ، دیگر از راه معجزات و آیات که در خلقت است ، سوم از راه فطرت انسان است که مترجم مقاصد خداوند میباشد و راه خیر و شر و سعادت و شقاوت را نشان میدهد ، و برهانهای تاریخی هم این میل فطری را که بخداپرستی و تقوا و کارهای نیک متوجه است ثابت میکند ، آیامسکن است در تمام این قرون گذشته انسان فریب خورده باشد و همیشه در اشتباه بوده و خواهد بود ؟ ! شواهد تاریخی مترجم دیگر پروردگار و زبان رسای حق است که میگوید : همیشه بهترین ملل و قوی‌ترین اجتماعات در سایه تقوا و خداپرستی بوجود آمده و هر وقت توجه باین وظائف کم شده بنیان اجتماع سست گردیده .

اینست نمونه از منطق سقراط حکیم یونان که در دوهزار و پانصد سال پیش القاء شده ، چون منطق حق است تغییر روزگار آنرا کهنه نکرده و امروز مانند فکر نو و روش تازه شما آنرا می‌شنوید و از آن بهره‌مند میشوید .
 همه در بنه حق باشید .

درباره خداشناسی چند مطلب را تا بحال ذکر نمودیم -
اول آنکه خداشناسی فطریست و در درخواستها و قضاوتهای فطرت مانند قوانین طبیعت، اشتباه و غلط نیست.

دوم - اشتباه و غلط از تأثیرات محیط و تقلید و توارث و معلومات ناقص است که فطرت را از مسیر خود باز می‌دارد و محیط روح را محدود می‌نماید، به همین جهت وجود مبدء را همه اقرار دارند ولی در مرحله تشخیص اختلاف پیش می‌آید باین مناسبت داستان قهوه‌خانه سوره را آوردم.

سوم - وجود حق آشکارتر از هر موجودی است ولی شناختن موجودات دیگر بوسیله مقایسه و مقابله است و چون وجود حق را مقابل نیست و بجزئی نمیتوان او را قیاس نمود، باین جهت اشتباه پیش می‌آید و برای عموم راه شناسائی خدا تفکر در آثار و توجه با دراکات فطری است، باین مناسبت گفتگوی سقراط را با سرمد مادی برای شما ترجمه کردم.

فلا بعضی از مطالب اعتقادیرا در ضمن سئولات و گفتگو بیان میکنیم تا بیاری خداوند پاره اشکالات و اشتباهاتی که در فکر بعضی جای گرفته، از میان برود و پرا کندگی اعتقادی کم شود و هدف دین مشخص گردد، انشاءالله تعالی. قسمتی از این گفتگوها و پرسشها و جوابها آنطور ذکر میشود که پیش آمده قسمتی هم زبانهال و منطبق عمل بعضی مردم است، سئوال و جواب بین يك جوان دانشجو و يك مرد روحانی است جوان دانشجو فرزند مرد کاسب متوسطی است، این مرد کاسب زندگانی منظمی دارد زیرا که گرفتار مسئولیتها و محدودیتها و رقابت‌های اداری نیست، و از اضطرابها و بحرانیاتی که سرمایه‌داران مهم دچار آن هستند آسوده است، نه گرفتار فقریست که روح و اخلاقش را زبون و فرسوده کند و نه ثروت زیاد که مست و مغرورش نماید، آنقدر که از معنای دین فهمیده و توانائی دارد و ظایف شرعی خود را انجام میدهد، در محیط خانه و خانواده اش نوایمان و آرامی و صمیمیت مشاهده میشود، برنامه زندگیش منظم است در موقع خود عبادت میکند، و در ساعاتی معین بکسب مشغول است و در وقت معین استراحت می‌نماید، و از سرپرستی و تربیت و نصیحت فرزندان خود غفلت نمیکند، مرد وزن و فرزندان این شخص همه بیکدیگر اطمینان دارند، و هر کدام در کار خود مستقل میباشند، پسر بزرگشان همین جوان دانش‌آموز است که بواسطه تربیت خانوادگی در اول دوره تحصیلی در مجالس

دین و مذاکره قرآن و بحث عقاید حاضر می‌شده ، با آنکه دینداری خانواده‌اش را محترم می‌شمرد ولی چون بامحیط مدرسه و افکار مختلف آشنا شد در جستجو برآمد که عقاید و احکام را بادلایل و بقول خودش با فلسفه بفهمد ، چون دوره متوسطه‌اش تمام شد بدانشکده حقوق وارد شد ، مدتی هم در مدرسه سپهسالار به درس فقه و شرایع حاضر می‌شد ، پس از آنکه در کشور دستجات مختلف و افکار گوناگون سیاسی پیدا شد این جوان را مدت‌ها ندیدیم و در اجتماعات دینی حاضر نمی‌شد تا چند ماه پیش خدمتشان رسیدیم دیدم تا اندازه روحیه اش عوض شده ، در بین ما گفتگوهائی پیش آمد که خلاصه آنرا بنام دانشجو و روحانی عرض می‌کنم .

دانشجو - من همیشه مایلم از محضر شما استفاده کنم ولی علاوه بر تحصیل بکارهای مهمی مشغول هستیم که البته شما هم بکارهای مراضی و خرسندی .

روحانی - من چون بشما علاقمند هستم و همیشه سعادت شما را میخواهم اگر کارهائی است که در پیشرفت آن بتوانم بشما کمک کنم هیچ مضایقه ندارم .

دانشجو - ما باعده از جوانان تحصیل کرده که سوابق بدو آلوده گی ندارند با هم اجتماعاتی داریم و مشغول تنظیم مرامنامه و برنامه هستیم و امتیاز روزنامه هم گرفته ایم که بنظر شما خواهد رسید و چند شماره آن بیرون آمده و میخواهیم به مملکت خدمت کنیم .

روحانی - اگر حقیقتاً میل دارید که باندازه تشخیص من بشما کمک کنم و بجائی برسید ، اول باید هدف شما روشن باشد چون می بینم عموم مردم پیوسته در تلاش و کوشش اند ولی هدف مشخصی ندارند ، هر روز صبح خیابانهای تهران از جمعیت موج میزند همه پیاده و سواره با شتاب در حرکتند ولی اگر از يك يك آنها پرسید برای چه میدوید و هدف شما چیست؟ در جواب شما معطل میمانند همین قدر میگویند ، فعلاً بگذارید بخارمان برسیم تا بعد فکر کنیم با آنکه کار برای رسیدن به هدف است و تا هدف فردی و اجتماعی روشن و مشخص نباشد هیچ کوششی بجائی نمیرسد ، چون هدف معلوم شد انسان همه اسباب و عوامل زندگی را برای رسیدن بآن استخدام میکند ولی اگر هدف معلوم نباشد انسان باید تسلیم مقدرات روزانه و اسباب و عوامل زندگی بشود . در مرحله دوم افراد يك يك جامعه آنوقت میتوانند پیشروند که پس از تشخیص هدف اختلاف نداشته باشند و لااقل در يك کلیاتی با هم توافق داشته باشند و جزئیات را در راه رسیدن به مقصود کلی مسکوت بگذارند ، و الا فعالیت‌های مختلف همه قوا را فلج و خنثی میکند .

قرآن کریم این موضوع را یکی از عذابها و هلاکتهای ملل رو با تقراض شمرده - که در اثر اختلاف قواشان مصروف خودشان میشود .

چون من بسعادت شما علاقمند هستم میخواهم از عمر خود نتیجه بگیرم و نام نیکی

از خود باقی گذارید و از سرمایه عمر و زمان استفاده کنید تا نزد خدا و وجدان خودتان سرفراز باشید، و اگر با خرتی متقدم هستید یا لاقط احتمال بودن آنرا میدهید سعادت اخروی را بدست آرید و دچار عذابهای ابدی نشوید، شما در اول زندگی هستید و هنوز راهی را طی نکرده‌اید یاراه کمی پیموده‌اید، لذا اگر باشتباه خود برخوردید برگشتن آسان است، پس خوب است عوض اینهمه بقول خودتان فعالیت قدری عمل اعضاء را تعطیل کنید و عقل را بکار برید و چون مقصود معلوم شد و راه بدست آمد آنوقت با کوشش بسیار کمتری امید است بمقصود شریفتان برسید.

حالا بفرمائید هدفتان از این اجتماعات چیست و راه رسیدن بآن کدام است؟
دانشجو - پس از تأملی گفت خلاصه هدف ما ترقی کشور و نجات ملت از فقر و بدبختی است و راه آنرا فعلا اینطور تشخیص داده‌ایم که باید منابع ثروت مملکت بکار افتد و بیرون آید و خیانت کارانی که نمی‌گذارند مملکت ترقی کند معرفی و رسوا کنیم تا جامعه آنهارا بشناسد و دستشان کوتاه شود.

روحانی - اما ترقی کشور و نجات از فقر و بدبختی بسیار هدف مقدسی است و همه کسانی که وارد کارهای اجتماعی میشوند میگویند مقصود ما همین است، ولی گمان میکنم فهمیدن معنای ترقی محتاج تأمل است چون اگر معنای آن بدیهی و واضح باشد همه باید بفهمند و اختلاف نداشته باشند با آنکه هر کسی ترقی را بکطور معنای میکند پس معلوم میشود معنای آن محتاج بفرست است، اما آنکه گفتید راه رسیدن به هدف استفاده و بیرون آوردن منابع ثروت است میگویم فعلا چرا مملکت ما از منابع ثروت استفاده نمیکند؟ البته خواهید گفت بآن رشد و لیاقت نرسیده پس پیش از همه باید مردم لایق تهیه و تربیت شود، و قبل از آن باید معنای لیاقت را فهمید و راهی برای ایجاد لیاقت فکر کرد. بعد گفتید یکی از راهها معرفی و رسوا کردن خائنین است، فعلا در این بحث نمیکنیم که خائن یعنی چه و آیا ممکن است شما در تشخیص خائن اشتباه کنید یا نه؟ ولی می‌برسم اولاً بطور خائن را بشناسیم و دیگر آنکه آیا این وظیفه را شما و رفقاتان تنها دارید یا دیگران هم دارند؟

دانشجو - خائنین را بسوابق اعمالشان تشخیص میدهیم و این وظیفه را همه دارند و بزرگترین راه صلاح همین است گمان میکنم محتاج ببحث نباشد.
روحانی - چون میزان شناختن خائن سوابق اعمالش میباشد آنهم بتشخیص مردم است پس هر که را مردم خائن تشخیص دادند بنظر شما وظیفه عموم معرفی کردن و رسوا کردن او است پس اگر شمارا هم کسی بخیانته معرفی کرد و بسوسيله مقالات رسوا کرد بتصدیق خودتان کار خوبی کرده؟

علاوه، نکته دیگری در کار است: این اشخاصیکه خائن میدانید عموماً مردمان

باهوش و درس خوانده ها هستند که باید توده را اداره کنند. البته این وظیفه مقدسی که برای راه اصلاح تشخیص داده اید و تکلیف همه را همین میدانید، متوقع نیستید که دیگران همان عده کسانی که شما بد میدانید بد بدانند و اگر غیر از آنها کسان دیگری را بدو خائن دانستند باید این وظیفه که معرفی کردن و رسوا کردن است انجام دهند، حالا فرض می کنیم هزار نفر مصلح در مملکت است که قلم بدست گرفته اند و زبانشان باز است برای اصلاح و معدل کسانی که هر کدام از این هزار نفر بتشخیص خودشان بدو خائن میدانند برای هر يك نفر بیست نفر است، پس شما اجازه میدهید که بیست هزار نفر از مردمان هدیر و کاردان مملکت بیدی و خیانت رسوا شوند.

پس در نوشته های خودتان سند رسمی میدهید که ما برای اداره اجتماع مردمان لایق و خوب نداریم، معنای این چیست؟ خیانتی از این بالاتر هست؟ و از شما میپرسم این کسانی که شما بدو خائن میدانید چون عضو يك مملکتی هستند، اگر بتوان آنها را اصلاح کرد آیا بهتر نیست؟ اگر شما اسب چموشی را بدهند که رام و قابل استفاده اش کنید، بوسیله زدن و فریاد کشیدن آیا اصلاح میشود؟ یا چموشتر میگردد؟ پس باز گشتیم بسخن اول خود که باید قیلابرای تهیه و تربیت اشخاص لایق و خوب، و اصلاح همان کسانی که شما بد میدانید راهی فکر کرد، این مطالبی است که بنظر من میرسد، میخواستم باشما بیبحث در امور عقیده مشغول شویم که وظیفه تخصصی خود را من در آن میدانم ولی این گفتگوها هم ب نتیجه نبود، اگر هر سوال و اشکالی درباره مطالب و مقاصد دین دارید من همیشه در دسترس شما هستم، و اگر برای تفریح و رفع خستگی هم شده گاه گاهی بماسر کشی کنید برای آمدن شما و امثال شما برای من هیچ تکلفی نیست. شما را بخدا می سپارم.

کتابخانه «تائین» کتابخانه روزگانه ما

شخصیت فکری و روحی دوست دانشجوی مسایکی است ولی نامها و قیافه های مختلف دارد، مدتی است مانند صورتهای خیال بدون مراعات زمان و حال بسر کشی ما می آید، از پشت کارش غورسندم و از صرف وقت برای جواب سئوالاتش ملول نی شوم، چون حاصل زندگانی راهمین میدانم، و حدیثی که از پیغمبر اکرم بیاد می آورم خستگی ام را کم میکند: پیغمبر صلی الله علیه و آله با میرالمومنین علی علیه السلام میفرمود: ای علی! اگر بوسیله تو یکنه هدایت شود از برای تو بهتر است از آنچه آفتاب بر او میتابد.

دانشجوی رفیق ما همتش بلنداست و مانند بعضی از محصلین هدفش تنها رسیدن بمقام نیست، طائر اندیشه اش بهیچ مقامی از مقامات دنیوی آشیان نمی‌گیرد، مقام را میخواهد برای آنکه نقشه و اندیشه‌های خود را عملی کند، چون تا اندازهٔ فعلا از اجتماعات ناامید و خسته شده بکسره سرگرم مطالعه کتابها و مذاکرات درباره عقاید میباشد، میکوشد تا معنای زندگی را بفهمد و میخواهد بهره ایمان میآورد استوار باشد و تکلیفش برای همیشه زندگی روشن شود و از سرمایه عمر بدون لغزش استفاده کند، ولی با همه این فضائل که در او سراغ دارم خیالات و افکار و روش اجتماع در فطرت متحرک و بی‌رنکش تأثیر نموده همان لغات رایج میان گویندگان و نویسندگان را بدون تأمل و دقت در معنا و مفهومش، استعمال میکند، کلمات تمدن، ترقی، اصلاحات، ملیت، آزادی، در سخنانش زیاد است، ولی چون تعصب خشک ندارد و متوجه است که هر چیزی را باید درست فهمید با کمی بحث اقرار میکند که درست مفهوم لغت را تصور نکرده و بقول علماء تعریف جامع و مانع آنرا نمیداند،

بهر حال پس از چند جمله مذاکرات مفصل، در آخر پرسید پس تکلیف عموم خصوص جوانها چیست؟ گفتم یکی از رفقای فاضل من داستانی را که اثر قلمی یکی از نویسندگان خارجی است با دقت خوانده بود و آنچه در خاطر داشت برای ما نقل میکرد که هر قسمت آن دارای نکات علمی و اخلاقی برجسته است، این داستان برخلاف بیشتر داستانهای خارجی است که در مملکت ما ترجمه یا تقلید میشود و میان مردم منتشر میکنند بعضی از نویسندگان گویا بی‌مان و عهدی با معبودهای خود دارند که بهر وسیله که ممکن است آتش شہوات و غرائز بستر را مشتعل تر کنند تا هر چه از ایمان و تقوی و عفت باقیمانده بکسره بسوزانند و نور ضیفی هم از فضائل روشنی ندهد !!

قطعه از آن داستان که خاطر مرا جلب کرده برای شما نقل میکنم شاید جواب شما از آن استفاده شود، میگوید چند نفر اشخاص فنی با اتفاق یکتن مهندس ریاضیات و هیت، بوسیله یک نوع مرکب هوایی که بالون میتامند، مسافرت نمودند در اقیانوس بزرگ مرکبشان سقوط کرد با کوشش زیاد خود را بجزیره ای رساندند ولی رفیق مهندس خود را گم کردند، هر کدام از آنها در آن سرزمین مجهول بکاری مشغول شدند، یکی در جستجوی مواد غذایی بود، دیگری برای تهیه آتش و دفع سرما تلاش میکرد، و آن دیگر میکوشید که از سنگ و چوب پناه گاهی بسازد،

در این میان سگی که همراه داشتند آنها را بکاری هدایت کرد نزدیک غار جای پای انسانی را دیدند چون بدرون غار رفتند رفیق مهندس خود را دیدند که بواسطه تعب و گرسنگی از هوش رفته، چون بهوش آمد با آهنگ ضعیفش گفت: پیش از هر کاری تحقیق کنید تا بدانیم این سرزمین قطعه است یا جزیره و اگر قطعه است از کدام قطعه های زمین

است و اگر جزیره است آیا معمور است یا غیر معمور؟ چون تا معلوم نشود در کجا هستیم تکلیف ما از حیث غذا و مسکن و مدت اقامت معلوم نمیشود و نمیدانیم برای چه و تا چه حد باید بکوشیم؟ اگر معلوم شد قطعه است و معلوم شد از چه قطعه است یکنوع تکلیف داریم، اگر معلوم شد جزیره معمور است تکلیف ما طور دیگر است، و اگر جزیره غیر معمور باشد وظیفه جداگانه داریم، فعلاً باید بکوشیم تا به هدایت آفتاب و آثار جوی این سرزمین را بشناسیم و چون شب فرا رسید مراقب طلوع و غروب و مواضع ستارگان باشیم:

این چند نفر بر راهنمایی ریاضی دان پس از استراحت کمی و رفع خستگی با هم تشریح مساعی کردند، تا خط نصف النهار را بدست آوردند، و از روی آن فهمیدند در جزیره غیر معموره هستند پس از آن با اختراع وسائل علمی غذا و آتش تهیه کردند و بزندانهای خود سرو صورتی دادند.

مقصود من از بیان این قسمت از داستان، تذکر باین قطعه آخر است. رفیق دانشجوی من: پرسیدی تکلیف چیست؟ اگر ما بشناسیم درجه عالمی بسر میبریم و سیر زندگانی بکجا میانجامد؟ تکلیف از روی آن معلوم میشود، باید بدانیم ما چه ارتباطی با عالم بزرگ داریم و وسیله ربط ما چیست؟ آیا جزئی از آن هستیم یا مستقیم؟ این مطلب واضح است که مملکت ما جزئی از زمین است و زمین ما جزء کوچکی از این عالم است؛ بنابراین من بر عکس شما فکر میکنم ما اول مولود این عالم بزرگیم و بعد مولود زمین هستیم و پس از آن مولود این آب و خاکیم و نسبت به هر قسمت و وظائف مخصوص داریم، پس در مرحله اول خانه و وطن ما همه عالم است، بنابراین اول باید بفهمیم این خانه صاحبی دارد یا نه؟ اگر صاحبی دارد دارای چه اوصافی است و وسیله آشنائی با او چیست؟ پس از آن باید بفهمیم که برای چه آفریده شده ایم و مسیر ما بکجا است، آیا عمر ما همین عمر طبیعی که میان شصت و هفتاد سال است مییاشد؟ اگر تازه بآن قدر از عمر برسیم بیشتر آن بقواب و مستی و بیهوشی و ابتلاآت باید مصرف شود، شما درست فکر کنید: این لذتهائی که جان و شرافت و همه چیز را صرف آن میکنیم چه قدر است اگر فرضاً هفتاد سال عمر کردیم و همه گونه و مسائل تعیش هم فراهم شد محصل آن آیا بیش از چند ساعتی است!! باید پس از شناختن صاحب این خانه بفهمیم آیا زندگی همین است و عمر همینقدر است یا عمر بیشتر و زندگانی طولانتری در پیش است، که سراسر عمر دنیا در برابر آن چون چشم بهمزدنی است، این دو مطلب را باید باتکاء عقل آزاد و بدون تعصب خوب بفهمیم:

در اینگونه چیزها عصبیت و تقلید جایز نیست چون اینها اساس و اصل زندگی و پایه دیگر معتقدات است، و هر کس که برای وجود خود قدر و قیمتی معتقد است پیش از هر چیز باید این مسائل اساسی را حل کند، بعد بکارها و وظائف دیگر بپردازد.

دانشجو گفت: این مطالب بسیار مهم است، من هر وقت از غوغای اجتماع بیرون هستم و اندیشه‌ام را خیالات سود و زیان زندگی راحت میگذارد خصوص وقتیکه در کوهستانها و بیابانها میروم و از شهر طهران دور میشوم و عالم بی پایان در خیالم سایه میاندازد و اینهمه ساختمانها و کاخها پیش چشمم در برابر جهان بزرگ کوچک میشود، و مردمی را می بینم که در میان هوای آلوده و گرد و غبار برای بدست آوردن پولی و مقامی بسر و دوش یکدیگر بالا میروند، و حسدها و کینه ها در درون سینه شان مشتعل است، و برای رسیدن بآرزو ها تشنه خون یکدیگرند، این زندگی برایم کوچک میشود و فکر این مسائل بزرگ در وجدانم زنده میگردد، باین جهت فعلا یکسره متوجهم که تکلیف خود را روشن کنم و بفهمم چه باید کرد ولی نمیدانم متوجه هستی؟ که امروز منطق مادی قوی شده و اسباب ناراحتی خیال خیلی از جوانان که از منطق دین دورند گردیده گفتم، برداشت اول سخنت من را حرکت داد و نزدیک بود با هم پرواز کنیم ولی جمله آخر شما مثل این بود که ناگهان از بلندی رهسایم کردی، چون معلوم است این جمله را بی کم و بیش و نسنجیده از زبان دیگران نقل نمودید برای آنکه خیال نکنی من از روی عصیبت میگویم توضیح میدهم: کلمه منطق نام علمی است که بوسیله آموختن و بکار بردن آن انسان از اشتباه در فکر محفوظ میماند و فعلا اصطلاح شده کلمه منطق را بپرهان و دلیل میگویند زیرا که هر قدر مقدمات دلیل محکمتر و قویتر باشد نتیجه محکمتر خواهد بود، این معنای صحیح منطق است، اما آنکه گفتید منطق مادی اگر مقصود دانش های طبیعی است کسی در قدرت و قوت آن شکنی ندارد، و اگر مقصود نتیجه هائی است که منکرین معنویات و روحیات از آن میخواهند بگیرند، نتایج آنها هیچ ربطی با قدرت و پیشرفت علوم طبیعی ندارد، اینها هنوز کتاب واضح و صریحی برای مدعای خود ندارند. میکروب مادیگری چهار هزار سال است تقریباً ظهور کرده و مبداء آن از یونان و بعد در ایران بوده، آیا کتابی از آنها سراغ دارید که در آن از مقدمات خود نتیجه گرفته باشند که مثلا خدا و معاد نیست؟ کتابهای اینها فقط مشتق جمله های بی ارتباط با یکدیگر و مقداری شك و احتمال است، آیا شك و احتمال را کسی منطق مینامد؟! شك و احتمال منطق نیست بلکه بی منطقی است.

اما آنکه گفتید قوی شده، جای کلمه قوی بگوئید شیوع یافته آنها در میان بعضی ملل که مقتضیات محیط، شیوع آنها را ایجاد میکند، بعد از این برای شما از روی برهان های تاریخی ثابت میکنم که مانند همه میکروب ها میکروب مادیگری در بعضی مزاج های مستعد تکوین میشود، و محیط های اجتماعی گاهی آماده شیوع آن میگردد ولی مانند عموم امراض چون بر خلاف قوانین طبیعت است دوام و بقائی ندارد، دو مرتبه در کمیز گاه های خود پنهان میشود، شما اگر میخواهید دور

متوجه باشید که همیشه فکر مادیگری در محیط لامنتقی نشو و نما مینماید، یعنی محیطیکه وجود عقل و منطق را مزاحم مقاصد و آمال و شهوات غیر قانونی خود تشخصیم دهد اندیشه بی دینی و مادیگری فعالیت میکند، مثلاً این فکر در افراد و اجتماعاتیکه بخواهند از شهوات کاملاً خود را سیر کنند و هیچ احساس مسئولیت در برابر خود نداشته باشند، یا بقول حکماء شهوات پست بامستی و افسار گسیخته گی بخواهد بتاخت و تاز در آید و عقل را خاموش بدارد و محیط روح بکسره تاریک و ظلمانی شود، در چنین تاریکی بخیال منکر شدن خدا و معاد بلکه هر فضیلت میافتد، حتی شرافت و عفت را در آن حال جزء موهومات می بندارد، و جز رسیدن بآرزوهای خود هر حقی را باطل گمان میکند، همینطور در محیطیکه قدرت های شخصی بدون مزاحمت بخواهد پیش برود و در افکار و اندیشه های جامعه بدون مانع نفوذ کند، اول مزاحمتی که بآن برمیخورد ایمان و پابند بودن عموم بفضائل است، باینجهت باید اول این سد های محکم را درهم بشکنند و محیط بی دینی و شهوترانی فراهم کند تا مردم را وسیله پیشرفت آرزوهای خود قرار دهد، این محیط محیط لامنتقی است!! درست در مطلب من رفیق دانشجو فکر کن: اگر اشتباهی در عرایض باشد تذکر بده: این دو نوع محیط محیط پیشرفت و شیوع بی دینی یا بقول شما مادیگریست، رای رشد و نمو امراض روحی و اخلاقی محیط های دیگری هم هست: چون فعلاً شب گذشته این جمله را در خاطر خود جای بده و در اطراف آن دقت کن: تا بعد بکدیگر را ملاقات کنیم شما را بخدا میسپارم.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

(۲۵)

شب پنجشنبه ۱۰ اردیبهشت - ۹۶۲۶۲

دانشجو گفت - من فعلاً هیچ اندیشه ندارم جز آنکه ایمان خود را کامل و استوار گردانم، چون خوب متوجه شده‌ام که همه لغزشهای گذشته و اشتباهات من بواسطه سستی ایمان بوده و کوچکترین لغزشهای اخلاقی خود را بهمین علت میدانم، بارها پیش آمده با اشخاصی مواجه شده‌ام که نه حق خدمت بر جامعه و من داشته‌اند و نه دارای فضل و علمی بوده‌اند، فقط برای آنکه دارای مال و قدرت هستند من در برابرشان کوچک شده‌ام و برخلاف عقیده خود آنها را ستوده‌ام پس از آن مدت‌ها وجدانم من را ملامت کرده و پیش خود کوچک بوده‌ام، فعلاً متوجه شده‌ام که این گناه و هزاران گناهان کبیره...

آثار بی‌ایمانی و سستی عقیده است من خوب تشخیص داده‌ام که اگر عقیده‌ام بخدای یگانه قادر حکیم و مهربان کامل شود از بندگی هزار ها خدایان پرتوقع که برای خود ساخته‌ام آسوده می‌شوم ، اینها که بخداوند عالم معتقد نیستند بساید بارکش انواعی از غولان بیابان شوند ، بوسیله خداشناسی میزان حق و باطل و دوستی و دشمنی و معنای زندگانی معلوم میشود ، بعد از خداشناسی فهمیدن راستی پیغمبران و درستی احکام آنها، و پایان کار زندگانی را بآسانی میتوان فهمید .

روحانی - تشخیص شما صحیح است چون شرك و ماده پرستی گوهر ذات انسانرا فاسد میکند و از آثار شوم آن فساد اخلاق و جسم و اجتماع است ، باین جهت اول دعوت پیغمبران بخداشناسی و توحید بوده ، زیرا اگر مردم از گرفتاری شرك نجات یابند فطرتشان آزاد میگردد ، و عقلمها بجنیش میآید ، سراسر آیات قرآن درباره خداشناسی و راه علاج شرك و کفر و نفاق است ، قرآن تمام حقایق طبیعی و تاریخی و قانونی را با نظر خداشناسی معرفی میکند ، تا یکنفر مسلمان قرآنی همه عالمرا با نور خدا به بیند و آنچه مینگرد با مینشود با میانیدشد با نظر خدائی باشد ، تا عوامل شرك و کفر در روح او رخنه نماید ، پس همانطور که متوجه شده‌اید اگر کسی سعادت خود رامیجوید باید اول ، ایمان بخدا و توحید را تکمیل کند .

دانشجو - در مذاکرات سابق نکته‌ای را تذکر دادید که مسافت‌ها راه‌من رانزدیک کرده و پرده‌ئی از مقابل چشم من برداشت و هر چه این مدت فکر کردم بدرستی آن بیشتر پی بردم ، گفتید بی دینی و ماده پرستی در محیط بی منطقی ظهور مینماید و آن محیط آزادی‌جوئی از هر مسئولیت و قانونی است ، چون تا بحال آنچه نوشته‌ها و کتابهای آنها را دیده‌ام غیر از شك و تردید چیزی بدستم نیامده ، و با هر کس که خود را بدین و خداپرستی معتقد نمایند بر خوردم فهمیدم که اول تصمیم گرفته که به چیزی معتقد نباشد ، بعد برای بی عقیده گی فلسفه و عذر میتراشد ، باینجهت من خوب متوجه شده‌ام که اینگونه مردم بتغییر حالات و اوضاع عقیده‌شان تغییر مینماید ، بیشتر اینها چون بآرزو هارسیدند و شعله آمالشان خاموش شد ، و مزاجشان سرد و محیطشان آرام گردید ، بسوی دین بر میگردند ، در باره اشخاصیکه عمرشان از چهل سال میگردد و کسانیکه بمصیبت و گرفتاری دچار میشوند ، من بسیار این مطلب را امتحان کرده‌ام ، بعضی هم چون مدت‌ها بی عقیده گی و شك را در خود تزریق کرده‌اند ممکن است تا آخر بهمین حال باشند ، ولی بسیار کمند که بهمان تندی باقی بمانند ، بنابراین خیال من تا اندازه از یکطرف آسوده شده ، و بواسطه فکر و توجه خالص درهائی از خداشناسی بروی من میخواهد باز شود گویا در قرآن است که هر کس در راه ما بکوشد ، راههای خود را برویش باز خواهیم کرد ، ولی تقاضا دارم راههایی که اولیاء بزرگ تربیت انسان ، و حکمای الهی باز کرده‌اند

و دلیل‌هایی که برای راهنمایی بخدا و نجات از تعبیر آورده‌اند بطور اجمال هم شده ذکر نمایند و من آنها را یادداشت میکنم و در اطراف آن خودم فکر خواهم کرد تا بتوفیق حق و کمک فکری پیشوایان بشر یکسره از تاریکی بیرون آیم و قلبم مطمئن شود.

روحانی - بیشتر گفتار های ما تا بحال در موضوع خداشناسی بوده ، از آنجائیکه این موضوع از اصول مهم اعتقادیست بحسب تقاضای شما گفتار خود را در این باره ادامه میدهم : همانطور که متذکر شده‌اید راه بطرف خدا منحصر بدلیل‌ها و روش‌های معینی نیست ، در باطن و سر هر کسی راه و روزنه‌ایست که اگر بآن روی آرد روشنیش افزوده میشود ، و اگر روگرداند دچار ظلمات میگردد ، باینجهت فرموده‌اند راه بطرف خدا بعدد نفوس خلایق است ، قرآن میگوید : خدا ولی کسانیست که ایمان آورده‌اند ، آنها را از تاریکیها بسوی نور میکشاند و کسانیکه کافر شده‌اند اولیایشان طساعت است که آنها را از نور بطرف تاریکیها میبرد .

پس هر کسی بر از درون خود متوجه شود برهان‌هایی در آن می‌بند .

در باره خداشناسی روش قرآن نزدیکتر و عمومی‌ترین روش ها بفطرت میباشد ، قرآن آیات خلقت و عنایات پروردگار را با تفهیرات متنوع و قایسه‌هایی بیان مینماید و با قدرت بیان چشم انسان را باز و فطرت خفته را بیدار مینماید ، و بتوجه دادن بجهان بزرگ انسان را از محدودیت فکر و قیود اصطلاحات آزاد میگرداند ، خلاصه ، روش حکماء و فلاسفه برای انسان راه باز میکنند ولی قرآن دست عقل را میگیرد و بعضی میرساند .

مضمون آیات آخر سوره آل عمران این است : براستی در خلقت آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز نشانه‌هاییست برای خردمندان ، همان کسانیکه ایستاده و نشسته و آنگاه که پهلو بزمین نهاده خفته‌اند بیاد خدا میباشند ، و در خلقت آسمانها و زمین همیشه فکر میکنند ، و باین نتیجه میرسند که میگویند پروردگار ما این دستگاہ بزرگ را بیپوده نیافریده ، خداوند : تو پاک و منزهی پس ما را از عذاب آتش نگاهدار ، پروردگار ما : تو هر کس را داخل آتش نمودی ، نعمت زبونس کردی و برای ستمکاران هیچ یآوری نیست ، پروردگارا : بدرستی ما شنیدیم ندای منادی را که همواره ندای ایمان در میداد ، که پیروردگار خود ایمان آردید : پس ما ایمان آوردیم ، پروردگار ما : گناهان ما را بیامرز و بدبهای ما را جبران کن : و ما را بارفاقت با نیکی بختان از دنیا بجز : پروردگارا عطا کن ما را آنچه بوسیله پیغمبرانت وعده دادی ، و ما را روز قیامت خوار مگردان : چون تو از وعده خود تخلف نمی‌نمایی :

این آیات را برای نمونه روش قرآن ترجمه کردم ، با آنکه ترجمه فارسی آیات قرآن رسا نیست ، شما متوجه شدید : که اول آیات بنظر کردن با آسمانها و زمین میخواهند تا از نظر ساده و نا آلوده ، در خاطر خردمندان تذکر و بیداری حاصل شود ، آنگاه

از تذکر بتفکر دائم میپردازند، و در اثر فکر درمییابند که این دستگاه سراسر حکمت و قدرت بیهوده آفریده نشده، و برای نتیجه مقصود است، از اینجا بزرگی غذاییکه نتیجه سرپیچی از مقررات وجود است معلوم میشود، غذاییکه از ظلم و ستم بیشه گی و غرور است، ستمکار و مفرور چون باوری ندارد نخست ذلیل و زبون میشود پس از آن بهذاب ابد مبتلا میگردد. پس از آن خردمندان باین نتیجه میرسند که باید کسانی از طرف خدا برای دستگیری انسان باشند تا انسان را از این عاقبت شوم و خطرناک برهانند و دستور و روش زندگی را بفهمانند و حقیقت نیکبختی و میزان سعادت را بیان کنند.

پس نتیجه درس آیات این شد که خردمندان از نظر و فکر بدرك توحید نائل میشوند و از توحید معاد جهان و انسان را درمی یابند، و از توجه بیابان و معاد بنبوت اقرار مینمایند و حساب بدبختی و عذاب، و نیکبختی و سعادت را بدست میآورند.

اولیاء و پیشوایان دین هم در ساده گسی و عمومیت تربیت از روش قرآن پیروی کرده اند. برای نمونه چند حدیثی هم از ائمه برای شما میگویم پس از آن روش حکما و فلاسفه را درباره خداشناسی بیان میکنم.

از محمد خراسانی خادم حضرت رضا علیه السلام روایت شده گوید: سردی از مادیون در مجلس حضرت رضا (ع) وارد شد، آنحضرت باو فرمود ای مرد: اگر قبول شما درست باشد باآنکه درست نیست آیا ما و شما مساوی نیستیم؟ چون نمازها و روزهها و زکوةها بما ضرری نرسانده؟! (آن مرد ساکت شد) ولی اگر قبول ما درست باشد، و مسلم درست است آیا شما هلاک شده و ما نجات یافته نیستیم؟! آن مرد گفت: پس بگو بدانم خدا چگونه و در کجا است؟ فرمود: این اندیشه غلطی است، چون خداوند پدید آورنده چگونگی و معیشت است پس بچگونگی و جای گرفتن شناخته نشود، و بدرك حواس نکنجد و بچیزی قیاس نگردد، مادی گفت - چون بحواس درك نشود پس چیزی نیست؟! فرمود: تو چون حواست از ادراك او عاجز است پروردگاری او را منکر شدی؟! ولی چون حواس ما از ادراك او عاجز است برای ما مسلم است که او پروردگار ما میباشد و شبیه بهیچ يك از موجودات نیست، آن مرد گفت پس چطور او را شناختی؟ فرمود اول بچشم خود نظر کردم و دیدم کم و بیش شدن و افزوده شدن عرض و طول آن در اختیار من نیست و نمیتوانم ناملازمات را از خود دفع کنم و منفعت را بسوی خود جلب نمایم، دانستم که این بنیان بدست و اختیار دیگر نیست و چون نظامات آسمانها و پدید آوردن ابرها و گرداندن باها و مجرای سیر آفتاب و ماه و ستارگان همه از مبداء قدرت و حکمتی است، پس دانستم قادر و پدید آورنده ای دارد.

روحانی گفت - رفیق دانشجو: چند نکته در بیان حضرت رضا علیه السلام بود که خوب است در آنها دقت کنید: امام بمرد خدا ناشناس فرمود - اگر چه تو بخدا و دین معتقد نیستی ولی جلوگیری از خطر و ضرر احتمالی روش عقلای جهان است، چون اگر تودرست فهمیده باشی ما در نماز یکه خوانده ایم و روزه ایکه گسرفنه ایم و زکاتی که داده ایم ضرر نکرده ایم و باتو در این جهت متساوی هستیم، ولی اگر ما درست فهمیده باشیم تو از هلاک شونده گانی - پس از آن در جواب مادی که گفت خدا چگونه در کجاست فرمود: خداوند پدید آورنده چگونگی و محل است پس بچگونگی و محل شناخته نشود و چون از محسوسات و اجسام نیست و بچیزی مقایسه نشود پس بوسیله حواس او نمیتوان درک کرد و چون تو با حواس خود خدا را درک نمیکنی در وجودش شک مینمائی! ولی من بهمکس تو چون با حواس ظاهر او را درک نمیکنم یقین دارم پروردگار من است و شبیه بهیچیک از موجودات نیست. بعد راه خداشناسی را باو فهماند و فرمود من چون در پیکر خود تدبیر میکنم که تکوین و ضرر و نفع آن بدست من نبوده و از اراده ام خارج است و چون عالم را مسخر می بینم از این راه سازنده این بنیان و تسخیر کننده جهان را می شناسم.

حدیث دوم - از هشام ابن حکم نقل شده، گوید: در مصر مردی مادی بود که نام و فضائل حضرت صادق (ع) را شنیده بود، از مصر بمدینه مسافرت کرد تا با آنحضرت گفتگو کند، وقتی بمدینه رسید که امام بسوی مکه حرکت کرده بود، هشام گوید و قتی که ما با امام بطواف مشغول بودیم این مرد خود را با ما رساند، امام پرسید نام تو چیست؟ گفت عبدالملک، پرسید، کنیه ات چیست؟ گفت ابو عبدالله امام گفت پس این پادشاه که تو بنده او هستی کیست؟ آیا از پادشاهان زمین است یا آسمان و بسرت که نامش عبدالله است بنده کیست؟ آن شخص جواب نگفت، امام گفت چون از طواف فراغت یافتم نزد مایبیا: پس از تمام شدن طواف در میان جمعی نزد امام آمد، امام باین مضمون با او سخن گفت: آیا میدانی که زمین زیر و رو و جهات مختلف دارد؟ گفت آری، فرمود آیا بزیر زمین رفته گفت نرفته ام، فرمود پس چه میدانی در زیر زمین چیست و چه خبر است؟ گفت گمان دارم که چیزی در آن نیست فرمود آیا با آسمانها بالا رفته تا بدانی در آن چیست؟ گفت نرفته ام، آنحضرت گفت عجب! نه زیر و زبر زمین را دیده و نه با آسمانها سر کشیده و نه بمقرب و مشرق جهان سیر کرده و از محل خود بیرون رفته تا بشگری

خلقت عالم چیست و چگونه است ، باوجود این نادیده خدایا انکار میکنی آیا عاقل چیزیرا که نمی شناسد انکار مینماید؟! تو دچار شك و گمان هستی و این خود ناتوانی از یقین است؟! آن شخص گفت ، این طور بامن کسی سخن نگفته است !! پس از آن فرمود تو در این مطلب دچار شك میباشی ، پس بحسب اندیشه تو شاید چنین باشد و شاید نباشد؟! بنا بر این جاهلی و جاهل حجت و برهانی ندارد ، برادر مصری: بدان که در باره خداوند هیچ شك نداریم آیا نمی نگری که آفتاب و ماه و شب و روز بی دربی می آیند و میروند و در کار خود اشتباه ندارند و از مدار خود تجاوز نمیکنند ، پس در کار دائم خود مضطر و بیچاره اند و کسی آنها را مقهور نموده که بزرگتر و حکیم تر از آنهاست تا آنجا که فرمود : برادر مصری ؟ برای چیست که آسمان باین وضع برافراشته شده و زمین قرارگاه گردیده و تمام دروضع خود ثابت میباشند؟! و نگاه دارنده آنها کیست که اینها فرو نمی ریزند ، شخص مصری گفت خدا ، پروردگار و نگاهدار آنهاست !! تا اینجا قسمت مهم حدیث را برای شما آوردم .

فیلسوف بزرگ ایرانی صدرالدین شیرازی شرحی بر این حدیث دارد : و میگوید امام در این گفتگو اول بروش جسد پیش آمد ، و بعد از راه خطابه ، و در آخر برهان آورد .

دانشجو - من در این دو حدیث علاوه بر آنکه استفاده توحیدی کردم متوجه شدم که در آنزمانها هم مادیونی در میان مسلمانان پیدا شدند که در خراب کردن ایمان مردم میکوشیدند ، البته این مادی مصری که از مصر بمدینه آمده و از مدینه بسکه رفته تا بسا امام صادق علیه السلام مناظره کند منظور مهمی داشته و در عقیده خود از مادیون این زمان راستتر بوده !! و معلوم میشود که شخصیت ائمه چنان معزز بوده که از دور و نزدیک مردم آنها را شاخص عقل مسلمانان می شناختند ، و با آنکه خلفاء زمان همیشه آنها را محدود و مقید نگاه میداشتند مع ذلک تنها سرپرست عقیده و ایمان مسلمانان آنها بودند ، که با علم و عقلشان پیوسته حافظ و نگاهدار دین و خداپرستی بودند .

در اول حدیث بنظر من مقصود امام فهماندن بی منطقی آن مرد بود که بزبان ، خدایا انکار داشت ولی نام خود را عبدالملك و ابو عبدالله گذارده بود ، منم در رفتار و گفتار کسانی که بی اعتقادند تناقض و اختلاف زیاد مینگریم!! در قسمت دیگر حدیث ، امام باو ثابت کرد که تو بمرض شك مبتلا هستی و شك جهل است ، بنا بر این بدون سلاح علم بمنظره برخوردی !

تا این قسمت امام مانند طبیب حاذق باملایمت او را بمرضش متوجه کرد تا غرورش از میان برود و بشکر علاج باشد ، آنگاه از راه برهان علاجش نمود ، قسمت اول برهان درباره مسخر بودن آفتاب و ماه است گویا این مرد مادی آفتاب و ماه را مبداء جهان

می پنداشته. قسمت دوم برهان از راه ثابت بودن آسمانها و زمین است. بوضع معلوم و منظم خود، در اینجا ممکن است کسی بگوید نظم و ترتیب و فواصل میان ثوابت و سیارات اثر جاذبه عمومی میباشد؟

روحانی - اما آنچه درباره شخصیت امامان متوجه شدید بجا و صحیح است، چون اگر در تاریخ اسلام دقت کنید برای شما روشن میشود که در تمام این دوره های مهم تاریخ اسلام و اوضاع گوناگون، کسانی که بمقتضای هر عصر مرجع و مجاهد برای حق و فوق افکار زمان خود بودند، همین امامهای بزرگوارند، از زمان امام باقر علیه السلام بپسند پیشرفت و فتوحات مسلمانان تمام شد، و افکار فلسفی و عقاید کهنه ملل دیگر در میان مسلمانان رواج یافت و کتابهای یونانیها و مصریها و دیگر ملل ترجمه شد، در اثر این عوامل عقاید و ایمان مسلمانها رو بضعف میرفت و پریشانی و پراکنده گی روز افزون بود، از طرف دیگر بواسطه توسعه مملکت و زیادی ثروت و آسایش مسلمانان احتیاج بقوانین مدنی دقیق و مبسوطی داشتند، باینجهت از این زمان بپسند یکسره کوشش امام ها علیهم السلام، متوجه جلو گیری از پراکنده گی فکری و حفظ عقاید مسلمانان بود، اگر شما بکتابهای اخبار و حدیث مراجعه کنید می بینید که یکقسمت آن مبارزه ائمه با مادیها و دهری ها و بعضی عقاید فلاسفه است، آری اینطور بودند امامان،! شما گمان میکنید روش آنها هم مثل ما بوده که تنها بر مستی افکار و بافتهای خود نام دین گذاریم و در گوشه بنشینیم و ناظر فجایع و بدبختیهای مسلمین باشیم! از طرف دیگر در آن زمان پیشوایان بزرگ باشاگردان خود مشغول نوشتن و بحث در احکام و حقوق بودند، که پس از خود چهارصد اصل مدنی و اخلاقی و فقهی برای ما باقی گذارده اند که با این پیشرفت جهان و دانشگاههای حقوق قانون مدنی ایران که از آن اصل اقتباس شده تاجی است بر سر ایران و ایرانیان، اگر از این ثروت معنوی قدردانی کنند! و آنرا درست اجرا نمایند، عزیز من: ما چنان خود را در برابر دیگران باخته ایم که از ثروت های معنوی و مادی خود غافلیم و درست نمیتوانیم از آنها استفاده کنیم.

اما آنچه در موضوع جاذبه عمومی تذکر دادید نمیدانم متوجه هستید که دانشمندان میگویند حقیقت جاذبه مجهول است، يك قوه و قدرت بی پایانی مسلم در جهان است که این کرات بزرگ بی نهایت را برپا داشته، و حرکات آنها را منظم نموده، نه تنها قوه و قدرت است بلکه حکمت و نظم هم در آن میباشد، اسحق نیو تن کشف کننده جاذبه میگوید: من بچنین حقیقتی برخورد کرده ام ولی نمیدانم بچه نسامی آنرا بیان کنم فعلا از آن بجاذبه عمومی تعبیر میکنم، اجمالاً میگویم، که لغت و اصطلاح باید نماینده حقیقت باشد نه آنکه آنرا محدود نماید:

يك حدیث دیگر هم برای شما نقل میکنم و این مبحث را ختم مینماید. این منصور

طبيب ميگويد يکي از دوستان براي من نقل کرد ، - گفت با ابن ابی العوجاء و ابن مقفع در مسجد الحرام نشسته بوديم و مردم بطواف مشغول بودند ، ابن مقفع ب مردم اشاره کرد و گفت ميان اين مردم کسيکه بحقيقت سزاوار نام انسان است آن پير مرد بزرگوار است که در آنجا نشسته ، و در ضمن حضرت صادق عليه السلام را نشان داد ، ابن ابی العوجاء گفت من بايد درستي سخن تورا بفهمم . ابن مقفع گفت ميخواهي با او سخن بگو؟ ولي اگر با او سخن گفتي آنچه در دست داري خواهد گرفت ، - اينک که ميخواهي با او مناظره نمائي تا ميتواني مراقب زبان خود باش! ابن ابی العوجاء رفت نزد آنحضرت زماني نگذشت که برگشت و گفت من اين مرد را بشرنميدانم ، اگر در عالم روحاني باشد که هر وقت بخواهد در چشم ظاهر شود در پيگر انسان درميآيد ، و چون خواهد بياطن بر گردد روح محض شود ، همين مرد است ، چ-ون نزد او نشستم گفت اگر مطلب اينطور باشد که اين طواف - کنندگان ميگويند آنها راه سلامت پيش گرفته اند و شما بماقبت بدی دچار خواهيد شد ، و اگر شما درست فهميده باشيد با آنها مساوي خواهيد بود ، گفتم ما با آنها اختلافي نداريم ؟ گفت چگونه اختلاف نداريد؟! ايشا ميگويند براي مسا معاد و ثواب و عقاب است و معتقدند که جهان خدائي دارد و آسمانها معمور است ، و شما گمان ميکنيد که آسمانها ويران است و کسي در آنها نيست! گويد من اين سخن را گرفتم و گفتم اگر چنين است چرا براي خلق خود ظاهر نميشود تا آنها را بعبادت خود بخواند ، گفت عجباً چگونه از تو خود را پوشانده!! با آنکه قدرت خود را در سراسر وجود تو آشکار نموده ، تورا نمو داده و پس از کوچکي بزرگت کرده ، و پس از ناتواني نيرو مندت گردانده ، آيا نمينگري در صحت خود پس از مرض ، و مرض پس از صحت ، و خوشنوديت پس از غضب و غضب پس از خشنودي ، و اندوهت پس از خوشي و خوشيت پس از اندوه ، و محبت بعد از دشمني ، و دشمني بعد از محبت ، - و تصميم بعد از سستي ، و سستي بعد از تصميم ، و ميل بعد از کراهت و کراهت بعد از ميل ، و اميد پس از يأس و يأس بعد از اميد ، و بخاطر آمدن آنچه هيچوقت در خاطر نداشته و از خاطر رفتن آنچه بآن معتقد و علاقه مند بودي!! گفت : آنقدر آثار قدرت را در وجود من شماره کرد که گوي خدا را با چشم خود مشاهده کردم .

دوست دانشجوی من: برای آنکه بیشتر از آنچه تا بحال مذاکر شده، بهدایت قرآن متوجه شوید، و فرق روش قرآن و اولیاء دین را در موضوع خداشناسی بافلاسفه خوب بدانید، این مقدمه را دقت کنید:

این مطلب واضح است که هرچه موجود کاملتر باشد آفات و عوارض آن بیشتر است، آفات جمادات را نسبت بنباتات و نباتات را نسبت به حیوانات در نظر بگیرید: آفات و عوارض جسم انسان نسبت به حیوانات چندین هزار برابر است، با همین مقایسه آنها و آسیبهای روحیات و مضویات انسان از تمام موجودات بیشتر و حساس تر است، زیرا که آخرین مرتبه کمال موجودات همان حقیقت و معنویات انسان میباشد، همه آثاری که در جسم انسان تأثیر میکند عقل و فکر و اخلاق انسان را هم متأثر مینماید، باین جهت فکر و اخلاق انسان در حال مرض و صحت، و گرسنگی و سیری، و فقر و غنی، و دیگر عوارض متفاوت است، یک بر خورد نیک و بد در اول ساعت بیرون آمدن از منزل اوضاع و احوال زندگی روز انسان را برنک خود در میآورد، یک شکست روحی کوچک که در خانه پیش آمده چه بسا از موفقیتها و کارهای مهمی انسان را باز داشته، و برعکس یک موفقیت اندکی بتدریج راههای موفقیت را بروی انسان کشوده، این چیزها در زندگانی روزانه تأثیر می نماید، و هر روز یک جزو مؤثر عمر ما می باشد - شاید برای شما مکرر پیش آمده که با شخصی سالها دوست بوده اید، چون یک بی مهری از او مشاهده کرده اید، پس از آن در او هیچ فضیلت و خوبی و نقطه روشنی ندیده اید، عکس این هم یقین برای شما اتفاق افتاده است، یکی از علماء میگفت که در زمان تحصیل، من همیشه نسبت بیکی از مراجع بزرگ نظر بد داشتم و از او غیبت میکردم، پیش آمد که آن مرد بمن احسانی کرد بد از آن هیچ بدی در او نمیدیدم، و علت عیب جوئی سابق خود را نفهمیدم.

علاوه از تأثیراتیکه از راه جسم و حواس ظاهر در فکر و اخلاق انسان میباشد، عوارض دیگری هم برای روحیات انسان در بین است که برای حد تأثیر آنها مقیاسی بدست نیامده و انواع آنرا شماره نمیتوان نمود، بهر حال انسان موجود عجیبی است و در عالم عجیبی زندگی میکند! یک سخنی که بپرده گوش میرسد و یک منظره ای که در چشم منعکس میشود معجزای فکر و عمل و اخلاق و راه و روش انسان را تفسیر میدهد، و اگر محیط را سخنها و منظره های پست تشکیل بدهد، بتدریج افراد و جامعه

از راه روشن سمدت دور میگردند و به پرتگاه و بیابان های گمراهی سرگردان میشوند. در نهج البلاغه دعائی است که امیرالمؤمنین بیشتر اوقات آنرا میخوانده، مضمون آن این است: خداوندا بر من بیخشای آنچه را که تو بآن داناتری، و اگر من آن عمل را تکرار نمودم تو هم مغفرتت را تجدید نما: خداوندا بیمارز چیزیکه در خاطر خود نیت آنرا کردم پس از آن وفای بآنرا تو از من ندیدی: بارالها: بیمارز آنچه را که با زبان بوسیله آن بتو تقرب جستم و ضمیر من آنرا مخالفت نموده: پروردگارا بیمارز. خیانتهای گوشه چشم، و گفتارهای زیاد و لغزشهای زبان و خواهشهای درونی مرا.

اولیاء خدا اینطور عالم رازنده و حساس میدیدند، و آثار شوم يك نگاه و خاطره ناروا و سخن و نیت بیچاره را برای همیشه مشاهده میکردند! دستگاہ هائی که بدست و فکر انسان ساخته شده با کمی انحراف یا مانع اندکی از کار میماند، ماشین های قوی را خاشاک کوچکی که در مجرای بنزین وارد شود مغلط مینماید.

میل و فطرت خدا پرستی و سعادت جوئی و طلب بقاء ابد، انسان را بسرعت باید بحق و کمال برساند، ولی همین قدر که تکبر و غرور بمال و جاه و اصطلاحات در خلال ساختمان معنوی انسان نفوذ کرد این نور خدائی خاموش میشود و انسان از حرکت معنوی باز میماند، برای این تأثیرات و فعل و انفعالهائی معنوی و آفات باطنی انسان، هنوز دنیا نه مدرسه تأسیس نموده و نه کتاب جامعی نوشته شده، دکترا و متخصصی هم هنوز برای اینکار نیست و کسی بر موز آن کاملاً آشنا نشده، فقط قرآن است که باطن انسان را برای خودش روشن میکند و آفات و مرضهای باطنی خود هر کس را متوجه میسازد، و فطرت و عقل را از بند های گران شہوات و اخلاق ناشایست آزاد میکند، و فضائلیکه در زیر لگد و تاخت و تاز او هام خورد و فرسوده شده زنده و نیرومند میگرداند، سپس بطرف مبدء قدرت و جمال کلی او را سوق میدهد، اولیاء و بزرگان دین که از مدرسه قرآن بیرون آمده اند و متخصص در این فنند، از رفتار و گفتار حالات روحی را میشناسند و نبض باطن مردم بدست آنها است، و نوع و اندازه مرض مردم را تشخیص میدهند، این نفوس هر وقت مجالی برای آنها پیدا شد بمعالجه افراد و اجتماع قیام میکنند.

آن زمان کافران مظلومان رسد
آن طرف چون رحمت حق میدوند
آن طبیبان مرض های نهان
همچو حق بی علت و بی رشوتند
گوید از بهر غم و بیچارگیش

شیر مردانند در عالم مدد
بانک مظلومان زهر جا بشنوند
آن ستون های خلل های جهان
محض مهر و داوری و رحمتند
این چه یاری میکنی یکبار کیش؟

مهربانی شد شکار شیر مرد
 هر کجا دردی دوا آنجا رود
 آب کم جو تشنگی آور بدست
 نا سقا هم ربهم آید خطاب
 آب رحمت بایدت رو پست شو
 رحمت اندر رحمت آید تا بسر
 چرخ را در زیر پا آرای شجاع
 پنبه و سواس بیرون کن ز گوش
 پاك كن دو چشم را از موی عیب
 دفع کن از مغز و از بینی ز کام
 هیچ مگذار از تب صفرا اثر
 داروی مردی کن و عین مبو
 کنده تن را ز پای جان بکن
 غل و بخل از دست و گردن دور کن
 ورنه تانی بکمه لطف بر

در جهان دارو نجوید غیر درد
 هر کجا قهری نوا آنجا رود
 تا بجوشد آبت از بالا و پست
 تشنه باش الله اعلم بالصواب
 واندکی خور خر رحمت مست شو
 بر یکی رحمت فرو ما ای بسر
 بشنو از فوق فلک بانك سماع
 تا بگوش آید آن بانك خروش
 تا به بینی باغ سروستان غیب
 تا که ریح الله در آید در مشام
 تا بیابی در جهان طعم شکر
 تا بیرون آیند صد کون خوبرو
 تا کنی جولان بیای این چمن
 بخت نو دریاب از چرخ کهن
 عرضه کن بیچارگی در چاره کر

بنا بآنچه تا بحال ذکر شد باین نتیجه می رسیم که قرآن و تعلیمات اولیاء دین فکر را از گرفتگی و کدورت پاك میکنند، و محیط روح را تغییر میدهد و پر وبال عقل را باز مینماید و معنای توحید و فضیلت را مینماید تا انسان بابای خود براه افند ولی تعلیمات بیشتر فلاسفه بزرگ الهی در بساره تربیت همان بیان درد و مرضها بطور کلی میباشد و با ذکر دلیل و برهان راههایی را هم بانسان نشان میدهند ولی ضمانت تغییر محیط و رساندن بمقصود در تعلیمات آنها نیست.

دانشجو - چون زندگانی من متنوع است تأثیر محیط فکری را هر روز مشاهده میکنم و برخوردارم که بزرگترین اصل تربیتی ایجاد محیط مساعد است، چندی است خود را ملزم میدانم که پس از نماز و پیش از طلوع آفتاب که هنوز فضا از غوغای زندگی آرام است چند آیه از قرآن را با دقت تلاوت کنم، و دل خود را یکسره تسلیم آیات نمایم، در اینوقت کم کم افکار خوشی در من زنده میشود و لطافتی در روح خود احساس میکنم، و اندیشه های عقیق و شیرینی آمیخته با خوف و رجاء در من پیدا میشود، و بواسطه معانی آیات از اعماق درونم آهنگهای موزونی میشوند و حس میکنم نوای قرآن من را بسوی عالم مرموزی سوق میدهد و به نشیب و فراز و برتگاههای طبیعت آگاهم میکند، در اینحال بشخصیت و موقیعت خود آشنا میشوم، قیمت ولدت اینحال را بچیزی نمیتوانم قیاس کنم!! ولی پس از آنکه وارد زندگی عمومی شدم اینحال گرچه آثارش باقی است

ولی خودش نیست، گاهی بارفقای بدبین خود می‌نشینم و می‌بینم در فکر آنها نزریق شده که دین مانع ترقی و تمدن است و برای گفته‌های خود عمل و افکار بعضی دیندارها را دلیل می‌آورند و آنرا با اصول و اساس ادیان سرایت می‌دهند، و بعد نتیجه مقصود خود را میگیرند، و احساس میکنند که این شبهات در من هم بی‌اثر نیست، ولی چون بحقیقی از تعلیمات دینی برخوردارم این شکوک رنگ ثابتی در من ندارد، گاهی پیش می‌آید که دوستان من را بتفریح گاه‌هایی میبرند، نمیتوانم توصیف کنم که چگونه تسلیم خیالات و توجهات عموم میشوم، برخلاف میل باطن خود بامردم میخندم و خوشحالی میکنم، و احساس مینمایم که مناظر شهوت‌انگیز و فضیلت‌کش مانند غبار و پرده تاریکی روی عقاید و فضائل و شخصیت حقیقی را میپوشاند، گاهی میخواهم باور کنم معنای زندگی همین است چون متوجه میشوم که شخصیهایی در این موارد خود را می‌بازند و بی شخصیت میشوند، بیش از این درباره اینگونه محیط‌ها توضیح نمیدهم، چون بیم آن دارم که امثال شما یکسره مأیوس شوید!! مقصودم بیان تأثیر محیط است، من که در خانواده ایمان و تقوی تربیت شده‌ام و بیشتر اوقات خود را بفکر فهمیدن راه نجات بوده‌ام اینطور خود را متأثر از محیط می‌بینم، شما چه توقعی دارید از جوانی که آشنائی با محیط دینی و فضیلت ندارد، و زندگی را همین چیزها میداند، وقتی آزادی میگوید مقصودش آزادی غرائز حیوانی و شهوات است نه آزادی فکر، فضائل و علم و صنعت و تمدن را مقدمه برای اینگونه آزادی می‌پندارد! البته با چنین فکر و خیال و تربیتی باید در برابر آن همه تعالیم و رشید پیمبران و حکمای بزرگ فلسفه بوسیده ایگور بونانی را زنده و پیروی کند، شما علماء و روحانیون مانند پیمبران که طبیب‌های نفوس بودند باید فکری بحال این بیچارگیها کنید و در اندیشه پیدا کردن راه‌های علاج باشید و محیط تربیت دینی را فقط در مسجد و مجالس محدود ندانید، و بفکر اصلاح روحانیت باشید، اگر در اندیشه اصلاح جامعه و نجات مردم هستید؟! فعلا بیش از این مزاحم نمیشوم در پناه خدا باشید:



روحانی - آری حقیقت انسان را افکار و عقاید و اخلاق تشکیل میدهد و عقاید و اخلاق مولود محیط زندگانی میباشد، - قرآن برای تربیت و ایجاد اعتقاد کامل از یکطرف بهلاج آفات و امراض روحی میپردازد و محیط باطن را تصفیه مینماید، از طرف دیگر محیط خارج را، که بی دربی از راه چشم و گوش آثاری در باطن میگذارد. مساعد میگرداند، پس از آنکه محیط مساعد و فکر آزاد گردید و چشم و گوش باز شد آیات قدرت و حکمت را بانسان می نمایاند و با برهان فطری ایجاد عقاید صحیح میکند، عقایدی که با عقل و وجدان آمیخته است و آثار آن در تمام اخلاق و اعمال تاه محیط بیرون منعکس میشود، و باطن و ظاهر انسان را تحت نفوذ خود قرار میدهد، و لباس زیبا و نورانی تقوا را بر اندام مسلمان قرآنی میپوشاند، و همانطور که احساس کردید هر اندازه تربیت قرآنی راسخ تر گردد شخصیت و شرافت شخص برای خودش از همه چیز پر ارزش تر خواهد شد، و برای تحریکات هوسها و شهوات غیر قانونی مجال و نفوذی باقی نماند، چون تا اندازه روش قرآن در راهنمایی بمبدء و تربیت معلوم شد فعلا بنا بتقاضای شما بعضی از برهانهای حکمای الهی را یادآوری مینمایم، ولی باید متذکر باشید که مقصود ذکر همه دلایلها نیست و آنقدری هم که ذکر میشود خلاصه و پایه برهانها میباشد و منظور من اینستکه اصول این مطالب در خاطر شما باشد تا راه فکر و تدبیر برای شما باز شود، و باید متوجه باشید که بزرگترین ثواب و بالا ترین عمل نیک چنانکه از قرآن و احادیث صحیح اسلامی استفاده میشود، فکر و تدبیر در خداشناسی و اصول عقاید است زیرا که ثواب آن از هر عبادت غیر واجبیه بیشتر است، قرآن همواره انسان را بفکر و تعقل دعوت مینماید، و در آخر بیشتر آیاتی که در آن خلقت و نظامات آسمان و زمین و انسان را تذکر داده میگردد، اینها نشانه هائیهست برای کسانیکه اهل فکرند، تعقل مینمایند، پیرو علمند. از رسول اکرم صلی الله علیه و آله بروایت های متعدد نقل شده که فرا گرفتن علم دین بر هر مسلمانی واجب است. از امیر المؤمنین علیه السلام است که کمال دین فرا گرفتن علم و عمل بآن است. این چند حدیث از حضرت صادق علیه السلام نقل شده.

۱ - در دین بصیرت پیدا کنید و کسانیکه در دین بصیرت ندارند از آن بیگانه اند.

۲ - کسیکه در دین با بصیرت نباشد خداوند روز قیامت باو نظر لطف و عنایت

ندارد و عملش را پاک و خالص نمیگرداند.

۳ - چون خداوند نسبت ببنده خیر خواهد او را در دین بینا کند.

۴ - کسیکه از دین دارای حقیقت ثابتی باشد در هیچ شبهه و امانده نشود و راه بیرون آمدن از آنرا میفهمد و هر پیش آمدی در امور دینی را از گوینده حقیقی آن که او از وارث های دین نقل میکند میپرسد ، شما نسبت بهر چه جاهل مانده اید برای آنستکه نخواسته اید بدانید و هر چه دانسته اید برای آنستکه درباره بصیرت بآن جستجو کرده اید .
 ۵ - کمال حقیقی ، بصیرت در دین ، بردباری در پیش آمد ها و اندرز و نظم در زندگی است .

۶ - خیر در زندگی برای دو نفر است ، دانشمندی که اطاعت شود و کسیکه گوش شنوا داشته باشد .

این چند حدیث را برای آن آوردم تا خوب متوجه شوید که پیشوایان اسلام تحقیق و تدبر در دین را واجب یا در حد واجب میدانند .

اینک بموضوع خداشناسی بر میگردیم . يك يك دلایلهائیکه دانشمندان برای رهنمائی بوجود خدا آورده اند و یا میتوان آورد شماره نمیتوان نمود ، ولی بطور کلی یکقسم از دلایلهای مربوط بظاهر جهان و آثار طبیعت است این دلایله را ادله طبیعیون میگویند ، قسم دیگر دلایلهائیکست که مقدمات آن فقط عقلی است که آنها را ادله متکلمین و فلاسفه مینامند ، دلیل دیگری هم از فلاسفه بزرگ الهی و کسانیکه دارای شعور عالی و دقیق هستند ذکر شده که آنرا برهان صدیقین میگویند .

علماء طبیعی خداشناس از چندین راه در سیر جهان طبیعت خود را بمبدء قدرت و شعور و حرکت میرسانند .

اول - از راه بی جوئی مبداء حرکت - نظامی در سئوالات خسرو از بزرگ امید اول سئوال را از مبدء و آغاز حرکت طرح مینماید .

بزرگ امید نزدیک خود خواند	بسامید بزرگش پیش بنشانند
که ای از تو بزرگ امید مردان	مرا از خود بزرگ امید گردان
خبر ده که اولین جنبش چه چیز است	که این دانش بر دانا عزیز است
جوابش داد مباده راندگانیم	از اول برده بیرون مانند گانیم
ز واپس ماندگان ناید درست این	نخستین را ندانند جز نخستین

همانطور که نظامی تذکر داده دانستن اولین جنبش و چگونگی آن برای ما واپس ماندگان و از برده بیرون ماندگان آسان نیست ، اما میتوانیم حساب کنیم که این جنبش از بیرون عالم ماده و طبیعت شروع شده یا از درون آن ؟

مقدمات و یا فرمول اولی این دلیل اینطور شروع میشود : چون جسم بذات خود متحرک نیست پس باید مبداء حرکت غیر ذات جسم باشد ، بنابراین مبداء حرکت جسم نیروئی است که بایرون از جسم است و یا داخل جسم میباشد اگر آن نیرو بیرون از

عالم جسم باشد تا اندازه مدعی ثابت شده ، و اگر داخل جسم باشد باید با جسم و یا پیش از وجود جسم باشد ، بهر تقدیر مبدء حرکت تنها خود جسم غیر قابل تجزیه ، چنانکه فرضیه ، (دموکریت) یونانی است نمی تواند باشد ، پس مبدء حرکت ، قوه و یا جسم با قوه است ، بهر حال قوه چون مبدء حرکت جسم است خاصیت جسم نمی تواند باشد ، و اگر مبدء حرکت را قوه داخل جسم فرض کنیم بکار انداختن آن قوه باید قوه دیگر باشد که خارج از جسم است ...

رفیق دانشجو : شما در مقدمات این دلیل خوب فکر کنید اگر نظری داشتید تذکر دهید و این نکته را هم متوجه باشید که مانند این دلیل در برابر فرضیه دموکریت یونانی است ، این شخص میگفت شروع آفرینش از اجزاء غیر قابل تجزیه است ، زمانها این نظر مورد بحث بوده و دانشمندان از چندین راه آنرا باطل کردند ، از جمله آنکه ثابت کردند جزء غیر قابل تجزیه وجود ندارد ، و نیز در باره مبدء حرکت آن جسم بحث نمودند . بعضی از علمای طبیعی غرب چون فرض اجزای غیر قابل تجزیه را دیدند درست نیست گفتند مبدء پیدایش ، ماده متصلی است بنام (اتر) که سراسر جهان را گرفته و در بعضی قسمت های آن گرد بادها پدید آمد و مبادی تکوین از آنجا شروع گردید ، ولی در تمام این قرون که علمای طبیعی کوچه های پر پیچ و خم ماده را میپویدند تا مبدء حرکت و نظم را بدست آرند ، علمای الهی همه متفق بودند که مبدء جهان نیروئی است پس توانا که از روی حکمت و نظام عالم را براه انداخته ، امروز علمای طبیعی بسا سیر چندین هزار ساله و خستگی زیاد و تجربیات پیاپی و کشف اتم از عالم جسم و جسمانیات بالا رفتند و تا گهگان به عالم نیرو و قدرتی که محرك ماده است رسیدند ، و در این سرحد مسافری لاهوت و راه پیمای های ماده یکدیگر را ملاقات کردند و موضوع بحث از ماده گذشت و بنیرو رسید ، امروز تجدید کردن فرضیه دموکریت یونانی یا تمسک انگلیسی و پیروان آنها مظهر تام ارتجاع است !!!

بعضی از مادیین یونان اجزای غیر قابل تجزیه را فرض کردند تا جهان و انواع مختلف را اثر تصادف و اتفاق دانسته باشند ، و مبدء عالم را اجزای درهم و برهم بشمار فرض نمودند تا عقل و شعور را از بالای سر جهان بردارند و پاسبانی عقل را منکر شوند و خیال انسانرا از مسئولیت و قانون عقل راحت کرده باشند ، و اصرارها نمودند که مبدء این نظم بی نظمی میباشد !! ولی امروز همان اجزاء تجزیه شد و دل او شکافته گردید و از میان آن آفتابها و سیارات نورانی بیرون آمد و در اجزای کوچک آن نظامات ثابت دیده شد . دل هر ذره را که بشکافی - آفتابیش در درون بینی . و معلوم شد همان نظمی که در جهان بزرگ است در اجزای کوچک نیز جاری است و آن اجزاء هم بحسب اندازه حرکت و عدد سیارات تابع نظم و قانون محکمی است و از میان ماده تاریک نور و نیرو

وقدرت و نظم پدید آمد !! مادین بجهت فرار از نظم و حکمت مـاده را پیش کشیدند ولی معلوم شد نظم آن کمتر از نظم منظومه‌های شمسی و عوالم بزرگ نیست . الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح .

(۲۹)

شب پنجشنبه ۲۴ اردیبهشت ۲۳ ج ۲ - ۲۶

دلیل دوم - خداشناسی از راه حرکت ذات و حقیقت موجودات است ، دلیل اول راجع به آغاز حرکت جسم و ظاهر عالم است ، این دلیل از راه حرکت ذات و باطن همه موجودات میباشد .

چنانکه قد و رنگ و مکان موجودات پیوسته در تغییر و تبدیل است ، حقیقت و شخصیت موجودات هم پی‌درپی عوض میشود ، بلکه با دقت بیشتر تغییرات ظاهر بواسطه تغییر باطن است ، هیچ موجودی در یک حال و یک حد حقیقی باقی نمیماند فقط تفاوت میان موجودات مختلف در سرعت و کندی است ولی چون این حرکت سراسری جهان تدریجی و یکنواخت و آنسار آن پی‌درپی است برای عموم مردم محسوس نیست ، انسان حرکت آبرا بواسطه خاشاک و موادیکه روی آن حرکت میکنند و تغییریکه در وضع آن حاصل میشود احساس میکند ، باینجهت حرکت آب صاف در جوی مسطح بخوبی محسوس نیست ، چون مقیاس و مقایسه در میان نیست ، عناصر دائماً بصورت جمادات و ترکیبات عالیتر درمیآیند در هر عالمی که وارد میشوند تغییر حقیقت خود را بواسطه رنگ و اندام و وضع خود اعلام مینمایند ، گاهی برنگ شفاف معدنی ها و جواهرات درمیآیند ، گاهی شمار سبز گیاهها را ببر می‌نمایند ، گاه در اندام ظریف حیوانات جلوه میکنند ، در آخرین منزل بصورت آراسته انسان در میآیند ، ولی در تمام این مراحل حرکتی تدریجی که در میان این عالم ها است محسوس نیست چنانکه حرکت گیاه و نمو طفل پس از مدتی احساس میشود ، در غذای انسان که مرتبه کامل موجودات است این حرکت و تغییر ذات سریعتر انجام میگردد ، این غذا پس از صورتییکه قبلاً بخود گرفته چون وارد جهازات حیاتی انسان گردید بعد از چند ساعتی باجزاء زنده تبدیل میشود یعنی خون و گوشت و استخوان و مغز میگردد ، و بصورت نیرو و حواس در میآید و در مغز بفکر و ادراک تبدیل میشود ، و از فکر و ادراک ، افکار دیگر بوجود میآید ، و در عالم آثاری ظاهر میسازد ، قدرت هائی آشکار مینماید . از مسافتهائیکه موجودات رهسپارند و فاصله هائیکه در این حرکات بوجود میآورند ما بزمان تغییر میکنیم و بوسیله طلوع و غروب آفتاب و ماه و ستارگان و گردش فصول و عقربه ساعت حدود و

فواصل این مسافت‌ها اعلام میشود، بعضی زمان را مولود حرکت افلاک و با آفتاب‌یازمین تصور کرده‌اند با آنکه اگر آفتاب‌یازمین چندی بجای خود بایستند این حرکت باقی است، باز یکساعت پیش غیر از یکساعت بعد است و کوچک‌ها بزرگ میشوند، و نواها کهنه میگردند و فاصله‌های زمانی بجای خود باقی است، این نیست مگر بهمین جهت که ذات وجود هر عالم پیوسته در تغییر است، و از این تغییرات و مسافتها زمان اعتبار میشود،

فلا آقای دانشجو: اگر تا اندازه باین مطلب متوجه شده‌اید، وقت آنستکه شکل و فورمول این برهان را برای شما عرض کنم، البته ادراک و رسیدن بحقیقت مطالب دقیق دقت و توجه کامل لازم دارد، یعنی باید ظرف ذهن را از خیالات و نقوش ظواهر زندگی تهی و پاک کرد، مردمیکه فکرشان را هوس‌ها و آرزوهای گوناگون پر کرده و عمری را با این اوهام و سراب‌ها دل خوشند و می‌گذرانند، نمیتوانند این مطالب اساسی را درک کنند، و نمیخواهند هم که بفهمند، مبادا عیش و سرگرمی موهومشان را از میان ببرند!! شما اگر بخواهید نان خشک و میوه پوسیده را از دست طفلی بگیرید و در عوض پول طلا بیاورید، البته حاضر نیست و شدیداً دفاع میکند، چون مرز آنچه در دست دارد کاملاً را شیرین کرده و در آن حال غیر آن، چیز را نمی‌بیند، بهر حال متوجه شکل برهان باشید که باین صورت است. ذات و حقیقت همه موجود متحرک است. این حرکت عمومی از جسم و ماده و طبیعت نیست چون همه اینها مقهور این حرکت و مستخر آن میباشند. پس مبدء این حرکت و سلسله جنبان آن دست قدرت و اراده است بیرون از طبیعت.

دلیل سوم - از راه نظردر پایان حرکت است. از مقدمه دلیل دوم اساس این دلیل هم روشن میشود، چون این حرکت ذاتی که برای همه موجودات است البته روتکامل است، تکامل در ادوار زمین و عناصر و موجودات زنده را علم و اکتشاف واضح کرده، تکامل اجتماعی و صنعتی و فکری انسان هم قابل انکار نیست، همواره از زیر پرده خلقت موجودات کامل تری بیرون می‌آیند و فکر تازه آشکار میشود، حتی بواسطه تکامل فکر انسان ابزار زندگی هم روز بروز کامل تر میشود، اگر مدارج کمالی که یکنفر انسان در مدت کمی می‌پیماید در نظر آید متوجه سیر کمالی موجودات خواهید شد، همان طفل ناتوانیکه پشه‌ای او را عاجز میکرد و در آلودگی خود وامانده بود پس از مدت اندکی در خود قدرت حل مشکلات و مبارزه با قدرت‌های بزرگ را می‌بیند، طبیعت سرکش را رام میکند و قوای آنرا استخدام مینماید، و خود را لایق اداره جمعیت زیاد بلکه دنیای بزرگ میدانند، همان موجود عاجز بیکه بچه انسان نام داشت و بچند قطره شیر سیر میشد و بخواب راحت میرفت پس از چند دور گردش آفتاب و ماه کارش با آنجا میرسید که برای سیر کردن خود خواب از چشمش می‌رود و هاضمه او زمین و ساختمانها و اموال و آفری را می‌بلعد و هنوز اشتهايش تيز تر می‌شود، و جدی برای گرسنگی خود نمی‌بیند، همان بی‌خبر بیکه

بامحیط نزدیک خود آشنا نبود و دوست و دشمن خود را نمی شناخت و قدرت تشخیص مصالح کوچک خود را نداشت ، پس از گذشتن زمانی بر موز دقیق زندگی آشنایی شود ، مسائل مشکل را حل میکند ، در جای خود نشسته احوال و اوضاع چندین هزار سال ملل و تاریخ آنها را از نظر میکند و همه افکار و احوال مردم اطراف زمین را میداند ، و حساب سیر و نظم دورترین ستارگان را که چندین سال نوری با او مسافت دارند با دقت رسیدگی میکند . از روی این حساب سیر تکاملی نوع انسان را از زمانهای گذشته تا حال و از حال تا هزارها سال پس از این باید مقایسه کرد ، و نتیجه گرفت که عالم بطرف کمال بی حدی رهسپار است ، و برهانی باین صورت درمی آید : که جهان رو بکمال بی حدی میرود و این کمال بیحد و کامل مطلق که هدف سیر جهان است معدوم نیست ، چون عالم رو بهدم نیست و بهر مرتبه از کمال که میرسد وجود آن قویتر و شدیدتر میشود ، پس کامل مطلق و وجود شدید بی نهایتی موجود است .

از جمادی مردم و نامی شدم	وز نما مردم ز حیوان سرزدم
مردم از حیوانی و انسان شدم	پس چه ترسم کی زمردن کم شدم
بار دیگر چون بیمم از بشر	تا بر آرم با ملائک بال و پر
پس عدم کردم عدم چون ارغنون	گویدم انسا الیه راجعون

این برهان را بصورت دیگری میتوان گفت که نتیجه یکی است ، آن اینست که تمام میل ها و غرائز انسانی برای رسیدن به هدف و منظور است ، چون انسان بمنظور و مقصود خود رسید آن میل و جنبش آرام میشود ، مثلا میل غذا برای رسیدن بدل کافی بدن است پس چون آن بدل رسید انسان سیر میشود و آن میل از میان میرود . میل باز دواج برای رساندن مسافر ناپیدا است بوطن رحم چون مسافر رسید جنبش از میان میرود و اشتعال غریزه خاموش میشود تا نوبت مسافر دیگر برسد . غریزه دفاع برای از میان بردن مزاحم و دفاع از حقوق است چون نتیجه حاصل شد هیجان تسکین مییابد . ولی میل بعلوم و معرفت و کمال در تمام مراحل و پیوسته با انسان همراه است از وقتیکه آدمی چشم بساز میکند تا وقتیکه چشم از دنیا ببندد مطلوب غیر محدودی را می طلبد و بهر مرتبه که رسید بالاتر می جوید ، و برای مطلوب گمشده خود حد و اندازه نمیداند ، در نتیجه باید معتقد شد که آنچه می جوید وجود بی حد و قدرت بی پایانی است ، بنابراین باید کمال و قدرت بی پایانی موجود باشد .

تا بحال سه دلیل برای خداشناسی ذکر شد که دو دلیل از راه بی جوئی مبداء حرکت است و دلیل سوم برای رسیدن بنهایت حرکات است . خداوند سبحانه در آیات زیادی این حقیقت را تذکر داده و نهایت حرکات را بیان نموده که مضمون و معنای آن آیات این است .

انسان: بیدار باش که تو با کوشش و رنج بسوی پروردگارت رهسپاری و بملاقات او خواهی رسید. باز گشت همه موجودات بسوی خداست. همه بطرف او رجوع داده خواهید شد. قرار گاه بسوی پروردگارتواست: سوق بسوی اوست. بسوی پروردگارت منتهی شوند. آنچه در آسمانها و زمین است باخضوع و عبودیت رو آورنده بشدای رحمانند. در این دلپها و آیات دقت کنید تا پیرهان های دیگر علمای طبیعی برسیم. همه مشمول توجهات حق باشید.

شب یکشنبه ۲۸ اردیبهشت ۲۶-۲۶ ج ۲۶، ۲

۳۰

دانشجو - مقصود ما در این بحث شناختن حقیقتی است حکیم قادر مرید، مبدء همه موجودات، بصیر بمصالح و اعمال خلق، جزاء دهنده بکارهای نیک و بد، آشنای باسرار و حوائج، خالق آسمانها و زمین، گرداننده عوالم بزرگ، نام چنین موجودی باصطلاح ما خداست - و اهل هرلغت را اصطلاحی است، ولی از برهانهای حرکت آنچه من دقت کردم بیش از این معلوم نمی شود که مبدء حرکت این عالم جسم و طبیعت، غیر از خود جسم و ماده و طبیعت است اما آن غیر چیست و چگونه است و چطور عالم را آفریده هیچ يك از این مطالب با این دلپها ثابت نشد، و من شنیدم از بعض کسانیکه درخداشناسی فکرشان مضطرب است میگفتند این دلپها ادعای شمارا ثابت نمیکند، ما هم قبول داریم که مبدء حرکت درعالم قوه است و امروز علماء طبیعی با کشف اتم و نیرو این مطلب را مانند محسوسات ثابت کرده اند، اما اثبات قوه غیر از وجود خداست، اگرچه من متوجهم که فعلا مقصود فقط اثبات وجود مبدء است و دلیل های صفات و اسماء جدا گانه باید ذکر شود و از مجموع دلپهای خدا شناسانی، برای کسانیکه طالب حقدن البته شبهه و تردیدی نمی ماند، ولی مقتضی است در این موضوع توضیح بیشتری داده شود،

روحانی - نام ماده و طبیعت و مانند اینها برای بعض مردم حربه ایست برای کشتن و منجروح کردن عواطف نیک و فضائل انسان، در هر زمان بحسب اقتضای محیط کسانى برای رسیدن بمقاصد مخصوص خود این حربه را با رنگ و روغن تازه بکار میبرند، این اسلحه فرسوده را در چند هزار سال گذشته فلاسفه مادی یونان بدست مردم داده اند، مقصود ما همین است که بفهمانیم این اسلحه امروز فقط خاصیت ذوران شناسی دارد و باید در موزه علوم آنرا گذارد و برای شناختن ادوار تاریخی فکر انسان از آن استفاده کرد، چنانکه استفاده از اسلحه های جنگی دوره های قدیم که در موزه های دنیا است

همان فهمیدن چگونگی زندگی اجتماعی و فکری ملل قدیم است، اگر کسی قائل شد که خوب است در برابر بتم از آنها هم استفاده شود خودتان بهتر میدانید که نام این شخص را چه باید گذارد؟ از وقتیکه فلاسفه یونان کلمه ماده و ماترونیچر رادر فکر بشر القاء کردند نهضت فکر و جنبش رادر ملیونها افراد انسان در ادوار مختلف از کارانداختند، و مردمی بدنیا آمدند و رفتند در حالیکه فکرشان از لای بلای ماده و آثار آن خارج نشد و خودشان از میان آن خارج شدند، اول وظیفه علمای الهی این است که دست فکر انسان را بگیرند و از میان لجن زار ماده نجاتش بدهند و از این سرحد تاریک و وحشت زار ردشان کنند. برهان حرکت، فکر انسان را رهنمائی میکند باینکه مبدء و پایان جنبش جهان بیرون از ماده و طبیعت است، برهان سوم که برهان پایان حرکت است علاوه بر این پایان را بطرف کمال و قدرت و علم بی حد معرفی میکند، چوت بدو برهان اول، اضافه شود که حرکت جهان منظم و حکیمانه و رو بنتایج عاقلانه است این نتیجه بدست می آید که مبدء، عاقل و حکیم و مرید است.

برهان نظم و قانون - سراسر جهان از کرات بزرگ تا ذرات کوچک را قانون اداره میکنند هر جزء ناچیز این عالم را که تحت دقت قرار دهیم میفهمیم که بچندین قانون احاطه شده که آن قوانین در آن حکومت و نفوذ دارند، علم عبارت از کشف کردن قوانین و نوامیس خلقت است، مثلاً فلسفه کلی دانستن روابط علت و معلوم است، علم ریاضی کشف نظامات کمی موجودات است، حقایق ریاضی بقدری در جهان نافذ و مقتدر است که عده ای از فلاسفه معتقد بودند عالم ساخته از عدد است، فلسفه طبیعی فهمیدن قواعد و آثار و خواص اجسام و موجودات زنده است که شعبه های آن روز بروز رو بافزایش است، فیزیک، شیمی، طبقات الارض، فیزیولوژی، تشریح، طب، از شعبه مهم فلسفه طبیعی است، علم هیئت عبارت از قوانین دوری و نزدیکی و اندازه مدارات و حرکات ثوابت و سیارات است روی همین قواعد از خسوف و کسوف قبلا خبر میدهند و بعد ستاره هائیکه مسافت ها بسیر نور از ما دورند معین میکنند، فواصل ستاره گان را تحت حساب در می آورند، از طرف دیگر معلوم شده که همین قوانینیکه در جهان بزرگ است، در ذرات کوچک نادیدنی هم مجر است و عوالم بزرگ و کوچک را یک نوع قوانین اداره مینماید، پس آنچه انسان نام علم بر آن گذارده و برای فهم آن ملل زنده دنیا بهم سبقت میگیرند و افتخارات برای خود باقی می گذارند، کشف همین قوانین عالم است که نام کشف کننده یک قانون از این عالم سراسر قانون همیشه در صفحه روزگار باقی می ماند، و بنام کشف کننده مردمی مفتخرند، این همه کتابها که از هزارها سال قبل تا حال نوشته شده و برای ما باقی مانده و می ماند نسخه بدل بعضی از صفحات سراسر خلقت است، عجب این است که بیشتر حکمت و نظمی که در عالم است در پیکر کوچک انسانهم نمونه دارد، و پیکر انسان یک

کتاب کم حجم و مرموز عالم خلقت است تا همیشه مورد مطالعه و دقت قرار گیرد :

اگر وسیله مسافرت و سیر عالمهای دیگر در دست رس انسان نیست این کتاب متحرک همیشه بانسان همراه است، آنقدر که از اسرار ساختمان جهازات عصب و مغزو دیدن و شنیدن و حرکات منظم قلب و شرایین و دستگاههای هضم و تهیه مواد، کشف شده کتابهای بزرگی را تشکیل داده . انسان کتاب کم حجم و پر معنائی است که عمری ماخود از آن خبر نداریم و بواسطه سرگرمی بقیرو خود يك صفحه آنرا هم ورق نمیزنیم و سطرى از آنرا هم نمیخوانیم ! این انسانی است که از عالم همه موجودات غیر زنده گذشته تا پا بجهان زنده گان گذاشته و عالم همه زندگان را پیموده تا از عالمی بنام عالم انسان سر بر آورده ، در اول تکوین در رحم ، از آمیبها بود ، پس از آن علقه‌ای شد بهم پیچیده بمساحت سه ربع دائره ، بعد از آن بهیئت قورباغه در آمد ، پس از این مرحله ستون فقرات در او ظاهر شد و دارای نوک طیور و جسم حشرات گردید ، و برزخ ما بین عالم طیور و حیوانات پستاندار را طی نمود ، آنگاه مانند چهارپاها و شبیه میمونها گردید ، در مرحله ششم هندسه چشمها و بینی و دهان و بازوها ترسیم شد ، و سایر اعضا او شروع بنمو نمود ، و علامت نری و ماده گئی ظاهر گردید ، در ماه پنجم کاملاً بصورت انسان درآمد ، در ماه ششم طول قامت از بازده تا چهارده بند انگشت گردید و در ماه هفتم از سیزده تا شانزده بند ، و در ماه هشتم شکاف چشمها باز و پوست سر از مو پوشانده شد و طولش از شانزده تا هیجده بند گردید و در ماه نهم از هیجده تا بیست بند انگشت شد . پس چنین انسانی در اول هیچ امتیازی از سایر حیوانات عالی و پست ندارد و شبیه بعضین مرغ و لاک پشت و سگ می باشد بعد از آن هر کدام از اقسام این جنینها شروع بامتیاز میکنند بعد از چند ماه دیگر یکی بهوا پرواز میکند و بالای درختها آشیان میگیرد و لانه میسازد دیگری در میان آبها و کنار رودها در میان سنگر لاک خود حرکت میکند ، آن دیگر در خشکی بهر طرف میدود ، آنهم که بنام انسان و آدمی زاده ممتاز شده خود را محورو اساس عالم می بندارد و زمین و آسمان و همه موجودات را با کلمه من بخود نسبت میدهد و در میان اشتهای تازه بکار افتاده اش همه عالم نمی گنجد ، و اسمها و عناوین را وسیله امتیاز خود و چنگ بادبیرگان قرار میدهد ، این است اجمالی از ادوار سیر انسان که همیشه و در هر جا و از هر نژاد این جریان بوده و خواهد بود .

علاوه بر آنکه جهازات باطن و ظاهر و سیر حیاتی انسان همه باقوانین منظم و حکیمانه است ، ظاهر پیکر انسان هم از هر جهت آراسته است ، تناسی که ما بین اعضا ظاهر از چشم و ابرو و دهان و مژگان و سایر اندام است آنرا جمال ظاهر میگویند ، این تناسب درک میشود ولی بوصف در نمی آید و این خود داستان دیگر و عالم دیگری را مجسم میکند !!

اما نظم و تناسبی که در ظاهر اعضاء است از باب مثال شمه از آنرا توجه نمائید :

اول - قامت هر انسان معتدل متساوی است باهشت وجب خود، که از پاشنه پا تا سر زانو دو وجب ، از سر زانو تا مفصل ران دو وجب از مفصل ران تا بالای قلب و گودی سینه دو وجب، از آنجا تا فرق سر دو وجب، چنانکه نسبت انگشتها در دست و پا منظم است .

۲ - قطر مچ دست انسان سه برابر انگشت وسط ، و قطر گردن هر شخصی دو برابر مچ دست او است .

۳ - چون انسان دستهای خود را بطرف راست و چپ بگشاید از سر انگشت يك دست تا دست دیگر هشت وجب شخص و باندازه تمام قامت او است ۴ - چون دست را بطرف بالا امتداد دهد و سر پرگار را در موضوع ناف گذارد دائرة رسم میکند که يك طرف شعاع آن آخر قدم و طرف دیگر سر انگشتان دست است و مجموعاً ده وجب است و آن باندازه تمام قامت و یکچهارم آن است .

۵ - طول روی هر کسی از فك پائین تا ابتداء سر یکوجب و يك هشتم وجب اوست .

۶ - فاصله بین دو گوش یکوجب و يك چهارم وجب اوست .

۷ - طول چشم يك هشتم وجب .

۸ - طول بینی یکچهارم وجب .

۹ - از سر انگشت وسط تا مچ دست و فاصله میان دو پستان و فاصله بین ناف و عسانه و فاصله گودی سینه تا گلو همه یکوجب شخص است .

۱۰ - فواصل بالای مغز تسا پاشنه پا و فاصله شانها همه دو وجب دو وجب است .

۱۱ - تفاوت طول انگشتها بایکدیگر همه يك هشتم وجب شخص است .

۱۲ - طول دهان و بینی و دو لب همه یکربع وجب است .

این اجمالی از هندسه ظاهر اعضاء انسان است پس نظم و قوانین در ظاهر و باطن همه موجودات جاری است ، این يك مقدمه برهان است تا فورمول این برهان تشکیل شود و نتیجه بدست آید .

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

پنجشنبه ۳۱ اردیبهشت اول رجب - ۲۶

(۳۱)

دانشجو - فهمیدن نظم و قانون دسراسر عالم راه روشن وهمگانی برای خدا شناسی است ، رشد فردی و اجتماعی فقط بواسطه فکر صحیح و نظر صائب است ، و فکر صحیح که رهنمای زندگانی است بواسطه ادراك حکمت ، و جمال ، و قوانین عالم است ، مردمیکه جمال طبیعت و خلقت را درك کردند و بلذت معنویات برخوردارند می توانند قدرت و شرافت خود را بشناسند ، و کسیکه قدر و قیمت حقیقی خود را شناخت ، بهرستی تن در نمیدهد ، و بجهوی های پست و غوطه وری در لذات حیوانی گوه رذات خود را آلوده نمیکند علم صحیح همان است که انسان را بروابط جهان و قوانین خلقت آشنا کند ، علمای

بزرگ برای پیدا کردن یکی از رموز طبیعت سالها زحمت کشیده‌اند و آسایش جسمی را بواسطه عشق بلذت معنوی و خدمت بخلق بر خود حرام کرده‌اند، و در نتیجه اینگونه فداکاری سعادت ملت و جامعه خود را تأمین کرده‌اند، مردم عالم در سایه فکر آنها زندگی میکنند ملل و امانده و عقب افتاده همان مللی هستند که ابتکارات و ذوق را از دست داده‌اند و بتقلید دلخوشند و تقلید از فضائل و معارف را کنار گذاشته بتقلید از کارهای زشت و پست توده‌های نادان سر مستند و با آموختن اصطلاحات علمی هر چه بتوانند بر توده‌های ضعیف خود تکبر می‌فرورسند و بر آنها تحمیل میکنند، علم را می‌طلبند برای آنکه بوسیله این گوهر شریف جیب خود را پر کنند و مقامی احرار نمایند، معارف را مقدمه زندگی میدانند با آنکه روشنی علم و معرفت خود مطلوب ذاتی است، آنچه ملل را بر پامیدارد و از خفته گی بیدار می‌کند نظر صحیح و علم بجمال طبیعت و رموز زندگی است، همین است که انسان را از تن پروری و عبودیت شهوات نجات میدهد، اگر مردمی لذات معنویات را احساس کردند، برای لذت موقت حیوانی حقوق ضعیف و بیچارگان را از میان نمی‌برند و وقت پر قیمت را در مراکز لهو و شهوت رانی نمیگذرانند، در دانشگاههای بزرگ دنیاسمی و کوشش تربیت کنندگان و مصلحتین بیشتر مصروف زنده کردن ذوق و قریحه جوانهاست، و درس را برای بیدار کردن شوق و شیفته گی بهم میگویند نه برای اظهار فضل و انبار کردن اصطلاحات در ذهن محصلین، کم و خلاصه درس میگویند و زیاد بعمل و تجربه و امیدارند، در شبهایی که هوا صاف و شفاف است محصلین را بوسیله تلسکوپهای بزرگ بتماشای ستارگان و امی دارند، و بوسیله ذره بینهای قوی بمطالعه حیوانات ذره بینی و ساختمان حیوانات متنوع محصلین را تشویق می‌کنند، خلاصه همه گونه وسائل تحریک قریحه و فکر را برای دانش طلبان فراهم میسازند، این است که پس از تمام شدن دوره تحصیل یک عضو مفید و خدمت گذار برای جامعه خود میشوند.

من که یک نفر دانشجوی حقوق هستم پس از چندین سال تحصیل متعجیرم که در برابر اینهمه استفاده که از جامعه ناتوان خود کرده‌ام که در حقیقت همه افراد زحمتکش کشور خرج و زندگی من را تأمین کرده‌اند، چه جزائی و پاداشی بدهم؟ و چه خدمت درستی از من ساخته است؟ از یکطرف قدرت و همت اشخاص کشاورز و زحمت کش را ندارم، و دماغم برای کسب و تجارت صحیح حاضر نیست، از طرف دیگر راه روشنی، برای زندگانی در پیش ندارم و از تحصیلات خود نتیجه صحیحی نگرفته‌ام، چه طور بامشیتی اصطلاحات و عبارت پردازی‌ها خود را لایق تصدیق و قضاوت و حقوق میان مردم بدانم؟ با آنکه میدانم دانسته یا ندانسته هر وقت از کرسی قضاوت پائین بیایم حقوقی را از میان برده‌ام و مردمی را بیچاره کرده‌ام، و خانواده‌هایی را بختک تیره نشانده‌ام، اگر باتصدی این مقام وجدانم زنده بماند! می‌دانم تمام عمر یکشب خواب راحت نباید داشته باشم، و یکساعت از زندگی بطور

صهیح و با اطمینان خاطر بهر مند نخواهم بود .

هر روز من کسانی را بپای محاکمه میکشم ، هر شب وجدانم من را محاکمه خواهد کرد !! و در آخر وجدان بمن خواهد گفت آیا این است جزای ملت و جامعه که تو را نگاهداری کرد ، و دستهای خدمت گذاری که وسیله زندگی و آسایش تو را فراهم نمود؟! همین چند روزه نهج البلاغه امیر المؤمنین علی را میتوانم بخطبه ای رسیدم که در باره قاضیان نا اهل و قضاوت های ناروا بیان نموده ، بیانات آتشین آنحضرت منقلبم کرد و بسنگینی مساویات ایسکار بیشتر متوجه شدم تا بحال خود را یکنفر تحصیل کرده و لایق و سعادت مند می دانستم و فعلا متوجه شدم که آن فرد کشاورز و کارگر لقمه نانی بدست می آرد از من سعادت مند تر است ، چون زحمت میکشد و میداند که يك لقمه ناناش آلوده بخون و حقوق مردم نیست و از مواخذه وجدان و مسئولیت در پیشگاه حق آسوده است ؟

روحانی - احساسات پر شور و عواطف پاك شما متأثرم کرد و از خلال جملات شما پرده های تاریکی از وضع و عاقبت این اجتماع پیش چشم نمایان شد ، فعلا چاره و تکلیفی برای امثال خود نمی بینم جز آنکه اول از خداوند مسئلت کنیم و بگوئیم : پروردگارا کشتی متلاطم ما را بساحل نجات رسان و ملل اسلامی و شرقی را از این پراکنندگی نجات بده : و بزمام داران حقیقی راه نجات جامعه و تشخیص خیر و سعادت عموم را الهام نما : در مرحله دوم آنچه میدانم و تشخیص میدهم بگویم و بنویسم . بهتر آنستکه بمطلب خود برگردیم و این تأثرات را بوسیله منصرف نمودن فکر از این مناظر بسوی فکر صهیح و متقن جبران کنیم ، موضوع گفتگو ، خداشناسی از راه نظم و قوانین خلقت بود ، عرض کردم عموم و اکتشافات انسان ، عبارت است از کشف نظم و قوانین ثابت در سراسر عالم ، و برای نمونه ایکه بفهم عموم نزدیک باشد ، هندسه و مقیاسیکه در ظاهر پیکر انسان است تذکر دادم ، اینك يك نمونه ای از روابط عددی که در پیکر انسان با عالم است تذکر میدهم : عدد ۲۸ را علمای عدد عدد تام میدانند و گویا این عدد و مخرج آن خصوصیتی هم در ساختمان انسان دارد ، مثلا ملاحظه کنید مفاصل بندهای انگشتان هر دست انسان چهارده است که مجعوماً ۲۸ می باشد و همچنین عدد مهره های پشت انسان در ابتداء ولادت ۲۸ است ۱۴ در قسمت بالا و ۱۴ در قسمت پائین ، استخوانهای انگشتهای پا ۲۸ ، استخوانهای آلات شنوایی ۱۴ ، و منافذ روی انسان که محل های حواس ظاهر است ۷ می باشد ، و از این قبیل اعداد ۷ و ۱۴ و ۲۸ در قسمت های مهم ساختمان بدن انسان بسیار بکار رفته ، پس از این ملاحظه کنید : که مهره های پشت بعض از حیوانات عالی ، و شاه پرهای طیور هم ۲۸ است ، و از عالم حیوانات بنظامات شمسی متوجه میشویم و می بینیم عدد بروج شمسی که تشکیل دهنده فصول و ماهها می باشد ۲۸ است ، از آنجا بنظم زندگانی انسان دقت میکنیم و می بینیم وسیله ارتباط انسان که پایه زندگانی است گفتن و نوشتن میباشد

واصول آن از حروف است و اصول حروف نیز ۲۸ است، در تلفظ، چهارده حرف شمیسی است و چهارده حرف قهری، و در نوشتن چهارده حرف در عموم نوشته های شرقی علامت نقطه دارد و چهارده حرف بی نقطه است، از این نمونه ای که عرض کردم آیا تصدیق نمیکنید که یک نوع رابطه عدی بین شئون زندگی و عوالم وجود برقرار است؟! گویا عدد ۲۸ از اعدادی است که در اصول زندگی و خلقت بکار برده شده؛ مناسب است یک جمله ای هم از علم قرآن عرض کنم، علمای تفسیر در باره حروف اوایل سوره هاز یاد بحث کرده اند بعضی گفته اند که این حروف مقطع اشاره است بنظامات بزرگ عالم و بقاء و ثبوت قرآن، یعنی همانطور که اصول خلقت باقی وابدیست این قرآن هم که مطابق با آن اصول است باقی وابدی خواهد بود، مؤید این نظر این است که عدد حروف اوائل سوره های قرآن هم ۱۴ میباشد.

این مضمون در سوره تبارک است که: در خلقت خدای رحمان کم و بیش نمی بینی، چندین بار چشم را باز گردان و نظر کن و بشکر آیدار این ساختمان بزرگ سستی و بی نظمی می نگری؟!

روابط عالم منظم، و حرکات موجودات منظم، و هندسه خلقت منظم، و روابط عددی آن روی حساب است، همه چیز و همه جا منظم است، جز زندگی انسانی که بدست خود داده شده آنها آنگاه منظم می شو که با قوانین عالم مطابق شود، و مترجم قوانین خلقت انبیاء عظام صلوات الله علیهم بوده اند، پس هر کس از قوانین خلقت و دستورات انبیاء سرپیچی کند فقط بخود ظلم کرده، والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

کتابخانه آنلاین «طاقان» و زمانه ما
شب یکشنبه ۳ خرداد ۶ رجب - ۲۶ (۳۲)

از نمونه های نظم و قانون ظاهر جهان، قانون جاذبه عمومی است این نیروی با اقتدار، بواسطه رشته های ناپیدای خود تمام اجسام کوچک و بزرگ جهان را برپا داشته علماء و مکتشفین طبعی از این سر بزرگ بجاذبه عمومی تعبیر کرده اند و میگویند مالفظی که از این حقیقت تعبیر کند جز کلمه جنب و جاذبه نیافتیم، فلاسه و عرفای الهی آنرا یکی از مظاهر محبت و عشق ساری در تمام موجودات میدانند، منظومه های بزرگ شمیسی، بقانون محبت و جنب بدور هم می چرخند و بیکدیگر حرارت و دل گرمی میدهند و در این فضای غیر متناهی مسیر عشق و کمال را روشن میکنند و با شور و شوق پیوسته بحر کت خود ادامه میدهند و احساس بختستگی نمی کنند، اجزای ناپیدای هر جسمی، بقانون جنب و محبت با

سرعت بدور هم می‌چرخند و این شکل‌های منظم اجسام گوناگون را ظاهر میسازند، بهمین قانون، اجتماعات بزرگ برپا است و کانون زندگانی گرم است، و پدرها بسرپرستی و مادرها بادلگرمی بداره اطفال و خانه و ادامه زندگی می‌پردازند، و همه زحمت و نچرا انسان باخوشی متحمل میشود، و محبت بکمال. و علم و خدمت و جمال است که هر طبقه‌ای را بوظایف مخصوص خود و امیدارد، و هر چه محبت و شوق بیشتر شود کار کامل و بیشتر میشود پس قانون محبت و جذب و رحمت، از قواعد عمومی عالم است که در همه جا و هر نقطه از جهان نفوذ کرده، و در دل هر موجودی راه یافته و در سراسر جهان کرسی خود را مستقر نموده و خیمه خود را برافراشته است

هر که راجامه ز عشقی چاک شد	ا وز حرص و عیب کلی پاك شد.
شادباش ای عشق پرسودای ما	ای طبیب جمله علت های ما .
ای دواى نخوت و ناموس ما	ای تو افلاطون جالینوس ما .
جسم خاك از عشق بر افلاك شد	كوه در رقص آمد و چالاك شد .
عشق جان طور آمد عاشقا	طور مست و خر موسی صمعا .
بالب دمساز خود گر جفتمی	همچونی من گفتنی ها گفتمی .

در هر گوشه جهان و زندگی اگر اندکی پایه این عرش رحمت و محبت سست شود کسورت و دلسردی رخ میدهد و بساط هستی و زندگی مختل میشود، و منظومه‌های شمسى بهم می‌خورند و اجسام متلاشی میشود و زندگی پراکنده می‌گردد، یکی از دانشمندان میگوید در تمام عالم بریشانی و بدبختی فقط یکی است و آن نبودن محبت است، در قرآن کریم میگوید: خدای رحمان بر عرش مستقر شده. زیرا که اساس عالم بزرگ که عرش الهی است بر پایه‌های رحمت برپا مانده، در هر جا این عرش رحمت، ظهور و شعبه نفوذی دارد چون هر موجودی بفراخور خود از رحمت و محبت بهره‌مند است، گناهان بزرگی که در قرآن وعده آتش و عذاب برای مرتکب بآنها داده شده، همان گناهها و جنایاتی است که اساس محبت و روابط انتظامی و قانونی را سست باقطع می‌کند، دلسرد کردن مدیران دلسوز و حقیقی اجتماع و اشخاص خدمتگذار، خوار نمودن یتیم، دریدن پسرده عفت، و خارج کردن زن را از کانون محبت اداره منزل و تربیت اولاد، جنایاتی است که قابل بخشش نیست چون عرش رحمت خدارا متزلزل می‌کند، برای هر موجودی يك منظومه حیاتی است که همان کانون عشق و محبت او است، و خارج شدن از آن منظومه آسان نیست، اگر يك سیاره در میان میلیونها سیارات از منظومه خود خارج شود در تمام عالم اختلال و بی‌نظمی رخ میدهد اگر اجزای جسم را از مدار ناپیدای خود خارج کنند طوفان و صاعقه ایجاد می‌کند، باین جهت انفجار اتم بس مهیب و وحشتناک است! يك ملت زنده ایرا از محور دین و ملیت نمیتوان خارج نمود مگر پس از انقلاب های بزرگ، بهم زدن محیط

خانواده گی صحیح و بریدن رشته محبتیکه میان افراد آنست البته دفعتا آسان نیست ، کسانیکه بخواهند این اساس را بهم زنند تا بالنتیجه رشته ارتباط يك جامعه بزرگ سست شود ، سالها تبلیغات می کنند و بهزارها نام زیبا و نشریات دلربا فحشاء و بی عفتی را ترویج می کنند و بدست جهال و جنایت پیشگان خودشان ، پایه محبت و علاقه بزنگی را در میان مردها و زنها و خانواده که سلول اول اجتماعند متزلزل می نمایند ، آنگاه بمقاصد شوم خود نائل میشوند !!

از این بیان تا اندازه معلوم شد که جاذبه محبت از حقایق عمومی عالم است و عرش خداوند بزرگ همین جذب و رحمت میباشد ، فواصل و حرکات منظم اثر قوانین جاذبه عمومی است ، حرکات سیارات را عموم مردم تا اندازه متوجه اند ، چون طلوع و غروب آفتاب و پی در پی آمدن فصول و اختلاف شب و روز همه از آثار همین حرکات منظم است ، در هزارها سال پیش در چنین روزی آفتاب در ساعت دقیقه و ثانیه معین طلوع و غروب نموده امروزه چنین است هزارها سال بعد هم چنین خواهد بود . فواصل سیارات هم مانند حرکات آنها در تحت نظم و قوانین ثابتی است که نمونه ای از آن چنین است اگر فاصله و دوری عطارد را از آفتاب صفر فرض کنیم و زهره را ۳ ، زمین را ۶ ، و مریخ را ۱۲ و ستاره مجهول را ۲۴ ، و مشتری را ۴۸ ، و زحل را ۹۶ ، با این فرض قدری نظم معین فواصل سیارات را فهمیده ایم که بانسبت معین هندسی میباشد ، فواصل اجزاء سیاره هر ذره جسمی باهمه مرکزی آن نیز قانون منظمی دارد .

یکی دیگر از قوانین جاذبه عمومی قانون مربع بعد است ، این قانون در جذب و سنگینی جسم و شدت حرارت و نور و صوت یکنواخت جاری است ، چند مثال برای فهم عموم می آورم تا حساب نظم عالم را عموم متوجه شوند و این مثالها را نمونه بدانند از نظامات بزرگ جهان ، اگر دو قطعه چوب را که از حیث وزن و اندازه یکی باشند با فاصله دو متر روی آب رها کنیم روی قانون جاذبه عمومی این دو بتدریج بهم نزدیک میگرددند ، اگر فرض کنیم در هر ثانیه يك متر بیکدیگر نزدیک میشوند ، پس از آن آنها را چهار متر از هم دور قرار دهیم می بینیم با آنکه بعد دو مقابل زیاد شده ولی نزدیک شدن آن دو بیکدیگر در هر ثانیه يك چهارم متر است ، همین قانون مربع بعد در سنگینی جسم هم جاری است ، اگر يك جسمی را صد متر از زمین بالا بردیم و در آنجا وزن آن چهار کیلو بود چون دو صد متر بالای زمین همان جسم را بتوانیم وزن کنیم يك کیلو خواهد بود ، در صوت نیز این قانون جاری است ، اگر چهار زنگ را در چهل متری خود قرار بدهیم و يك زنگ مانند آنها را در بیست متری قرار دهیم ، صوت آن چهار زنگ مانند آن يك زنگ خواهد بود - نور هم از این قانون خارج نیست بجای زنگها چراغ بگذارید می بینید نور چراغ نزدیک با چهار چراغ دور یکسان است ، چراغها را بردارید

بجای آنها بخاریهای متساوی در حرارت بگذارید، همین قانون را مشاهده می کنید، پس در خلقت عالم یکنوع قوانین منظمی حکومت دارد، و این قوانین در زمین ما و فضا و سیارات دور همه یکسان است باین جهت باید معتقد شویم که یک اراده و قدرت در تمام عالم حکومت دارد. اصول زندگی ما روی زمین وابسته بنور و حرارت و صوت و جاذبه است و تمام اینها دارای قانون واحد و منظمی هستند، در قاص ساعت و بازوی قیام نیز نسبت بکوتاهی و بلندی آنها همین قانون را مینگرید. از قوانین جاذبه عمومی قانون سقوط جسم است که آنها بمسب قانون منظم عددیست اگر ثانیه اول سقوط را یک فرض کنیم، در ثانیه دوم ۳ در ثانیه چهارم ۵ و در ثانیه پنجم ۷ خواهد بود، در ثانیه اول اگر جسم ۱۶ قدم مسافت سقوط کند، بنابراین در ثانیه دوم ۱۶ ضرب در ۳ در ثانیه سوم ۱۶ ضرب در ۵ خواهد بود. اینها چند نمونه ایست برای توجه بقوانین عمومی و ثابت جهان، بر انسان است که در این قوانین تدبیر کند تا عظمت و وحدت خالق را در این خطوط برجسته بخواند و برای پیشرفت زندگی از اینها استفاده کند و بر مسلمانها است که بمرور دین و کتاب آسمانی خودشان بینا شوند، و از روی آیات خلقت آیات قرآن را بهتر بفهمند، آنجا که میگوید: کرسی خدا آسمانها و زمین را فرا گرفته. آسمانهای برافراشته را شما بدون ستون می بینید؟! آسمان دارای رشته های بهم پیوسته است. برای خدا است آنچه در آسمان و زمین است و همه خاضع و فروتن برای حقند. در زمین چنان محبت سرشار قرار دادیم که زنده و مرده شمارا در آغوش گرفته و به پرواز درآمده برای خدا سجده می کند آنچه در آسمانها و زمین است. هر چیزی برای خدا تسبیح می کند و ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید. خداست که آسمان و زمین را بهم پیوسته داشته تا از هم متلاشی نشوند. **تالین «طالقانی و زمانه ما»**

اینها ترجمه و مضمون بعضی از آیات کتاب آسمانی شما است که میخواهد پیروان خود را بنظامات بزرگ عالم متوجه کند. اگر مسلمانها از قرآن و هدایت او پیروی میکردند مانند پدران بزرگ خود امروز همه چیز داشتند، چراغ علم بدست آنها بود و رهنمای خلق جهان بودند، شایسته ترین ملل بودند که قدرت علم را برای خدمت بخلق و روشن کردن راه خدا و برقرار نمودن عدالت بکار برند، نه آنکه علم و صنعت را وسیله درندگی و خوردن ضعیف و ماده پرستی قرار دهند!! تاریخ بهترین شاهد تربیت قرآن است. خداوند این ضعف و پراکندگی را از میان مسلمانان برطرف کند و همه را در پناه خود بدارد.



10007500077478

کتابخانه مرکزی دانشگاه



کتابخانه مرکزی
Central Library
Tebran University

شما شنوندگان محترم درضمن گفتارهای ما عنوان و نام دوست دانشجو را مکرر شنیده‌اید، که باشخص روحانی مصاحبه دارد، گاهی در کشف حقیقت و روشن کردن اطراف موضوعات کمک میکند، گاهی در مطالب اعتراض دارد، گاهی ساکت است و گوش میدهد و آثار تصدیق یا تکذیب یا حالت تردید در قیافه اش نمایان است و چون در بحثی، نتیجه مثبت میرسد از خوشحالی میخوابد پرواز کند.

انسان که حقیقتش از قوا و مبادی مختلف آفریده و ترکیب شده چون متوجه بکمالات معنوی شود و بخواند در علم و معرفت خود را بمقام بلندی برساند و باسرار خلقت باندازه توانائی خود آشنا شود، در این وقت تمام قوای باطنی و خواهشهای مختلف درونی ملایم و آرام میشوند، و محیط روح انسان که همیشه دچار کشمکش و تشویش است در آن هنگام که متوجه جستجوی از حقیقتی است آرام و ساکن می‌گردد، و در باطن انسان گویا فقط دو مبداء اثبات و نفی باهم روبرو میشوند، یکی دلیل می‌آورد و حقیقت و نتیجه هر موضوعی را با دقت می‌سنجد، و بعد از برهان و سنجش حکم می‌کند، و نتیجه می‌گیرد در برابر این مبداء عقلی و روحانی، مبداء دیگری است که در هر موضوعی شك و تردید پیش می‌آورد، و در دلیل خدشه و ایراد میکند، و راه شك و اشتباه را بروی مبداء عقلی باز می‌نماید، و تا دو مرتبه آن مبداء عقلی و فکری اطراف دلیل خود را رسیدگی کند و راههای رخنه را مسدود نماید، این مبداء دوم که از مبادی و قوای باطنی انسان است، مبداء دانشجویی و کنجکاو است، و از مجموع این دو جریان اثبات و نفی حقیقت روشن میشود، و اعتقاد و ایمان بهر موضوعی کامل می‌گردد، پس در باطن هر انسانی علاوه بر قوای مختلف مبداء عقلی و روحانی است، که بفطرت اولی خود هر حق را می‌فهمد و باور دارد، و با جدیدت از آن طرفداری میکند، و مبداء دیگری است که پی در پی سئوالات طرح می‌نماید و در بیشتر موضوعات اظهار تردید و شك مینماید، که آنرا باید مبداء دانشجویی نامید روی همین اصل روحی و نفسی، این گفتارها را بنام گفتگوی روحانی و دانشجو پیش آوردیم، در بسیاری از مطالب هم این دو شخص صورت و حقیقت خارجی دارند، و از بحث و گفتگوی این دو مبداء با حقیقت واقعی نتیجه روشن میشود و پرده‌های شك و تردید از برابر پیش باطنی انسان بکنار میرود.

اینک بمطلب خود بر میگردیم - نمونه‌هایی از نظم و قوانین جهان طبیعت، که در ظاهر بدن انسان و فواصل سیارات و قانون جاذبه و حرارت و صوت و سقوط اجسام است ذکر شد، در هنگام بیان این مطالب دوست دانشجو ساکت بود، در بعضی موارد هم

از ارتباط قانونی و انتظامی جهان طبیعت اظهار سرور مینمود، ولی اعتراض و شکی که در این موضوع داشت و آنرا تابعال اظهار نمینمود باینصورت بیان کرد :

دانشجو - همانطور که قبلاً گفتم بی بردن بانتظام و قوانین محکم و عادلانه جهان از راه های روشن و ساده برای شناختن پروردگار حکیم و عادل است ، و موجب نشاط روحی و امیدواری و خوشی انسان میشود ، ولی من درست تابعال نفهمیده ام که مقصود از نظم و قانون چیست ؟ آیا مقصود از نظم آنستکه امور طبیعی عالم همه دارای شکلها و اندازه های معین هندسی است و حرکات موجودات و فواصل آنها مقیاس منظمی دارد ؟ این مطلب چنانکه نمونه هایی از آن را بیان گردید در بسیاری از موجودات صحیح است اما در قسمت مهمی درست نیست ، در بیشتر از نباتات و سنگها و خاکها ، مانظمی نمی بینیم اگر علاوه بر این مدعی هستیم که قوانین خلقت و طبیعت در باره انسان هم حکیمانه و عادلانه است بیشتر جای سؤال است ؟ چون از ظلم و ستمی که افراد و جامعه های انسانی نسبت بیکدیگر روا میدارند اگر صرف نظر کنیم ، این آثار شومی که طبیعت دارد و ظلمی که بانسان روا میدارد مانند سوختن ، و غرق شدن ، وجود مرض هـ سـ ، و خلقت حیوانات موزی ، برای چیست ؟ آیا اینها بی نظمی و بی قانونی نیست ؟! پس بهتر آنستکه مقصود از نظم و قانون را توضیح دهید ، و بعد نظر خودتان را در این بی نظمی ها که می بینیم بیان کنید .

روحانی - مقصود من از نظم و قانون ، نظم و قانون بتمام معنا است ، یعنی ظاهر و باطن جهان متناسب و منظم و دارای قوانین ثابت و حکمت عادلانه است ، عموم مردم یا بواسطه سرگرمی بخیالات و اوهام خود متوجه بنظم و زیبایی های عالم نیستند و یا بواسطه محدودیت نظر نمیتوانند بهمه جهت محیط باشند ، و یا بواسطه بی نظمی در فکر و عمل دچار زحمت و ابتلاآت روحی و فکری میشوند و آنها را از ناحیه عالم گمان میکنند .

اگر این عالم بزرگ را کوچک کنیم می سزد که بصورت کاخ مجللی تصور کنیم که برای آسایش و بهره مندی انسان هر گونه وسائل در آن آماده شده ، و برای لذت چشم و گوش و دیگر حواس ظاهر و باطن ، چراغهای الوان و مناظر و اشکال موزون با فواصل معین چیده شده و آهنگهای موزون و سیخنان نغمه بحسب هر ذوق و قریحه ای از هر گوشه آن در اهتزاز است ، و وسایل زندگی از هوا و نور و لباسهای الوان برای هر کس نوبتو آماده شده ، بعد از آن مردمی که در این بناء وارد میشوند می نگریم که بطور کلی دودسته اند ، دسته اول کسانی هستند که باولین نظر بگوشه و قسمتی از این دستگاه بزرگ متوجه میشوند ، که صاحب و سازنده آن عاقل و حکیم است ، پس هر چه نفهمیده اند از کوتاهی خودشان میدانند و باحوصله و خوش بینی در آن وارد میشوند ، و زبان اعتراض

و نظر بدبینی را می‌بندند تا با اطمینان و صبر با سرار و رموز آن آشنا شوند ، چون تازه واردند همینقدر متوجهند ، که زندگی و بهره‌مندی در آن دستگاه قوانین و آدابی دارد که اگر مراعات نشود زندگی و زیست مشکل خواهد شد . دسته دوم واردین ، کسانی‌اند که با غرور و خودسری در میان این بنا پامی گذارند ، با آنکه تازه واردند در هر قسمت آن اظهار نظر و اعتراض می‌کنند و بخیال خود نقشه آنرا ناقص می‌بندارند و بشور و بدون دستور و ره‌نما ، گمان میکنند میتوانند از آن منتفع شوند و در نتیجه خودسری دچار مأمورین انتظامی و پره‌وصله و غیور آن کاخ می‌گردند و از زیباییهای بناهای مجلل آن محروم میمانند ، این محرومیت را از ظلم و ستم کارفرمایان و مأمورین این بنا تصور می‌کنند و بواسطه بدبینی و کینه آتش درونی خود را مشتعل تر مینمایند تا در آخر بادل پر حسرت از آن دستگاه مجلل خارجشان میکنند و برای همیشه با بدبینی و سوزش درونی و تیرگی زندگی همراهند .

این کاخ مجلل را ملیونها برابر از آنچه تصور می‌کنید از جهت ظاهر و باطن چون در ذهن خود بزرگ نمائید نمونه و صورتی از این عالم خواهد بود ، مردمی محروم از جمال این عالیند که با نظر محدود خود میخواهند قضاوت کنند ، ولی چون درست در نمی‌آید بدین میشوند . در زندگی روزانه مردم دائماً مشاهده می‌کنید که اغلب مردم چون وارد ساختمان نوی میشوند ، یا کتاب و نوشته‌ایرا می‌بینند در همان دفعه اول شروع بانقاد میکنند ، اگر انتقادکننده حوصله و صبر داشته باشد تامهندس و نویسنده ، نقشه و منظور کلی خود را بیان کند می‌فهمد که اعتراض از کم‌صبری بوده ولی اگر برای فهمیدن منظور سازنده و مهندس بنا و نویسنده کتاب و مقاله صبر نداشته باشد ، بدبینی او نسبت بشکر و نقشه او باقی میماند آنوقت است که هم از فهمیدن مطلب محروم شده‌و هم برگرفتاریهای فکریش گرفتاری بدبینی بخلق متدرجاً علاوه گردد ، این عرایض را بطور کلی در نظر داشته‌باشید و در اطراف آن دقت کنید ، تامتوجه شوید که عموم مردم چرا از جمال کلی عالم و حظوظ قانونی زندگی بی‌بهره‌اند ، و برای کسانی این جهان زیبا تبدیل بزندان موحشی میشود؟ اما آنکه گفتید در بسیاری از نباتات و سنگها و خاکها نظمی نمی‌بینیم اگر شما به بناء منظمی برخوردارید و گوشه‌ از آنرا خراب و درهم دیدید ، بحسب قاعده عقلی آیا باید معتقد شوید که چون قسمت از آن خراب است پس نظمی در آن نیست یا بعکس باید معتقد شوید که چون قسمت مهم آن منظم است پس نظمی در جهت آن در کار است و آنچه را که بی‌نظم و درهم مینگریم یا بواسطه عوامل و عللی است که نظم قسمتی را خراب کرده و درهم نموده است بادر نظر چنین مینماید ، دربرگها و گلها و شکوفه‌ها و ساختمان داخلی عموم نباتات نظم و هندسه برقرار است ، برگهای گیاهها عموماً بشکل دائره‌های منظم و مخروطی‌های هندسی است و در قسمتی از نباتات چند برك پیوسته با هم شکل

زیبایی را تشکیل میدهند، روئیدن شاخه هم بطبیعت خود با مقیاس منظم است، بنابراین باید حکم کلی کرد که نباتات از هر جهت نظمی دارد، و آنچه بی نظم می بینیم، یا در چشم ما اینطور است، و یا عوامل طبیعت از خارج در آن تأثیر کرده، مثل آنکه قسمتی در برابر نور واقع شده و قسم دیگر از آن محروم مانده، یا در قسمتی و سائل تغذیه بهتر فراهم شده و در قسمت دیگر کمتر، یا نباتات دیگر مانع رشد و نظم آن شده اند، چنانکه ساختمان و پیکره انسان و حیوان خود بخود از هر جهت منظم و صحیح متولد میشود ولی آفاتی از بیرون در آن سرایت میکنند که ناقص و بی نظمش مینماید، مثلاً بواسطه استعمال الکل، اولاد در جسم و عقل ضعیف تولید میشود، و یا بواسطه مرضهای دیگر پدر و ما در بعضی از جهازات بچه کامل و صحیح نمو نمیکند، پس همانطور که انسان و حیوان دارای عوارض و آفاتی است که نظم ظاهر و باطن آنرا مختل مینماید، نباتات هم عوامل خارجی هندسه و نظم آنرا ناقص میکنند، پس عالم نباتات بحسب اساس خلقت بسیار منظم و زیباست، قسمت مهم آلات زینت و وسائل زیبایی را انسان از نباتات تقلید نموده، در يك برك کوچک گیاه دقت کنید: مساحت و شکل و فواصل دندانها و ورشته عروق غذائی و پرده های طبقات آن يك جهان کتاب حکمت و قدرت و جمال است.

برك درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتر است قدرت پروردگار
این نتیجه از نظر با چشم ظاهر است، اگر با ذره بین، و چشم باطن بنگرید و مواد کلورفیل و قوای معنوی آنرا دقت نمائید اقیانوس بزرگی را در يك برك گیاه مشاهده خواهید کرد! اما نظم سنگها و خاکها و قوانین عادلانه و کلی آنها را در گفتار بعد خواهیم عرض کرد. همه بانغمات اساسی گیتی دمساز و شادمان باشید.

کتابخانه آنلاین «طاقانی و زمانه ما»

آقای دانشجو: شما گفتید، اگر مقصود از نظم این است که موجودات همه دارای اندازه و وضع معین و هندسی است این ادعا درست نیست چون بسیاری از گیاهها از جهت فواصل محل روئیدن شاخهها و استقامت نظمی ندارند، و همینطور در سنگها و معدنیات و مواد زمین از حیث شکل و هیئت نظمی نمی بینیم.

در باره نباتات عرض کردم که اصول ساختمانی تمام آنها، بر نظم و هیئت های هندسی است، اما درباره مواد زمین، گرچه عموم مردم در آن نظمی مشاهده نمی کنند، ولی شما که با علوم طبیعی آشنائی دارید اگر با چشم علمی دقت کنید می بینید که در تمام

اطراف زمین يك قطعه بی نظم وجود ندارد شما در کتابهای مقدماتی طبیعی قانون تبلور اجسام را البته خوانده‌اید و در خاطر دارید که علمای طبیعی می‌گویند، هر جسمی که ذوب شود چون می‌خواهد بصورت جمود در آید پیوسته ذرات آن شکل‌های منظم هندسی را تشکیل می‌دهد، این شکلها را علماء بلور می‌گویند و این حالت را تبلور می‌نامند، این اشکال منظم زیبا شب و روز در مقابل چشم همه است ولی عموم از آن غافلند چنانکه از بیشتر زیبایی‌های دیگر عالم غافلند.

همه می‌بینند چون شکر را آب کردند بعد که بسته میشود بصورت شاخه نبات و دارای زاویه‌ها و شعاع‌های مخصوص می‌گردد، ولی متوجه نیستند که این قانون در تمام مواد جاریست، هر جسمی پس از آب شدن و ذوبان چون بسته میشود بصورت و شکل مخصوصی درمی‌آید، عجب تر آنکه این همه اجسام مختلف از مواد معدنی و غیر معدنی در تبلور و صورت‌های هندسی، هیچکدام بادیگری شباهت ندارد، چنانکه هر يك از گلها و برگها نظم و هندسه مخصوصی دارند و هیچ گل و برگی از جهت شکل و نظم بادیگری شبیه نیست. همانطور که قدرت و نیرو و عناصر و عدد ستارگان و قیافه‌های انسان و انواع حیوانات و نباتات غیرمتمنهای است، شکل‌های زیبای گلها و برگها و صورت‌های هندسی مواد هم غیرمتمنهای است، آیا مخزن و مغزیکه این همه صورت و نقش و نگار روی لوح ماده پدید می‌آورد کجا و کیست؟! قرآن می‌گوید: خزائن هر چیزی نزد ما است و ما باندازه معین آنها فرو میفرستیم.

پس جمال و زیبایی هم جلوه از روی حق است که ماده ناموزون و بی‌شکل را شکل و زیبایی می‌بخشد. شما اگر چندین ماده مانند قلع و مس و زاج و روی و نشادر و مانند اینهارا ذوب کنید، و در يك ظرف بریزید چون سرد و جامد شد اگر بوسیله رنگ و بو نتوانستید آنها را از هم امتیاز دهید، از شکل و صورت هندسی و جمال میتوانید آنها را امتیاز دهید، زیرا در مدت چند ثانیه هر يك بصورت مخصوصی درمی‌آید که نقاش‌های دقیق با وسایل و صرف وقتها روی لوح کاغذ نمیتوانند بآن دقت ترسیم کنند!!

تلاؤ الماس و عقیق و زبرجد و یاقوت بواسطه همان اشکال بلوری آنها است، این زیبایی و نظم نه تنها در مواد زمینی و روی زمین صورت می‌بندد، بلکه در اعماق هوا و فضاهاى مواج جوی هم بساط نقاشی و صورت بندی موجود است، عموم چون بتوده‌های برف که در روی زمین و بالای کوهها روی هم انباشته شده می‌نگرند، گمان می‌کنند شکل و زیبایی در آن نیست ولی اگر تکه‌های برف را که روی زمین و شاخه‌های درختها به آرامی می‌نشیند دقت کنید، می‌نگرید که تمام آنها را بانظم و هندسه تمام ساخته‌اند، و هر يك دلهای جمال غیرمتمنهای عالند، در زمستان هنگام یخ بستن چون در سطح آب دقت کنید می‌بینید در همان حال که شروع به بسته شدن می‌کند زاویه‌ها و خطوط شعاعی

منظم تشکیل میدهد. یکی از علمای خارجی میگوید از اشکال هندسی برف و یخ تا بجمال در حدود هزار شکل استقصاء شده، و در کتاب خود که بنام (همه دانش‌ها) است، صد و پنجاه و یک شکل را گراور کرده و از میان آنها دوازده شکل انتخاب نموده که از صورت بسیط شروع میشود تا بشکلهای مرکب میرسد، و در میان آنها بعضی بشکل شاخه‌های درخت است، بعضی مانند ورق‌های گل است، بعضی بصورت برگ نوعی از درختها است

کتاب آسمانی ما قرآن پی‌درپی بدقت در صنع و زیبایی موجودات دعوت میکنند و میگوید ماهر چیزی را با اندازه و هندسه آفریدیم. در عالم هیچ بی‌نظمی و ناروایی وجود ندارد. قرآن برای بیدار کردن عقل و ایجاد محبت بجمال کلی عالم، و زنده کردن فکر و روح، آیات و عجاب خلقت را همواره بیان میکنند، تا در مسلمانها محبت علم و شیفته‌گی بجمال ایجاد شود، تا تفکر و عقول را تسخیر کنند، و ملل خود را زنده نمایند، و لسی مسلمانها از قرآن برای تسخیر جن و عزائم و آمرزش مردگان فقط استفاده می‌کنند، تازه‌اند بواسطه تدبیر آیات آن، گوهر ذات خود را زنده و فروزان نمی‌سازند، چون مردند با خواندن دیگری میخواهند مقامات بهشت جمال را اشغال کنند!! مردمی بهشت نزدیکند که جمال آنرا در این عالم ظاهر، بشگردند و محبت و زیبایی و نظم را برای رسیدن به حقیقت آن بطلبند، عموم مردم محبت بجمال دارند ولی آنرا برای بیدار کردن غرائز حیوانی بکار میبرند، البته بجهت علم آن مللی می‌رسند که افراد آن بهترین سرمایه عمر را برای پیدا کردن دست یافتن باسرار موجودات صرف میکنند، عمری برای جستجوی نظم زندگانی مورچه‌گان و انواع آنها در بیابانها بسر میبرند، و بر هزار شکل زیبای برف و یخ اطلاع پیدا میکنند، و آنها را برای بیدار کردن ذوق و قریحه ملت خود بکار میبرند، مسلمانها چون قرآن را متروک گذاشتند و در آن فکر و عقل خود را بکار نبردند، هم جوهر دین را از دست دادند، و هم از منافع مادی زمین بی بهره ماندند، آنقدر خود را باخته‌اند که پیوسته چشم بدیگران دوخته‌اند، تا آنجا که تشخیص خود را در دین‌داری و بیدینی هم تابع رأی و تشخیص دیگران قرار داده‌اند، منتظر هستند تا آخر حیات در باره دین چه تصمیمی میگیرند، و درباره بی‌عفتی و فحشاء، آنها چه رویه خواهند پیش گرفت، خلاصه تشخیص خود را در بدیهات اولی هم از دست داده‌اند.

آنروز بقرآن و عظمت آن تعظیم می‌کنند، که به بیستند قرآن با گراورهای زیبا از شکل حیوانات و گلها، و زیبایی طبیعت، و ادوار جنین، و نظامات بزرگ جهان، طبع شده و در زیر هر آیه مناسب آن نکته‌های علمی تذکر داده شده، و برای مسا سوقات فرستاده‌اند، آنوقت است که مقلدین اجانب زبان و قلمشان بشرح عظمت قرآن خواهد بکار افتاد اینها با عمل و رویه خود بدیگران می‌فهمانند که منابع ایمان و علم و تربیت ما را

مانند آثار عتیقه و تاریخ گذشتگان برای ما شما باید معرفی کنید !!

بموضوع خود برگردیم و تأثرات خود را در سینه دفن کنیم تا روز اظهارش برسد پس معلوم شد که تمام مواد زمین و اجسام غیر زنده هم شکلهای زیبا و هندسی دارند ، سبحان الله این اجسام با اختلافی که باهم دارند همه شش گوشند ! گویا عدد شش عدد جمال است ! چون جمال و زیبایی در باطن و ظاهر موجودات آخرین حد تمامیت است ، عدد شش هم در میان اعداد آحاد از یک تانه ، عدد تام است ، عدد تام در میان تمام اعداد کم وجود است ، در تمام مراتب اعداد عدد تام بیش از چند عدد وجود ندارد ، عدد شش عدد تام آحادی است ، چون مجموع بر آنچه این عدد بر آن قابل قسمت است باندازه خود عدد است ، و مانند دندانهای شکل های برف و بلورات ، بدور خود بازیابی مخصوصی میگردد ! عدد شش ، بزرگ و ۲ و ۳ قابل قسمت است و مجموع این اعداد هم باز شش است !! این خصوصیت در هیچ عدد آحادی نیست ، مظاهر رسائی و نظم هم بر شش است ، شکل بسیاری از گلها ، تمام بلورات ، تکه های برف ، خانه های زنبور ، شش گوش است ، همین دلیل بر آنستکه این دستگاه را یک مبداء بنظم آورده ، برف در بین زمین و آسمان تکوین میشود ، شکلهای بلورات روی زمین ، گلها بالای شاخه های نباتات ، خانه های زنبور در میان کوهها و درختها و محلهای تاریک ، محیط هر یک و ماده و اسباب طبیعی هر کدام غیر از دیگریست ولی در نتیجه آنچه مقابل چشم هندسه شناس و زیبایی فهم انسان درمیآید یکی است و آن اشکال متنوع مسدس است . فتبارک الله احسن الخالقین . پروردگارا منبع و سرچشمه این نظم کجا است ؟ آیا مواد باهم ، هم پیمان شده اند که هر کدام شکل معینی انتخاب کنند ، و از شکل دیگر تقلید و اقتباس نکنند ، آیا اکسیژن و هیدروژن ، در میان جو باهم قرار گذاشته اند که وقت جمود باین شکل درآیند ، یا یک کلمه بگوئیم خاصیت طبیعت است ، و خود را از هر کنجکاو و بعضی راحت کنیم ، و بهیش و نوش برداریم ، و بجای غریزه حب جمال پاک ، غرائز حیوانی را اشباع کنیم و زندگانی را همین بدانیم ؟ !! چشم باز و گوش و این عمی حیرتم از چشم بندی خدا خداوند همه را از غفلت و بیهوشی و آلودگی نجات دهد .



ولادت پیشوای بزرگ مسلمین و امام امامان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام را بعموم مسلمانها تبریک میگوییم :

بعضی از شنوندگان محترم لابد در خاطر دارند که قسمتی از گفتارهای گذشته ما درباره معنای تربیت و محیط تربیتی بود، بهمین مناسبت اصول قوا و غرائزیکه تشکیل دهنده حقیقت انسان است شرح دادم، بعد از آن هدف تربیت قرآن را که رشد و انتظام قوای معنوی است بیان کردم، و آیه، ۱۷۷ سوره بقره را که آیه بر نامیده میشود شاهد آوردم، و در نتیجه عرض کردم، معنای کمال انسان کمال تمام مبادی و قوایی است که در انسان وجود دارد.

اگر روحیه و شخصیت عموم نوابغ جهان تر رسیدگی کنیم معلوم میشود که فوق العادگی و نبوغشان از ناحیه یک یا چند مبده از مبادی معنوی بوده و در قسمتهای دیگر مانند عموم مردم و بسا ضعیفتر بوده اند، و مردان کامل بتمام معنا مع الاسف در عالم انگشت شمارند.

امیرالمؤمنین از آن مردانی است که انسان بهر جهت و ناحیه روحی او چو ن دقت میکند مینگرد تمام قدرت و نبوغ و نیرو است، با آنهاهم دشمنان که تمام افکار و اعمال و رفتار آنها حضرت را تحت نظر گرفته بودند تا شاید نقطه ضعفی در او پیدا کنند، و برای دشمنی خود دست آویز و مدرکی داشته باشند مایوس شدند، و تاریخ دنیا آنها را رسوا کرد، امروز در تمام نقاط زمین هر کس نام و شخصیت امیرالمؤمنین را شنیده از صمیم قلب او را دوست دارد، چه میتوان گفت؟! درباره شخصیت کسی که تا امروز مردمانی او را بنام و عنوان خدائی پرستش میکنند!! مردمیکه بطور مسلم دیوانه نیستند و مانند دیگران عقل و شعور دارند، روی همین زمین و زیر همین آسمان زندگی میکنند.

چون امیرالمؤمنین دارای چنین شخصیت جامع و کاملی بود، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله او را امام و معسوب و میزان نامید، یعنی پیشوای خلق و میزان کامل انسانیت. امروز بیشتر مسلمانان دنیا بواسطه دور شدن از سرچشمه دین و تأثیر عادات و اوامع ملل مختلف در افکار و عقاید آنها، هدف دین را از دست داده اند، باین جهت دسته دسته شده و هر دسته برای دین مفهومی قائلند، و بواسطه تفرق زیر دست و زبون دیگران شده اند، چرا بساید چنین باشد؟! بسا آنکه قرآن و روش پیغمبر اکرم محفوظ و باقی است و شاخصی مانند علی دارند، اگر مسلمانها در میان این امواج فتنه و طوفانهای افکار و عقاید مختلف بنقشه قرآن و روش رسول و عقر به حساس قطب نمای حق، یعنی شخصیت

امیرالمؤمنین که نمونه جامع و کامل تربیت اسلام است نظر داشته باشند، هدف دین را گم نمیکنند، و مجد و عظمت خود را نمیتوانند تجدید نمایند، و از پراکندگی نجات یابند، منطق و روش و تاریخ اولیاء اسلام در میان مسلمانان همواره روشن و زنده است آنقدر که جزئیات زندگی این بزرگان آشنا هستند، از تاریخ گذشتگان و پدران خود مطلع نیستند، منطق و روش بزرگان اسلام گرانبهارترین ذخائر معنویست که در دسترس عموم مسلمین قرار گرفته، ما فقط باید همت گماریم تا از این ذخائر استفاده کنیم، یکی از این ذخیره ها پس از قرآن کتاب نهج البلاغه است، مقتضی میدانم برای شنوندگان محترم، بعضی از قسمتهای مقدمه ای که این ناچیز بر ترجمه و شرح این کتاب مقدس نوشته ام بمناسبت امشب بخوانم: مطالعه دقیق نهج البلاغه در برابر چشم و خیال خواننده تربیت کامل اسلام را ممتثل مینماید، در هر صفحه آن نوعی از منطق امیرالمؤمنین را مینگرید که مربوط به تربیت یکقسم از قوای انسانی و تقویت بنیه فضائل معنوی است، و بمناسبت منطق و سخن در هر قسمت این کتاب آنحضرت بسا روحیه و لباس و محیط خاصی در نظر جلوه مینماید، که شاید شخص بی اطلاع از شخصیت علی علیه السلام درباره وحدت گوینده دچار شك گردد!!

گاهی امیرالمؤمنین بسا قیافه روشن و چشمان درخشان و جبهه نورانی و جامه کرباسین و ردای ساده و عمامه کوچک در نظر نمایان میشود، که بالای منبر جامع کوفه قرار گرفته و انبوه مردم در فضای مسجد تمام چشم بآنحضرت دوخته اند و گردنها کشیده تا سخنانی که از زبان آنحضرت با جمله های بلیغ و کلمات موزون و تعبیرات قوی جاری است چون آهن ربا جذب نمایند، و در صفحات ذهن خود بسپارند و در اوراق خود یادداشت کنند، گویی بین روح سخنور و افکار شنوندگان محیط مغناطیسی بوجود آمده، حلقه های موج سخن با حساسترین نقاط ذهن شنوندگان مربوط گشته، و آنها را با فکر بلند پرواز گوینده پیوند داده، و ارواح آنها را از محوطه مکان مسجد و کوفه و کره زمین هزار ها فرسخ بالا برده و میلیونها سال سلسله زمان را بهم پیچیده، و همه را بنظر و تماشای آغاز خلقت زمین و آسمانها و ادار کرده، و هندسه اول نظامات و ادوار تکوینی جهان را تحت نظرشان قرار داده، گویا مستمعین در آنحال خود را باقوا و ملائکه و کارگران جهان همفکر و همراه می بینند!!

در بعضی از قطعه های سخنان آنحضرت چون دقت نمائید: آن امام و خلیفه بزرگ را گویا مینگرید که بالای منبر ایستاده و روی پیراهن کمربندی از لیف خرما بر میان بسته و غلاف شمشیری بپهلوی آویخته و بر شمشیر برهنه تکیه داده، رنگش برافروخته، چشمانش میدرخشد، اندامش میلرزد، عبا از یکطرف شانهاش پائین افتاده، بدست دیگر نامه ای که از والی سرحدی رسیده برای فرمانده ها و سربازان خود میخواند:

که دسته های غارتگر دشمن در استحکامات سرحدی رخنه کرده اند و شهرها را غارت نموده اند، و از زنان ذمی و مسلمان زیور و لباس ربوده اند، باین جهت آنها را بجهدابا دشمن بر میانگیزد و از سستی نکوهششان میکند، مبدع حماسی و اصل مقاومت را که در بعضی از مردم کوفه بواسطه تن بروری ضعیف گردیده با سخنانی آتشین تقویت مینماید. در بعضی دیگر از سخنان آنحضرت که تأمل کنید: امیرالمؤمنین را در پرده تاریک شب مینگرید که از کافط طبیعت آرام گرفته، مردم یکسره بخواب فرو رفته اند، تمام حیوانات حتی حشرات از سر و صدا افتاده اند، فقط گاهی صدای موج رود فرات و سر شاخه های نخلستان که با نسیم همرازند شنیده میشود، در آن تاریکی و سکوت مطلق فقط قلب عالم، و دیده اختران، و چشمان علی بیدار است، خلال درختان یا جامع کوفه شبی از او دیده میشود، که رو بآسمان ایستاده از یکطرف در اندیشه راههای پر پیچ و خم مراحمی است که در مسیر انسان میباشد، از طرف دیگر متوجه سنگینی مسئولیت سرپرستی و زمامداری است، اشکش بیابمی میریزد، و سینه اش مانند دیک میجوشد، و رازهایی با خداوند جهان دارد، کلماتی بادود سینه از زبانش جاری است، بسادر همان دل شب بایاران همراز خود نشسته و در بروی اغیار بسته، اسرار سلوک و سیر نفس و مواقع راه انسان را موبو بیان مینماید، و مردمرا بحسب اخلاق و اوصاف بدسته هائی تقسیم میکند، و عواقب و پایان کار هر دسته را روشن مینماید.

در صفحاتی از این کتاب، میدانهای جنگهای جمل و صفین و خوارج منعکس است، امیرالمؤمنین را مشاهده میکنید: که لباس جنگ در بر کرده و بر اسبی چابک برنشسته و شمشیری چون شعله آتش در دست دارد، اطراف و دامنه های جبهه را با سرعت بازدید میکند و صفوف را میآراید و فرمانده های کل و جزء را معین مینماید، و وظیفه هر یک را گوشزد میکند، و دسته های قلب و جناح و ساقه و پشت جبهه را برآکز خود میگمارد، آنگاه بالای تپه ای مشرف بر همه لشکریان نمایان میشود، و بتمام قسامت بالای اسب میایستد و شمشیر را بالا میبرد، همه لشکریان آرام، گوش بفرمان آن فرمانده بزرگ و چشم به حرکت شمشیرش دارند، آنگاه کلماتی چون بانگ رعد ولی شمرده بگوش همه میرسد! توجه به پشت جبهه و آخرین دسته دشمن: و هدف آن خیمه بلند برافراشته: سواره نظام نیزه پهلوی گوش اسب بخواباند: پیاده نظام قدم بر زمین استوار دارد: دندانها را بهم محکم بفشارید: جمجمه را بقصد اسپارید: یاریرا فقط از خداوند بطلبید: هنگام گرم شدن تنور جنگ عوغا نکنید: گوش بفرمان فرماندهان و چشم بجنبش پرچمها و دیده بدیده بانی خدا داشته باشید:

برای بیان نمونه ای از شخصیت امیرالمؤمنین این قسمت را نقل کردم تا مسلمانان متوجه شوند که امیرالمؤمنین نماینده کامل هر فضیلت است و مسا آنوقت پیرو او هستیم

که در اعمال و اخلاق و افکار از آن امام بزرگ پیروی نمائیم
والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته ، روح مقدس امیرالمؤمنین علی پشتیبان
مسلمانان باشد :

شب یکشنبه ۱۷ خرداد ، ۱۸ رجب ۲۶

(۳۶)

بنام خداوند سبحان.

یکی از محصلین نامه‌ای بدون ذکر نام و نشانی، بوسیله اداره تبلیغات فرستاده، پس از اظهار قدردانی و تشکر سه سؤال طرح نموده و درخواست جواب کرده، بنابراین بحسب وظیفه‌ایکه درعهده مامی باشد دراین گفتار بجواب سئوالات ایشان می‌پردازیم بعد از آن برشته گفتار خود برمی‌گردیم،

خلاصه سئوالات آقای محصل، و جواب آن.

سؤال اول - شما در گفتارهای خود دلائلی در باره وجود خالق آوردید از آنجمله فرمودید عدد بند انگشتان دست و پا ۲۸، است و بافاصله بین دو دست هنگامیکه دستها بطرفین باز باشد باندازه طول قد انسان است، تا آنجا که میگوید: من میگویم این نسبت هارا شما پیدا کرده‌اید و در قرار دادن اینها تمندی نبوده، آنگاه مثالی آورده: که اگر ساختمانی چهار اطاق زیر باشد و چهار اطاق رو باشد قهرآ نسبتی در درها و پنجره ها و پله ها خواهد پیدا شد که بناء و سازنده در آن نسبتها قصد و تمند نداشته.

جواب - بطور مقدمه عرض شد که یکی از برهانها و راه‌های خداشناسی نظم و قانون جهان است، هنوز بنتیجه این دلائل نرسیدیم، فقط برای نمونه بعضی نظم ها و قوانینی که در عالم است تذکر دادیم، جنابعالی پیش از آنکه بنتیجه برسیم اشکال وارد نموده‌اید، علاوه مثالیکه از ساختمان ذکر کردید دلیل بر آنستکه شما معتزید که آف بناء بطور تصادف بوجود نیامده، و بدست کسی ساخته شده، بنابراین در ترتیب و نظم درها و پله ها هم البته قصد و تمندی بوده اگرچه بطور تبعیت از ساختمان باشد و اگر، در دفعه اول و دوم احتمال تصادف بدیم چون نظم و هندسه تکرار شد، معلوم میشود سازنده بجزئیات نظم آن هم نظر دارد.

سؤال دوم - در نماز دعائی خوانده میشود، که مضمون آن این است. پروردگار آسمانهای هفت گانه و زمین های هفت گانه و آنچه در آنهاست و آنچه بین آنهاست و

پروردگار عرش بزرگ مابه آسمانها و عرش کارنداریم، زمین را مورد بحث قرار میدهیم، علم جدید ثابت کرده که زمین کروی است حال بفمائید که این هفت طبقه در چه عمق زمین است آیا در این اعماق جاننداری سکنی دارد یا خیر؟

جواب - این مضمون فقط دردعا نیست، در آخر سوره طلاق میفرماید: هفت آسمان را آفرید، و از جنس زمین هم مثل آسمانها آفرید. چون هنگام نزول قرآن و به از آن تا چندین قرن هیئت یطلیموس رائج و مسلم بوده، بنا بر آت هیئت، معنائی برای هفت زمین علماء نمی فهمیدند باین جهت اینگونه آیات را توجیه می کردند که مراد از هفت زمین هفت طبقه زمین است و در توجیه معنای هفت طبقه زمین هم دچار توجیهاش شدند ولی لغت سماء و ارض (آسمان و زمین) لغت عرب است و همانطور که از کلمه سماء، جهت فوق فهمیده میشود، از کلمه ارض جهت زیر قدم و محل سکونت زندگان فهمیده می شود، بنا بر آخرین نظریه علماء، سیارات محل یا قابل سکونت زنده گان می باشند، زیرا که در سیارات بنا بر تحقیق علماء عناصر و فعل و انفعالی وجود دارد و البته وجود آن سیارات عبث و باطل آفریده نشده، بانضمام دو سیاره ای که اخیراً کشف شده مجموع سیارات منظومه شمسی ماهفت است. علاوه اگر مراد در این جمله طبقات زمین باشد چنانکه شما فهمیده اید دیگر کلمه بین معنا ندارد.

اگر بخواهید بیشتر از این درباره این مطلب روشن شوید بکتاب هیئت و اسلام علامه شهرستانی و تشریه اول دانشجویان اسلامی مراجعه کنید:

سؤال سوم - راجع بنظریه دارون است که میگوید زندگی از حیوانات يك یا چند سلولی شروع شده و بعداً این دستگاه عریض و طویل درست شده آیا از اول ممکن نبود اشرف مخلوقات که انسان است بوجود آید؟ چرا اول حیوانات ناقص ساخته شده؟

جواب - در اصل نظریه دارون و دست آویزیکه این نظریه برای مادین شده بموقع خود خواهیم بحث کرد. این مثل را توجه نمائید: شخصی مصادف شد بامردیکه ریش گذارده بود، گفت چرا ریش گذارده ای؟ ریش میکرب است: آت مرد در جواب گفت اول آنکه ریش میکرب نیست ریش ریش است، دیگر آنکه پاستور کاشف میکرب، خود ریش داشته !!

نظریه دارون مانند یکی از نوامیس و اسباب طبیعی عالم است، کشف اسباب طبیعی نفی مسبب الاسباب را نمی کند، ولی طرفداران ساده پرستی تصمیم قبلی گرفته اند که هر وقت یکی از اسباب و نوامیس طبیعی کشف شود هیاهویی راه اندازند، و آنرا دلیل ماده پرستی خود قرار دهند! با آنکه صاحبان نظریه ها نتایجی که طرفداران ساده از نظریه آنها گرفته اند مورد نظرشان نبوده! نتیجه ایکه منکرین الوهیت از نظریه دارون گرفته اند هیچ ربطی با این نظریه ندارد بلکه مخالف عقیده او می باشد، از نوشته های

دارون عقیده او درباره علت اول که موجودات از او صادر شده اند و بسوی او بر میگرددند بدست میآید. اسمعیل مظفر، نویسنده مصری و مترجم کتاب اصل الانواع در مقدمه ششم آن کتاب تحت عنوان (عقیده دینی او) نامه‌ای را از دارون نقل میکند، که بیکی از علمای آلمان در سال ۱۸۷۳ نوشته، خلاصه آن نامه این است: محال است عقل رشید باور کند یا شکمی در آن خطور نماید که این عالم پهناور با این همه آیات روشن و رسا و این نفوس گویای متفکر از روی تصادف و کور کورانه بوجود آمده باشد، چون چهل مطلق محال است که منشأ حکمت و نظم شود، و این بزرگترین برهان خداشناسی است نزد من، بعد میگوید: من در ابتدائیکه وارد بحث شدم شکوگی در باره وجود خدا بنظرم رسید و از خود می پرسیدم که علت اول از کجا آمده. آیا برای او هم نشوونما و آغاز و انجامی هست؟ ولی بعد متذکر شدم که همین شکوک در باره ماده محسوس هم پیش میآید، که آغاز آن چگونه بوده؟ اگر ماده چنانکه محتمل است، ازلی باشد، پس از کجا آمده؟! در این سرحدات فکر انسان متوقف میشود و چاره ندارد جز آنکه بجز خود اعتراف کند این نامه دارون است که برای روشن شدن ذهن شما ذکر کردم.

اما آنکه گفتید چرا از اول اشرف مخلوقات آفریده نشده و متدرجاً عالم زندگان باین صورت درآمده؟ اول آنکه این سؤال شما منحصر بسلسله انواع نیست در هر موجودی جای همین سؤال است، زیرا که همه موجودات متدرجاً کامل می شوند، و معدنیات و نباتات و یک یک افراد حیوانات پی در پی صورت عوض میکنند، انسان در نه ماه دوره جنینی خود بصورت موجودات مختلفی درمی آید، بعد از آن دوره های طفولیت رامیپیماید، بعد از آن دوره جوانی، بعد از تمام این مراحل ممکن است عاقل و بخته و اشرف مخلوقات بشود، چرا سؤال نفرمودید که چرا انسان دفعه کامل و عاقل آفریده نشده؟! و دانسه گندم و هسته میوه یکمرتبه با آخرین صورت در نیامده؟ هر جوابی که در باره این موجودات داشتید درباره تسلسل انواع هم دارید، بنا باین منطق، مادبها باید بگویند چون آهن از زمان استخراج از معدن تا آنگاه که بصورت آلات زندگی در آمده متدرج بوده، پس صانعی ندارد و بسیر طبیعی خود کامل شده!! جواب حلی این سؤال بطور اجمال این است که علماء میگویند: استعداد مساده در تأثیر علل طبیعی و اعاضه صورت مداخلت دارد، چون جهان محل اسباب و علل است سر سلسله علل و زمام امور بدست پروردگار حکیم و توانا است.

این جواب مختصری از سئوالات آقای محصل بود: ولی عموم شنوندگان علاقه مند باید متذکر باشند که این گفتارها برای استفاده عموم است و مطالبی باید عنوان شود که حق عموم ضایع نگردد باینجهت، کسانی که سئوالاتی دارند که جنبه خصوصی دارد،

میتوانند بوسیله مکاتبه بانام و نشانی سؤال نمایند ، و میتوانند خودشان بمرکزیکه برای اینگونه بحثها آماده شده مراجعه فرمایند و چون این گفتارها پی درپی و مربوط بسایکدیگر است شنندگانیکه از طبقه درس خوانده و فاضلند اگر نظری داشتند پس از تمام شدن هر موضوعی جادارد نظر خودرا اظهاردارند .

بهرحال تمام اصلاح طلبان و علاقمندان باایمان برای ایجاد وحدت فکری و نیروی ایمان در این مفصل خطرناک تاریختی باید باهم هم فکری کنند ، توفیق و تأیید همه را از خداوند می طلبیم :

(۳۷)

شب یکشنبه ۲۴ خرداد ۲۵ رجب - ۲۶

تا اندازه از مطالب و نمونه هایی که ذکر شد معلوم گردید که ساختمان تمام موجودات بر نظم و هندسه است ، برای تکمیل این بحث باید متوجه بود که معنای نظم تنها این نیست که شکل ظاهر موجودات از روی ترتیب یا نظم هندسی ساخته یا چیده شده باشد ، یا تمام حرکات موجودات در تحت یک نوع قوانین باشد .

نظم حقیقی عبارت است از ترتیب موجودات بطوریکه نتیجه صحیح و مطلوب از آن حاصل شود ، پس نظم موجودات و اعضاء و اجزاء آنها بحسب حاصل شدن نتیجه است ، مثلاً ظاهر و درون گوش انسان نظم هندسی ندارد چون شکل بیرونی و شیارها و شکافهای میان آن مثلاً بشکل دایره یا مستطیل یا مربع نیست ، ولی چون امواج مختلف را این دستگاه خوب می گیرد و بواسطه شیارها از شدت آن میکاهد ، و در نتیجه اصوات را انسان درست می شنود ، پس دارای نظم حکیمانه است ، همچنین انگشتان دست ، باهم نسبت معینی ندارند ، و در کوتاهی و بلندی متفاوتند ولی چون کار ، گرفتن و نگاه داشتن را خوب انجام میدهند منظمند ، زیبایی اندام و جمال اعضاء هم بواسطه نماینده گی از انتظام باطنی و حصول نتیجه است ، باین جهت عموم مردم آنقدر از زیبایی را درک می کنند که دلال و نماینده مقاصد عمومی است ، مثلاً زیبایی پیوسته گی ابرو برای سایبانی چشم ورد نمودن عرق سر و پیشانی است ، و زیبایی برق چشم و سرخی گونه و لب ، برای نماینده گی از صحت مزاج است و چون عموم بالفطره متوجه ببقاء و سلامتی خود و نسل خود می باشند این زیباییها را درک می کنند و شایسته میگردند با آنکه هیچکدام از این زیباییها مربوط بنظم هندسی نیست و اگر فقط روی قواعد هندسی جمع و صورت و بینی و سایر اعضاء ساخته میشود غیر قابل زیست و زشت و نفرت آوری از کار در میآید .

اما آنچه شما آقای دانشجو درباره آثار طبیعت از قبیل غرق شدن ، و سوختن ، و پرت شدن ، و انواع مرضها و حیوانات موزی ، گفتید و اینهارا نماینده بی انتظامی و فقه عدالت در جهان دانستید :

اینها در نظر عموم شروید است چون مردم مقیاس عدالت و خیر ، خود را میدانند ، آنکسی که بدنش با طفلش سوخته و یا در آب غرق شده این را شر می بندارد ، با آنکه سوزاندن و حرارت آتش از نعمتهای بزرگ است ، بواسطه حرارت زندگی گرم است و غذاهای انسان رسیده و پخته میشود ، احساس دردم در انسان برای خیر و بقا است ، اگر بدن احساس آلام و درد نینمود زندگی برای انسان محال بود ، چو تن احساس بدرد اعلام خطر مرگ و فناء است تا انسان بمداغه و علاج برخیزد ، آب اگر جسم سیالی نبود که در تمام موجودات نفوذ نماید چرخ زندگی یکسره میایستاد پس سوزاندن آتش و آلام جسم و سیال بودن آب و دیگر خواص طبیعی و اصول خلقت موجودات بر حکمت و خیر است ، آنچه در نظر شماست بواسطه بد استفاده نمودن و یا مقیاس را گم کردن است ، شخصی را می بینید که باری بدوش دارد و با ناله و بد گوئی بروزگار ، آنرا میکشد ، یادگیری از بلندی پرت شده و بایش شکسته و از زندگی و جهان شکایت می کند ، ولی متوجه نیست که سنگین بودن جسم و یا پرت شدن از بلندی بطرف زمین بواسطه خاصیت جذب است و این خاصیت در حقیقت محبتی است که زمین مادر بزرگ مانسبت بفرزندان و ساکنین خود ابراز مینماید و بواسطه همین محبت سرشار بجهانی آنها بهیچوجه طاقت نمی آورد و تمام را در آغوش محبت خود محکم نگاه میدارد ، اگر این محبت سرشار نبود تمام موجودات زمین در یک لحظه پراکنده میشدند و بساط زندگی یکسره برچیده میشد پس بانظر صحیح علت سنگینی جسم و پرت شدن از بلندی ظهور محبت زمین است ولی شخص نادان و آنکسی که پرت شده بجای آنکه از غفلت خود شکایت کند قیافه جهان را شرور می نگرد و از روزگار و طبیعت می نالد و آنکسی که زیر بار و امانده ، عوض آنکه از دست کسانی بنالد که این بار را بدوش او گذارده اند و او را بارکش خود قرار داده اند ، از فشار طبیعت شکایت میکند !!

شما خلقت موجودات موزی و امراض را شر و بی نظمی شمردید با آنکه اولاً آنها خود موجوداتی مستقلند و وجود آنها برای خودشان خیر است ، همان خداوندی که بانسان عنایت دارد بآنها هم دارد ، خوردی و درستی و یا شکل و اندام ، در نظر کلی خلقت فرقی ندارد ، در حدیث است که موسی علیه السلام از خداوند پرسید که مورچه را برای چه آفریده ای ؟ جواب آمد که بارها مورچه از ما سؤال کرده که موسی را برای چه آفریده ای ؟ اگر این موجودات برای انسان مضر و موزی است انسان هم برای آنها مضر است ، و بانسان هم وسیله دفاع و حفظ از آنها عنایت شده .

ثانیاً در منطق انبیاء و بزرگان عالم این جهان مقدمه برای زندگی برتر و بالاتر است، چنانکه زندگانیهای قبل از این مقدمه برای زندگی فعلی بوده، آنوقت این مصیبتها و ابتلات که بالاتر از همه مرگ و فناء است شروبی عدالتی است که حیات ما همین جا پایان یابد، ولی بیشتر مردم باین زندگانی بطور استقلال می نگرند باینجهت جهان را پراز شر و بی عدالتی می بینند، چنانکه طفل چون هدف زندگی را بازی و آزادی اراده شخصی میداند، مدرسه رفتن و محدود شدن را شر می بندد، ولی در نظر عاقل دورانیش مدرسه و محدودیت خیراوست چون شخص عاقل میداند که زندگی جدی تری طفل در پیش دارد، طبیب و دوا در نظر مریض جاهل شراست ولی در حقیقت عین خیر و صلاح است.

در نظر عقل صحیح و روشن و در منطق بزرگان حقیقی عالم، این جهان مقدمه برای عالم بزرگتر و جدی تری است، و این عوامل طبیعت و احتیاجات تازیانه های تأدیب و تحریک بطرف معنویات و فضائلند، همانطور که عوامل طبیعت بیکره انسان را تکوین نموده و انسان را برای زندگی در این عالم آماده کرده، و بنام لوازم زندگی مجهزش نموده آنگاه بیدان این زندگی فرستاده اند، همچنین عوارض و احتیاجات بنیه معنوی انسان را میسازد و اخلاق و روحیاتیکه حقیقت انسان را تشکیل میدهند تکوین مینماید، تادومرتبه از رحم طبیعت خارج شود و با درمیدان زندگی گانی وسیع دیگر گذارد باین جهت انسان را در میان هزارها عوامل فناء و دشمنان گوناگون و حوائج مختلف فرستاده اند، تا از میدان این مبارزه حیاتی بسوی مبده اصلی خود برگردد و پاداش لیاقت خود را دریافت دارد، بنابراین گرچه احتیاج و فقر در ظاهر شراست ولی در باطن نعمت است، ظاهرش عذاب است و درونش بهشت جاوید است، بکنفر سرباز آنوقت میتواند سرباز خوب و لایق نشان شود که در میدانهای جنگ و سختیها و کشمکش ها گرفتار شود چه در خوشی و آسایش و تفریح گاهها روح سربازی تکوین نمیشود! این عالم بمنزله سربازخانه عمومی است ولی نه تنها برای تکوین روح سربازی بلکه برای تکوین همه گونه فضائل، افراد و مللی که در خوشی و آسایش آر میدند هم جسم و مزاجشان ضعیف میشود و هم روح و فضائلشان، یعنی هم دنیا را از دست میدهند و هم آخرت را، بیشتر اصلاح خواهان طرفدار فقرا و کارگرا می باشند ولی بنظر من اغنیاء و خوش گذرانها از فقرا بیچاره ترند، چون عموماً نه طعم غذائی را می فهمند و نه مزاج سالمی دارند، و بواسطه تقنن در زندگی تمام جهازات مزاجشان مختل میشود، باثروتهای انباشته خود باید بانان خشک و یا آب سبزیجات بسر برند، و اگر تکیه گاه ثروتمندان از دست برود یکسره محکوم بنفائند، چون در اثر عیاشی نیروی جسم و روح هر دورا از دست داده اند، فقیر یک گرفتاری دارد و آت بدست آوردن لقمه نان و لباسی است، و لسی غنی را

گرفتاریها و اندیشه دائمی مصرف و حفظ و راه استفاده از مال از هر لذتی محروم مینماید . مگر ثروتیکه ایمان و اخلاق سرپرست آن باشد ، کسانیکه دلسوز فقیر و کارگرند اول باید سرپرست ایمانی برای آنها تهیه کنند ، شما درست در احوال عموم بنگرید : آن کارمند جزو کارگری که بیشتر درآمد ناچیز خود را مصرف الکل و چیز های دیگر می کند و عائله خود را بیچاره مینماید اگر ثروتمند گردید البته در میخانه اعتکاف خواهد کرد و با شراب غسل مینماید !!

بد گهر را علم و فن آموختن	دادن تیغ است دست راه زن
تیغ دادن در کف زنگی مست	به که آید علم نادان را بدست
آنچه منصب میکند با جاهلان	از فضیحت ، کمی کند صد ارسلاف
عیب اومخفی است چون آلت بیافت	مارش از سوراخ بر صحرا شتافت
جمله صحرا مسار و کزدم می شود	چونکه جاهل آمر و حاکم شود

فعلای باین نتیجه رأی میدهم که : مصائب عالم برای عموم تازیانه های تأدیب و حرکت و بیداری است ، و برای یکقسم از مردم جلوگیری از شر و فساد است .

(۳۸)

شب پنجشنبه ۲۸ خرداد ۲۹ رجب ۲۶

کتابخانه آنلاین «الاقانی و زمانه ما»

بسم الله الرحمن الرحيم

روح مبعث ، غار حراء ، یان نخستین معبد و مدرسه اسلام ، و حی غار حراء .

آغاز جنبش تعلیم و تربیت ، اهمیت قلم ، خطاب بمسلمانان ،

خطاب بصاحبان قلم ،

در شمال شهر مکه کوهی است بنام حراء که شهر مکه ، در دامنه این کوه واقع است ، در چین و شکنج و چهره گرفته و سیاه و دره های خشک این کوه ، عمر بسیار طولانی و تأثیر حوادث بی شمار طبیعت و تابش هزاران سال آفتاب را ، بر آن ، انسان میخوانند ، در میان این کوه مفارقه ایست که از دامنه آن چندان مرتفع نیست ، دیوار این مفارقه از انواع سنگها و طبقات مختلفه مواد زمینی تشکیل شده ، که از عمر طولانی زمین و حوادث بزرگ طبیعت حکایت میکند ، عمق تاریک آن در انسان هراسی ملازم بسا تنبه ایجاد می نماید ، در آن مفارقه بگوش انسان صداهای مبهمی از قرون بسیار دور میرسد ، و اسرار مرموزی را در وجدان بیننده هوشیار ، الهام می نماید .

جوانی است که از عمرش نزدیک چهل سال میگذرد و از بهترین خوانندگان عرب است، چهار شانه و قوی، دارای قیافه روشن و پیشانی باز و بروانی پیوسته، چشمانی سیاه و درخشان، بسیار متفکر و کم سخن، معروف بامانت و راستی و عقل، بنام مبارک محمد (ص) چندی است این جوان هر روز از مکه بیرون میآید و آهسته آهسته، مانند کسیکه چیزی کم کرده که از نشانی و سراغ دادن مردم بآن، مأیوس است، یا سئوالی دارد که هیچکس از عهده جواب آن بر نمیآید، بطرف آن مغاره میرود، بهر بوته خار و سنک و کلوخی میرسد، بانظر عمیق با آنها مینگرد، گویا با آنها سخن و رازی در میان دارد، چون در مقابل آن میرسد، با تواضعیکه مخصوص بارگناهها و معیدهای بزرگ و دانشگاههای با عظمت است بدرون آن وارد شده جای میگیرد، در اوقات و فواصل معین، زنی کامل و بزرگ منش گاهی تنها کاهی باغلام و کنیز خود، کوزه آب و سفره نانیکه باروغن زیتون تهیه شده، باخود بر میدارد و بسر کشی شوهرش میآید، پس از اندک مکثی او را بحال خود تنها میگذارد و بطرف مکه سرازیر میشود، در میان آن غار و دامنه آن کوه و بیخ و خم آن وادی غوغای جمعیت و آرزوها و احتیاجات و لغت و اصطلاح نیست، منظره آفاق در برابر چشم باز و هوا پاک و شفاف است، حروف کلمات نورانی آسمان و خطوط برجسته ایکه بدست عوامل طبیعت در کوه و بیابان نوشته شده، مقابل چشم واضح و نمایان است.

این شخصیت بزرگی که بعد بنام رسول خدا و خاتم انبیاء نامیده شد، و رحمت برای عالمیان گردید، در میان آن غار بمطالعه صفحات وجود مشغول بود تمام عالم را کتاب و نوشته ای میدید، که دست قدرت و حکمت آنرا نوشته و در برابر انسانش قرار داده است، صفحات آن بی دربی مانند اوراق کتاب عوض میشود، شب که صفحه نزدیک جهان تاریک میگردد صفحه دور آسمان استاره گان درخشان خود نمایان میشوند، و باصوفی منظم از برابر چشم پیننده میگذرند، چون آفتاب طلوع میگذرد و روز روشن میشود، صفحه دور محو میگردد و صفحه نزدیک با موجودات مختلف و رنگها و نظمها و نسبت ها و جلوه های خاصی نمایان میشود.

شخص بیسواد از نوشته و کتاب جر خطوط درهم و برهم نمی بیند، خواننده در نظر اول حروف و کلمات را فقط، تمیز میدهد و پیوسته معانی را بهتر درک می کند تا آنکه کلمات و حروف یکسره از نظرش محو میشود و روح و افکار و احساسات نویسنده را مینگرد، و در هر جمله و سطر و حالات و اوصاف گوناگون از او می بیند.

این شخصیت مقدس در میان آن مغاره در حروف و کلمات و جمله های عالم بزرگ و صفحات آن تفکر مینمود، با این تفکر خالص ترین عبادت را انجام میداد و رساترین درس را می آموخت، زیرا که روح عبادت تفکر صحیح است و حقیقت درس آنستکه بنتیجه یقین و ثابت برساند، تا آنکه جوهر و حقیقت موجودات بدون لباس ماده و طبیعت برایش

جلوه نمود، و مشیت و اراده ازلی را بی پرده مشاهده کرد، و تمام معانی و حقایق ازلی در پنج جمله خلاصه شده و بصورت وحی از زبان فرشته علم دردل پاکش نازل گردید و از راه دل بگوش مبارکش رسید، آن پنج جمله، اول آیاتی بود که بصورت حروف و کلمات در آمد.

مضمون آن آیات این است: بخوان: بنام پروردگار خود، آن پروردگاریکه مخلوقات را آفرید، انسان را از علقه، (موجود بی قراری) پدید آورد بخوان: بنام پروردگار بسیار کریمت، آن پروردگاریکه بوسیله قلم تعلیم نمود تعلیم نمود بانسان چیزهاییرا که خود نمی داند.

این آیات سرسلسله و مبدع حرکت بزرگ تعلیم و تربیت جهان گردید، مدرسه ها و مساجد گیتی، و توسعه نوشتن و آموختن از همین مفارقه، و این آیات آغاز شد، کسانی این حقیقت را درست می فهمند و تصدیق می کنند که علل تاریخی و آغاز پیش آمد ها را بانظر صحیح رسیدگی کنند.

این آیات نخستین دستور نهضت اصلاحی جهان بود، که بگوش بزرگترین پیشوای اصلاح رسید، و اولین دستور نهضت علمی و قلمی بود، در عقب این دستور عرب درس نخوانده برای خواندن و نوشتن قیام کرد، پس از یک قرن ایران قیام کرد بهد بواسطه فتوحات اسلام قسمتهای شرقی و جنوبی اروپا قیام کرد، سپس در اثر جنگهای صلیبی و تماس اروپا با افکار و کتب مسلمین یکسره اروپا قیام کرد.

این آیات بزرگترین لطف و کرامت پروردگار را پس از خلقت انسان، تعلیم بواسطه قلم، معرفی نمود، چون فکر و اخلاق و روابط و اجتماع بشر را قلم اداره میکند، بسبب قلم علوم و افکار بشر، از هزارها سال باقی مانده، و ما فرزندان امروز با بشر گذشته از راه نوك قلم مربوط شده ایم، ساختمانها و تشکیلات و تمدنهای بزرگ یونان و روم و مصر و ایران و بابل از میان رفت، و در میان خرابه مساکن آنها جانوران منزل گرفته اند، و از ظواهر زندگی شان فقط توده های خاک و سنگی بجای مانده ولی افکار و عقایدشان را قلم از دست حوادث روزگار حفظ کرد، و مخزنهای فکری آنها که کتاب است باقی ماند، آنچه از بناها و لشکر کشیها و تشکیلات که قدرت روز برها کرده بود از میان رفت و جز شبح خیالی از آن باقی نمانده، ولی آنچه از جرهر حقیقت و فکر که بانوک لطیف قلم نوشته شده باقی مانده، آنچه بر صفحه روزگار بود فانی شد، و آنچه بر صفحه کتساب و نامه است بجای ماند، این قدرت قلم است که حافظ روح تمدنها و افکار و خزینه دار عالم است، و بواسطه آن شرق و غرب و گذشته و آینده با هم مربوط میشود، خلاصه حکومت حقیقی و اداره واقعی بشر اثر قدرت قلم است، باین جهت خداوند پس از بیان قدرت خلقت قدرت و عظمت قلم را تذکر داده، و سوره از قرآن هم بنام قلم است، که در اول

آن خداوند بقلم سوگند یاد فرموده . بفرمیرا کرم اصحابش را بنوشتن و آموختن پیوسته امر میفرمود و کابین زنان و فدیبه اسیرانرا گاهی تعلیم خط و خواندن قرار میداد . بنابراین نهضت اسلام پیش از هر چیز نهضت قلم است . تاروزیکه قلم بدست قائم‌دین دینی و مردان باایمان بود، و بواسطه آن از حریم افکار و عقاید دفاع میگردیدند، مسلمانان مغنویت و علم و اجتماع صحیح، و افکار عالی، و همه چیز داشتند، ولی از روزیکه قلم را کنار گذاشتند و عرفان مآبی و گوشه گیری و منفی بافی را عموم مردم معنای دین و تقوی دانستند، فساد عقیده و اخلاق از هر طرف بجایمانان رو آورد، و اجتماعشان متلاشی شد، و جهل و بدبختی بر سر همه خیمه زد،

مسلمانها : گمان نکنید بواسطه عید گرفتن و آیین بستن، و آتش بازی کردن، و شیرینی خوردن معنای مبعث را فهمیده‌اید و حق آنرا اداء کرده‌اید، و بوظیفه خود عمل نموده‌اید ! روح مبعث همان چند آیه اول سوره اقرء است، که دستور تعلیم و بدست گرفتن قلم است، اگر به تعلیم و تربیت عموم شروع کردید، و قلم را بدست گرفتید، آن وقت مردم رشید و دین فهمی هستید، فقط کتاب آسمانی شما است که بقلم سوگند یاد کرده، یک سوره آن بنام سوره قلم است، و اول جنبش را از قلم شروع کرده و قلم را بدست دنیا داده، فقط اولیاء دین شما گفته‌اند، نوک قلم نویسندگان حق، بر شمشیر مجاهدین، و مرکب علماء، بر خون شهداء فضیلت دارد .

ای نویسندگان و صاحبان قلم : که مردمان باایمان و وجدانید، البته متوجه هستید که نعمت قلم و نوشتن از نعمتهای بزرگ خداوند است که بشما عنایت شده، و شما باید از این نعمت شکر گذاری کنید، و معنای شکر نعمت، بجا و بموقع بکار بردن نعمت است نعمت قلم برای تعلیم و تربیت مردم و دفع ظلم و تشویق از کارهای نیک و انتقاد از بدیها است، تملقها و ستایشها و اهانت‌های بیمورد، که موجب غرور بعضی و دل‌سردی بعض دیگر شود، و ترویج از فحشاء بنامها و عناوین مختلف که توده را بضعف نفس و جسم و نسل دچار نماید، و جامعه را بطرف اضمحلال و فناء سوق دهد توهین از مقام قلم است، مراعات نکردن شأن و حرمت قلم موجب رسوائی دنیا، و غضب خدا، و نفرین آیندگان و سنده میزان رشد و هدف عمومی اجتماع، بدست بیگانگان خواهد شد، آیا هیچ مسئولیتی سنگین‌تر از این تصور میشود؟ آیا هیچ گناهی این اندازه آثار شوم دربر دارد . خداوند همه را از لغزش زبان و دست و قدم حفظ کند :

بسم الله الرحمن الرحيم

نشو و نمای حسین علیه السلام ، ، تاریخ زندگی او ،

نیروی معنوی او ، برکت او ،

میلاد سبط رسول خدا - پیشوای بزرگ مسلمانان - قائم برحق - سالار شهداء

حسین علیه السلام را بمسلمانان تبریک میگویم :

هنگامیکه آفتاب نبوت از افق مدینه بالا آمد و معارف قرآن رو بافزایش بود ، و نیروی کفر و تاریکیهای جهالت بی درپی اعلامیه عقب نشینی صادر میکرد ، همانوقتیکه هسته اولی معنویت و حقیقت و تشکیلات اسلام محکم میگردد ، و مردان عالیقدر از میان شهر کوچک مدینه برای نجات دنیا تربیت میشدند ، دست رحمت حق ذخیره و نیروی معنوی گرانبھائی بنام حسین تهیه مینمود ، تا برای همیشه فرمانده قوای معنوی مسلمانان باشد ، و جنبش خداپرستی و اصلاحی همواره باقی و زنده بماند ، برای پیدایش چنین مولود مبارکی همه گونه علل و اسباب معنوی و طبیعی بتدبیر پروردگار حکیم فراهم گردید ، از خانواده ای متولد شد که تمام سلسله نیا کانشان دارای خون پاک ، و فضائل معنوی ، بودند ، و کانون تمرکز رشته های آن فضائل و مواریث خانه فاطمه اطهر شده بود ، بالاتر از همه آن خانه کانون نور نبوت و وحی الهی و مرکز انقلاب های فکری و معنوی بود ، شعاع های آن نور بتمام جهات عالم از این خانه منتشر و بخش گردید ، و تا ابد محصل انعکاس خطوط روشن هدایت و معرفت و ربط با خالق عالم همین خانه است ، از همین تمام این علل و اسباب توارثی و خونی ، و محیط نورانی ، و تأثیرات روحی ، وجود مقدس حسین علیه السلام در سال چهارم هجرت پا بدنیا گذارد ،

بزرگان دین برای آنکه توده مسلمانها متوجه تأثیر خون و فکرو محیط خانوادگی باشند و مبادی عظمت حسین را خوب بشناسند ، دستور فرمودند ، که چون پیشگاه مقدس حسین سلام می کنید ، بگوئید : من شهادتی میدهم که نوری بودی در صلب های مردان عالی و با فضیلت و رحمهای پاک ، ناپاکیهای جاهلیت تورا آلوده نکرد و پرده های ظلمت آن تورا نپوشاند .

زیرا که بچه انسان تنها مولود جسم و طبیعت نیست ، بلکه بیشتر مولود افکار و اخلاق و محیط خانوادگی و اجتماعی است ، باین جهت اسلام برای پاکی نسل دستورات جامع و دقیقی بیان نموده .

همین حسین با عظمت روز عاشورا در برابر آن همه قدرت دشمن گفت: دامن‌ها
 وشیر پاکی که جسم من را تربیت کرده، و دماغ‌های عالی که روح من را پرورش داده،
 اجازه نمیدهد که از مردان پست، و حکومت پلید اطاعت کنم!!
 پیغمبر اکرم برای تکمیل شخصیت حسین پس از ولادت، خود مباشر تربیت
 او گردید، نخست با زبان خود کام او را برداشت، و با بوسه‌ایکه بیشانی او نمود، و
 و نظر عمیقیکه بدیدگان نوردیده‌اش دوخت، اسراری از معانی نبوت و قدرت را در خاطر
 پاکش جای داد، پیش از هر صوتی، او تار کوشش را بیانگ اذان و اقامه متأثر نمود
 تادر برابر هیچ نیروئی جز عظمت حق خضوع نکند، و هدهش فقط اجرای مرام قرآن
 و مبارزه با باطل باشد، دو قوج سیاه و سفید برایش قربانی کرد، تا عشق فداکاری و
 قربانی برای خدا را در دلش بطور کامل بیوراند! تا سن هشت سالگی مدرسه تربیتش
 دامان پیغمبر اکرم بود، و در این مدت پیغمبر (ص) روح باطراوت او را برای درک معارف
 الهی و کارهای بزرگ پرورش میداد، و با کلمات جامع خود آنچه می‌بایست بدانند باو
 می‌آموخت.

بعد از آن تاملت سی سال با پدر بزرگوارش علی علیه السلام بود، اوضاع و احوال
 مسلمانان را با دقت می‌نگریست بنا بگفته مورخین، در فتوحات بزرگ، مانند فتح افریقا
 و قسطنطنیه و جنگ طبرستان با مجاهدین اسلام همراه بود، در جنگ جمل و صفین و خوارج ملازم
 پدر بزرگوارش بود، تا آنکه با چشم خود دید که پدرش بدست مسلمانان در معرابت
 عبادت کشته شد، بعد از پدر ده سال با برادرش امام حسن مجتبی بود، و طفیان و خود سری
 ویی قانونی‌های حکومت معاویه را میدید، میدید چگونه بچه‌های سگ‌باز و شراب‌خوار
 بنی‌امیه، عرض و ناموس و جان و مال مسلمانان را با زیچه هوس‌های خود قراردادند،
 و مردان خداپرست و مؤسسن اولی چگونه هر یک پس از دیگری بدست آنها کشته
 میشوند، تمام اینگونه فجایع و تیرگی‌ها و اوضاع عالم اسلام را مشاهده میکرد، ولی
 چون برادر بزرگوارش امام وقت بود و با معاویه پیمان و عهد داشت، چاره جز سکوت
 نداشت، تا احترام عهد و پیمان از میان نرود، چون در سال شصت هجری معاویه مرد،
 یزید بوالی مدینه ولید نوشت که از حسین بیعت بگیرد، با آنکه نیروی معنوی مسلمان
 ها در مدت تسلط معاویه فرسوده و سست شده بود و قدرت دستگاه بنی‌امیه بر سراسر
 جهان اسلام نفوذ داشت، سیدالشهداء مخالفت خود را آشکار کرد، و بقول فاضل معاصر
 مصری شیخ علائلی، اساسنامه نهضت خود را در جواب والی مدینه بیان نمود، و این
 اساسنامه را برای همیشه سرمشق مسلمانهای جهان قرار داد، یعنی چون کارجامه مسلمین
 باین پایه فساد برسد، باید تحت فرمان امام شهید برای نجات جامه در هر زمان مسلمان
 ها قیام کنند: آن اساسنامه این بود، که بوالی مدینه گفت، ما خانواده نبوت و کانون

رسالت و معجل نزول فرشتگانیم، خدا دین را بوجود ما آغاز کرده و بوسیله ما کامل نموده، یزید مرد فاسق و شرابخوار بیست مردم بیگناه را میکشد و پرده دین را هتک میکند، مثل من کسی نباید با او بیعت کند.

بعد از آن از مدینه بسوی مکه حرکت نمود، چهار ماه در مکه توقف فرمود در این مدت از تمام شهرها و مراکز بزرگ، مردم بسوی مکه روی آوردند، از کوفه و بصره که دوشهر لشکری بزرگ بود پی‌درپی نامه‌ها و نماینده‌هایی فرستاده شد، چون عازم حرکت بطرف کوفه گردید، در شب هشتم ذیحجه اصحاب و یارانش را جمع کرد و تصمیم خود را بیان فرمود، گفت: سپاس خداوند راست، اراده و قدرتی جز برای ذات او نیست، نقش مرگ بر فرزند آدم بس زیبا است چنانکه گلو بند در گردن دوشیزه گان زیباست، من بسیار شیفته نیاکان بک خود هستم چنانکه یعقوب شیفته روی یوسف بود، برای من خوابگاه ابدی اختیار شده که حتماً بآن خواهم رسید، گویا می‌نگرم که قطعه‌های بدن من را اگر گران‌گرسنه بیابان‌ها قطعه قطعه خواهند کرد، تاشکمه‌های گرسنه خود را از آن سیر کنند، از روزیکه قلم تقدیر رسم نموده چاره‌ای نیست رضای ما خاندان نبوت رضای خداست بر هر مصیبتی که از جانب خداست صبر خواهیم کرد تا ما اجر برد باران را کامل بدهد، تار و پود پیغمبر از او جدا نخواهد ماند، جملگی در حظیره قدس (بارگاه ربوبی) بهم پیوسته خواهد شد، تا چشم پیغمبر بچنین خاندانی روشن شود، و عده او منجز گردد، پس هر کس آخرین قطره خون خود را در این راه رایگان میدهد و بر ملاقات پروردگار خود تصمیم خلل ناپذیر دارد با من کوچ کند، چه من بامدادان کوچ خواهم کرد انشاء الله.

این یک قسمت دیگر از سخنان آن حضرت است که درباره این نهضت و قیام بزرگ فرموده. از مکه تا کربلا و شب و روز عاشورا سخنان زیادی از این قبیل آن حضرت بیان نموده که مانند ثابتات عالم بطور روشن و واضح باقی مانده، تا خط سیر و برنامه همیشه گوی برای مسلمانان دنیا باشد، آری تمام اقدامات و حرکات و سخنان آنحضرت باقی است تا هر وقت روحیه مسلمانان سست شد و غل‌های عادات بد، خواست آنها را از حرکت بازدارد و در برابر شهوات و خویهای زشت زبونی نشان دادند روح آزادی بخش و فرمانده معنوی آنان باشد، نیروهای بااقتدار موافق یا مخالف روز از میان می‌رود ولی این نیروهای الهی همیشه بردل‌های عموم مسلمانان مسلط است، و در هر حال تجدید می‌شود و به مقتضای زمان بافته‌های بدخواهان را باطل میکند و اندیشه‌هاشان را عقیم می‌نماید، این حکومت و اقتدار بواسطه ضعف مسلمانان ممکن است گاهی ضعیف شود ولی از میان رفتنی نیست چون حکومت بردل و وجدان است و دست شیطان از آنجا کوتاه است، قدرت ماده و طبیعت و جلوه‌های آن تا سرحد قلب و وجدان میباشد ولی در باطن قلب و وجدان تسلطی

جز برای حق معض نیست ، پس فرمانده و قائد معنوی مسلمانان دنیا همیشه حسین است نام او ، اقدام او ، سخنان او ، قبر او ، زندگی و غیرت و ایمان می بخشد ، حسین پس از ابراهیم خلیل و رسول اکرم سوم کسی است که از خانه خدا و در راه خدا و برای نجات خلق و اصلاح حال مردم در راه رضای خدا قیام نمود ، پس همیشه بابرکت بوده و همیشه با برکت میباشد تبریک حقیقی سزاوار مقدم و میلاد مبارک او است . خداوند برکات او را بیشتر مشمول حال ما گرداند ...

(۴۰)

شب پنجشنبه ۴ تیر ۲۶ - ۷ شهبان ۶۶

میخواستم برهان نظم و قانون را باز کر چند نمونه از نظامات طبیعت که بفهم عموم نزدیک است ختم نمایم ، ولی چه باید؟! جهانی پر از اسرار و حکمت است ، جمال حکمت آن از هر گوشه و رخ نشان میدهد و زمام اراده را بدست میگیرد .

اگر انسان با اخلاص بسوی طبیعت متوجه شد ، جمال آن بی برده خود نمائی میکند و همواره انسان را رهبری می نماید ، تا او را با عمق و باطن خود بکشاند ، در هر نقطه این جهان آیات قدرت و حکمت نمایان است ، در بالای هر ذره آن پرچمی از توحید در اهتزاز است ، ولی چشمی باید که این جمال و آیات و پرچمها را بشکورد ، و گویی باید تا تسبیح موجودات را بشنود و دلی باید که راز جهان را بفهمد ، گرچه بیشتر مردم تعقل نمیکنند .
من راز جهان را بدل شنیدم هشیار بدل کور و کر نباشد

چون بیشتر مردم جز خیالات خود را نمی بینند قلبشان در گورستان شهواتشان دفن شده و بزندگی معنوی خود خاتمه داده اند و در میان هیاهوی آمال ندای وجدان خود را نمی شنوند ، و در میان دود و دوسها نور فطرتشان خاموش شده ، مسافری هستند که راه خود را نمی بینند ، و ابتداء و نهایت سیر را نمیدانند ، مفرورند بچیزهایی که از ذات و حقیقتشان بیرون است ، میدوند ولی بسوی هدف مجهولیکه هیچوقت بآن نمیرسند ، هر شامگاهان آثار فرسودگی و خستگی کوشش بی رویه و نرسیدن بمقصود را احساس میکنند ، باز روز دیگر حرکات پیشین را تکرار می نمایند . آنوقت اندکی بهوش می آیند که لشکریان مرگ را باقیافه جدی در اطراف بستر خود مینگردند ، و افواج حیاة را شکست خورده می بینند ، بیچاره انسان ! که در آنوقت روی زرد و پزمرده خود را بهر سو میگرداند و کمک می طلبد و باچشمان بی نور خود بکسان و فرزندان و اموالیکه موجب خوشی و بقاء خود می پنداشت نگاه میکند ! زبان برای ابراز منویات از کار افتاده ولی باناله جان سوزانده خود را

ظاهر میسازد، آن ناله ناله درداست، ناله رنج است، ناله خستگی تکاپوی چندین سال عمر است، ناله حسرت است، ناله برهنه شدن از هر علاقه و ربطی است، ناله تاریکی زندگی بهداست، ناله منظره تمام خاطرات و اعمال گذشته است.

بندگان خدا: بخود آئید بدانید انبیاء مانند دیگران با عقل و زندقانی شما نمیخواستند بازی کنند، اگر حقیقتی باشد همان است که آنها فهمیده و گفته اند، اگر سخن آنها را عقل باور نکند هیچ سخن باور کردنی در جهان نیست، آنها خود را در رنج و سختی انداختند، سنگ خوردند نهمت و ناسزا شنیدند، کشته و بدار آویخته شدند، تاخلاق را بهحقیقت و سعادت هدایت کنند و باخدا آشنائی دهند، و عاقبت زندقانی را روشن نمایند، و انسانرا بخودش بشناسانند، و آیات توحید را در سراسر جهان بنمایانند.

این قرآن شما مسلمانانست که بی دربی بفکر و تعقل در آسمان و زمین و دریاها و اطوار جنین و خلقت نباتات و حیوانات دعوت میکند.

از چیزهاییکه قرآن آنرا از آیات بزرگ خلقت شمرده آب است که آیه رحمت و حکمت و قدرت خداوند است این موجودیکه علمای طبیعی میگویند از دو عنصر با اندازه معین ترکیب شده، منشأ زندگی همه موجودات است و چون رحمت حق از هر جانب بفریاد تشنگان و افسرده گان میرسد، گاهی از اعماق زمین میجوشد و با فشار خود را بسطح زمین میرساند، گاهی بر هوا سوار میشود و با قوه باد بالای سر حیوانات و نباتات بچاره سایه می اندازد، و دانه دانه پائین می آید، و زمین مرده را زنده و هوارا باک میکند، بسبزه ها و گلها رونق میدهد و همه را بخوشی و طرب و امید دارد، سالها از سینه کوه مانند نقره خام با آهنک موزون و نسیم روح بخش بسوی نوباوه گانی که در دامن کوه منزل گرفته اند سرازیر است.

خداوند: آب نماینده رحمت تو است که بی دریغ همیشه شامل حال بیچارگان است

و منبع آن تمام شدنی نیست !!

در آب خاصیت و سری است که در هیچ یک از اجسام نیست، همه میدانند که تمام جسمها، چه جامد چه سیال چه هوایی، بواسطه حرارت امتداد پیدا میکنند و بواسطه برودت جمع و بسته میشوند، جسمهای جامد بواسطه حرارت روان میشوند، و جسمهای روان بصورت گاز و هوا درمی آیند، هیچ موجودی در عالم از این قانون خارج نیست، گرچه درجه حرارتی که آنرا بصورت سائل و بخار در آورد در هر جسمی متفاوت است، فقط آب در میان تمام اجسام از این قانون بیرون است، یعنی آب هم بواسطه حرارت از هم باز میشود و هم بواسطه برودت، چون حرارت آب از چهار درجه بالای صفر افزوده شد منبسط میشود تا بجوش آید و بخار شود و از چهار درجه بالای صفر چون حرارت آن پائین آمد باز حجم آن افزوده میشود، اگر آب مثل دیگر اجسام بواسطه برودت منبسط

کمتر میگردید میدانید چه عذابی بر سر جهانداران در زمستان می آمد؟ البته بیشتر شنفا متوجه نیستید که اگر آب در حال بسته شدن و بصورت یخ درآمدن حجمش کوچکتر میشود، تمام حوضها و رودها یکسره یخبندان میگردید، و قطره آبی یافت نمیشد، اما عمل اثباتی این خاصیت همان است که مردمان شهر از آن منزعجند، زیرا که حوضهای ظریف و لوله های آبشان بواسطه یخ می شکند و باید بوسیله پوشاندن گرم نگاهدارند و آنها را حفظ کنند و بواسطه پولی که در هر زمستان برای اینگونه پیش آمدها باید به بناء و کارگر بدهند، از زمستان و یخ عصبانی اند، ولی متوجه نیستند که بواسطه همین خاصیت و عمل یخها عملجات بی مزد و خرجی هستند که بزرگترین و پرفایده ترین کار را انجام میدهند و هیچ توقعی ندارند و بجهد خود خواهی از باب کارها یعنی انسان نفع پرست، نه از کار خود دست میکشند و نه اعتصاب مینمایند، اگر این فعالیت یخها نبود این سرچشمه زندگانی را که آنرا آب می نامیم و بوسیله این لبت از آن تعبیر میکنیم، کدام کار گرها می توانستند از باطن کوهها استخراج کنند، همین آب که آبه رحمت حق است در نیرو و قدرت از آیات قدرت است، آب در میان سنگهای سخت کوه نفوذ میکند و بوسیله رطوبت هوا در لای بالای صخره ها جای میگیرد، چون سرمای هوا شدید میشود آن رطوبتها و آبها بصورت یخ درمی آید، روی همین خاصیت امتداد حجم بواسطه برودت، از هم باز میگردد و با قدرت تمام سنگرا می شکند و از هم متلاشی میکند تا برای رفقای خود که در اعماق کوهها حبس شده اند راه بیرون آمدن را باز کند و درهای رحمتی که بسته بود بگشاید. پروردگاز! این راز را بگوش آب که گفت؟! مگر آب جسمی مانند عموم اجسام نیست مگر از عناصری مرکب نشده که دیگر موجودات از آن ترکیب یافته اند؟ چه شده که راه خود را از مسیر عموم رفقای خود برگردانده؟! بواسطه برودت اجسام جمع و فشرده میشوند ولی او از هم باز میشود.

یکی از آثار همین عمل آب این است که در رحمت و راه استفاده موجودات از او در زمستان بسته نشود، چنانکه درهای رحمت در کوهستان بواسطه آن بروی بندگان باز میگردد، این است که گفتیم آب از آیات رحمت و قدرت و حکمت حق است، و از پرچمداران صفات و اسماء خداوند است.

اینک که چند نمونه از نظم و قوانین عالم را که بفهم عموم نزدیک است در این گفتارها بیان کردیم و این راه خدانشناسی را که برهان نظم و قانون است بهمین جا ختم میکنیم، خلاصه شکل و برهان و فورمول آن را بای طور درمی آوریم:

نظم و قانون در سراسر آثار طبیعت حکومت دارد، این قوانین و حکمتها و نظامات اثر ماده و طبیعت نمیتوان باشد، چون اولاً اینها آثار عقل و حکمت است، دیگر اینکه ماده و طبیعت را نظم و قانون مسخر نموده و اداره میکند، چون نظم و قانون از آثار ماده و طبیعت نیست، باید از فوق طبیعت و ماوراء ماده باشد.

خداوند تمام مسلمانان و شیعیان و غیره را و نیروی معنوی عطا کند. (پایان)





کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»



کتابخانه آملین «طالقانی و زمانه ما»



10007500077478

کتابخانه مرکزی دانشگاه

BP165

T32

C.2

بهاء ۷۰ ریال